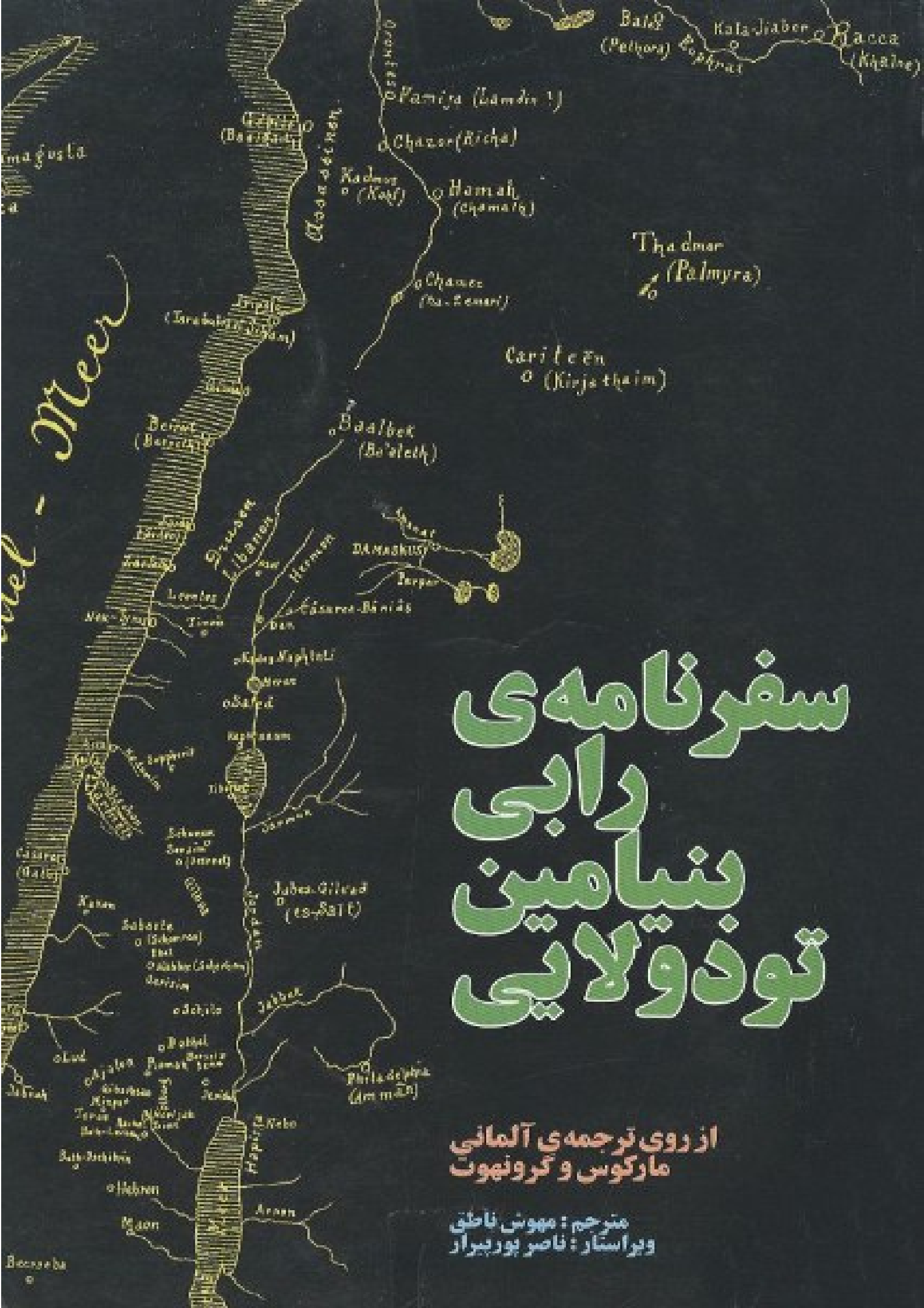

سفرنامه‌ی رابی بنیامین تودوولایی

از روی ترجمه‌ی آلمانی
مارکوس و گرونهوت

مترجم: مهوش ناطق
ویراستار: ناصر پوربیرار

یادداشت ناشر

دست رسی به این سند کم نظیر تاریخی، درباره پراکندگی قوم یهود، مانده از میانه قرن ششم هجری، در سراسر جهان، بسیار دشوار است. تقدیم آن به جست وجوگران فارسی زبان بنیان تاریخ شرق میانه، با احساسی از رضایت و افتخار انجام می شود.

دو ترجمه از یادداشت های «رابی بنیامین تودولایی» در اختیار داشتم، کار «آشر» به زبان انگلیسی، که به سال ۱۸۴۰ در لندن به چاپ رسانده و کار دیگر به «گرونهوت» از جروز آلم و «مارکوس آدلر» از لندن، به زبان آلمانی تعلق داشت، که انتشارات کافمن به سال ۱۹۰۳ در فرانکفورت چاپ کرده است. متن آلمانی را برای ترجمه به فارسی از آن رو انتخاب کردم که جدیدتر و با یافته های تازه تری توأم بود. تا سرحد امکان، ترجمه آلمانی را با ترجمه انگلیسی مطابقت دادم و اگر جایی تفاوت های مهمی یافتم در پاورقی متذکر شدم. مغایرت های کوچک بیش از حد تذکر بود. گاه برخی از اعداد را که در کار آشر معقول تر می نمود، به جای اعداد ترجمه آلمانی

گذاردم که در ذیل صفحه توضیح داده‌ام. عمده‌ترین و وسیع‌ترین تفاوت در آن بود که ترجمه انگلیسی، جمعیت یهود را به نفر ذکر می‌کند و فواصل مقصدها را به فرسخ، و ترجمه آلمانی این جمعیت را به خانواده و فواصل را به مایل می‌آورد.

"**Sechs Meilen** sind von dort nach "Alma", mit einer jüdichen Geminde von **50 Familien** Und Grossen alten **Friedhof**."

«شش مایل بعد، به آلما می‌رسیم، با یک منطقه‌ی یهودی‌نشین که ۵۰ خانواده یهود در آن زندگی می‌کنند، با یک قبرستان بزرگ و قدیمی». (متن آلمانی، ص ۴۰)

"**Six Parasangs** to "Alma" Containing **fifty jewish inhabitants** and a large cemetery of The Israelites.

«شش فرسنگ بعد، به آلما می‌رسیم، که ۵۰ سکنه دارد با قبرستان وسیع یهودی». (متن انگلیسی، ص ۸۲)

و چنین است در سراسر دو متن. ممکن نبود تمام تفاوت ها را در ذیل صفحه بیاورم و نیز نتوانستم یکی را بر دیگری ترجیح دهم. تصور منطقی‌تر آن که اعداد را نفر فرض کنیم، نه خانواده. زیرا، در غیر این صورت، گاه تعداد یهودیان منطقه‌ای، از فرض معقول و منطقی و سالم در خواهد گذشت و در مجموع نیز جمعیتِ یهودِ ۹۰۰ سال پیش را، در حوزه‌ی سفر بنیامین، با محاسبه متوسط هر خانواده ۴ نفر، از ۳ میلیون نفر افزون خواهد کرد، که برای آن زمان غیرعادی است و نیز به‌تر است فواصل را به فرسخ بگیریم وگرنه مراکز تجمع سخت به یکدیگر می‌چسبند.

در عین حال خواننده ریزبین مغایرت‌های بسیاری بین

داده‌های این یادداشت‌ها، با دانسته‌های رسمی خواهد یافت. به گمانم اشارات تاریخی این یادداشت‌ها، در مقایسه با اسناد رسمی، به صحت و امانت نزدیک‌تر است و نکته‌هایی در آن جای تأمل فراوان دارد. نخست رابی بنیامین، که نشان می‌دهد به تجمع‌های دینی و مذهبی در شرق میانه حساس است، در گذر طولانی خود از ایران، هیچ زردشتی معتقد به کتاب اوستا و هیچ آتشکده‌ای نمی‌یابد و این خود سند تازه‌ای است که نشان می‌دهد هیاهوی کنونی دربارهٔ اوستا و زردشت عمدتاً به وسیله شرق شناسان و از قرن نوزدهم به بعد برپا شده است. دیگر این که به کثرت باورنکردنی تجمع یهود در ایران اشاره می‌کند، که چندین برابر بین‌النهرین و اروپاست و از این‌ها نیز مهم‌تر، آن توصیفاتی است که در صفحات ۱۰۱ تا ۱۰۷ از وسعت اعتبار و اقتدار یهودیان در دولت عباسی حکایت می‌کند.

اگر اسناد و اشارات این کتاب را بر آن چه در بخش دوم کتاب «پلی بر گذشته» آورده‌ام، بیافزایید؛ آن‌گاه بی هیچ تردید، بازنگری فرهنگ و باورهای کهن خود را ضروری خواهیم یافت.

و بالاخره نثر کتاب، نثر کهنه‌ی ۱۰۰ سال پیش است، که مترجم آلمانی سفرنامه برگزیده است. در آن تغییری ندادم، زیرا با موضوع کتاب سخت منطبق بود.

تذکر این نکته نیز از بابت سهولت تطبیق ضروری است که هر کجا در این کتاب به نام «اورشلیم» اشاره‌ای رفته، منظور همان «بیت‌المقدس» کنونی است.

ناصر پوربیرار

مقدمه مترجم آلمانی

حال که در تکاپوی راهی کردن جهان‌گرد مشهور، رابی بنیامین به سفر دور دنیا هستم، بد نیست چند نکته‌ی مفید را نیز بدرقه‌ی راهش کنم که در واقع بیش‌تر به کار مترجم می‌آید تا نویسنده، که از دیرباز جایگاهی والا در ادبیات به دست آورده است. زیرا ترجمه‌ی یک متن از زبانی به زبان دیگر مشکلات خاص خود را دارد. مترجم باید دو نکته را در نظر داشته باشد. اول این که به متن وفادار باشد و تا آن جا که ممکن است ویژگی‌های آن را حفظ و تقلید کند. دوم این که ترجمه در ضمن مطابقت با متن اصلی باید از پویایی و تازگی برخوردار باشد. رعایت این دو نکته با هم چندان آسان نیست. تذکر دهم که جهان‌گرد ما در شرح سفرش فقط گاه خشکه مقدس به نظر می‌رسد. نکته آخر این که چشمانی تیزبین و دقتی فراوان لازم است تا کتابی از شر غلط‌های چاپی محفوظ بماند. قضاوت در مورد این کتاب را با اعتماد کامل به خواننده واگذار می‌کنم.

امیدوارم این قضاوت نیز مانند قضاوتی باشد که قبلاً از

طرف منتقدین معتبر به دستم می‌رسید. درباره نقایص کتاب از خواننده تقاضای چشم‌پوشی دارم.

اورشلیم، ژوئن ۱۹۰۳

دکتر گرونهوت

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پیش گفتار

شرح سفرهای رابی بنیامین که اصل آن به زبان عبری است به دلیل ارزش تاریخی مستند آن، بارها گاه از روی متن اصلی و یا از زبان‌های دیگر ترجمه شده است. متأسفانه چاپ‌های قدیم‌تر این کتاب متنی است کم و بیش گم‌راه کننده، با توده‌ای از غلط‌های چاپی، که به همان شکل ناقص به دست خواننده رسیده است. کاملاً طبیعی است که با آن شرایط، علی‌رغم تمام زحمات، ارائه‌ی یک ترجمه‌ی صحیح مقدور نبود. «آشر»[1] سعی کرد هنگام ویرایش و چاپ اثر خود این نقیصه‌ها را برطرف کند و کتاب‌اش را با شرکت و کمک مشهورترین فرهیختگان، با دقت و کوشش بسیار، در سال ۱۸۴۰ در دو جلد در لندن به چاپ رساند. یک جلد آن شامل متن ویرایش شده، کتاب‌شناسی و ترجمه انگلیسی و جلد دوم شامل یادداشت‌ها، و سه مقاله تشریحی معتبر درباره‌ی منابع جغرافیایی وغیره، جغرافیای فلسطین اثر «سونس»[2] و همچنین تاریخ

۱. Asher، مترجم انگلیسی کتاب، چاپ سال ۱۸۴۰

2. Zunz.

خلفا اثر «لبرشت»[1]، بود. اگر بگوییم سفرنامه رابی بنیامین بی‌نقص است، اغراق کرده‌ام، هر چند اثری معتبر و شناخته شده است، با این حال به نظر من متن آن کامل نیست. این به معنی کاستن از ارزش کتاب نیست، زیرا قدر و اعتبار آن بر همگان مسلم است. اما در شصت سال اخیر اوضاع از هر نظر به نحو مطلوبی برای ما تغییر کرده است. در این فاصله دست نوشته هایی از قرن ۱۴ و نیز از قرن ۱۳ به دست آمد که شصت سال پیش کسی از وجود آن‌ها اطلاع نداشت. اکنون می‌توان با استفاده از این دست نوشته‌ها چاپ «آشر» را نیز تصحیح و تکمیل کرد. به این ترتیب لازم بود نسخه ای با ویرایش جدید به زبان آلمانی متناسب و مطابق با دست نوشته هایی که تا امروز یافت نشده بود، به چاپ برسد. در مطالب زیر خواهیم دید که این دست نوشته ها تا چه اندازه در به تر شدن این اثر به ما کمک کرده است.

۱ . کیفیت دست نوشته ها

شرح سفرهای رابی بنیامین با شماره‌ی ۱۱۱ در کتاب‌خانه‌ی شخص فرهیخته‌ای به نام الف. اپشتاین[2] در وین موجود است. این سفرنامه در ۷۴ صفحه‌ی کاغذی ۱۵×۲۱ سانتی‌متری، و با ۲۱-۱۹ سطر به خط عبری مربع نوشته و به طور منظم شماره‌گذاری شده است. در صفحه‌ی اول تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۳۲۳ به چشم می‌خورد، سپس تکه‌ای به زبان عبری نوشته شده که در

1. Lebrecht. 2. A. Epstein.

جای دیگر آن را ارائه خواهم داد. در صفحه‌ی پایانی کتاب می‌خوانیم :

Visto Par mifra. Luigi di Bologna jugl, 10 1599

قسمت‌های بریده شده نشان می‌دهد که کتاب سانسور شده است. با قرائنی می‌توان حدس زد که کاتب یک یهودی ایتالیایی بوده است. دست‌نوشته تا پیش از بریده شدن کامل است. به همین دلیل آن را مبنا و مأخذ کتاب خود قرار می‌دهم. در موزه‌ی بریتانیا دست‌نوشته‌ی فوق‌العاده ارزشمندی از شرح سفرنامه وجود دارد که با شماره‌ی ۲۷۰۸۹ مشخص شده است. این مجموعه حاوی مطالب بیش‌تری است و شرح این سفر در صفحه ۱۶۱ تمام می‌شود. آقای مارکوس آدلر، همکار من در لندن رونوشتی در ۵۲ صفحه به انضمام چند زیرنویس از آن تهیه کرده و برایم فرستاد و در مورد قدمت آن نوشت: مارگولیوس آن را به قرن شانزدهم نسبت می‌دهد، بر این اساس که سایر مقاله‌های مربوط به رابی بنیامین در همین تاریخ نوشته شده است.

با این حال همه‌ی کارشناسانی که درباره‌ی دست‌نوشته‌ها مطالعه کرده‌اند، معتقدند که این نسخه در کم‌تر از پنجاه سال پس از مرگ جهان‌گرد ما نوشته شده است.

اما نام اشخاص و به خصوص اسامی مکان‌ها، تاریخ‌ها و امثال آن در نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا بسیار صحیح‌تر از مجموعه‌ی اپشتاین است و نه فقط چشم‌انداز بسیار صحیح‌تری ارائه می‌دهد، بل قسمت‌هایی از آن دارای اطلاعات مهم تاریخی است که نسخه‌ی اپشتاین فاقد آن است. بر این اساس من معتقدم که متن اول بسیار قدیمی

تر از متن دوم است. این نظریه که دست نوشته در قرن سیزده یعنی در فاصله ی ۳۰ - ۱۲۲۰ نوشته شده به حقیقت بسیار نزدیک است. اما متأسفانه بسیاری از قسمت های آن ناقص شده است همان طور که آدلر هم متوجه شده بود، یک قسمت از متن حاوی مطالب غیر واقعی است. از این اشکالات که بگذریم دست نوشته گنجینه ی متنوع تاریخی‌ای را در خود نهفته داشت که در انجام کار به ما خیلی کمک کرد.

وسرانجام نسخه ی سوم، متعلق به مجموعه ی کازاناتنزه[1] در رم است. این دست نوشته در ۲۷ ورق در صفحات ۲۶ سطری با خط عبری مربع و بسیار خوانا نوشته شده است، اما فاقد زمان و مکان است. در بعضی قسمت ها اشتباهاتی دارد که آن را به حساب کاتب می‌گذارم. اما به خاطر شرح و تفاسیر خوب‌اش، آن را متعلق به قرن ۱۴ می‌دانم. فهرست ساکردوت[2] نیز که پر از اشتباه نوشتاری است دست نوشته را با شماره‌ی ۲۱۶ مشخص می‌کند. اشاره به این دست نوشته را اولین بار در مجله ی دکتر برلینر[3] دیده‌ایم.

از میان آثار ویرایش شده قدیمی تر ابتدا از نسخه ی چاپ آشر، که قبلاً به آن اشاره شد، استفاده کردم. برخی از دخل و تصرفاتی که این ناشر فرهیخته در جهت اصلاح متن انجام داده، با مطالب دست نوشته ها مطابقت ندارد. از میان چاپ های بعد، باید از نسخه ی ویرایش شده‌ی ناگل آلتدورف[4] (۱۷۶۲) نام برد. این اثر با دست نوشته

1. Kazanatense. 2. Sacerdote. 3. Berliner.
4. Nagel Altdorf.

اپشتاین و اثر «آشر» مطابقت دارد. به انواع دیگر این سفرنامه در یادداشت‌های عبری اشاره شده است. نسخه ای قدیم‌تر از آثاری که در بالا ذکر شد علی‌رغم جست و جوی زیاد به دست من نرسید، اما دریافتم که در میان انبوه نقل قول‌های سدر ـ ها ـ دوروث[1] از هایل پرین[2] اغلب گزارش‌های بسیار خوبی را می‌توان یافت. به نظر من او احتمالاً طبق چاپ ویرایش شده‌ی «فرارا»[3] نقل قول کرده است. استفاده از این نسخه که می‌توانست به من کمک کند، آسان نبود. از نظر من هیچ چیز مهم‌تر و مقدم‌تر از دست یافتن به یک متن صحیح نبود. اینک فقط می‌توانم بگویم آن‌چه در توانم بود انجام داده‌ام.

۲ . تاریخ سفر رابی بنیامین

درباره‌ی تاریخ سفر رابی بنیامین که اغلب مورد بحث قرار گرفته، برای اولین بار گرتز[4]، تاریخ‌شناس مشهور در جلد ششم کتاب تاریخ خود (یادداشت فصل دهم) با دلایل قاطع بحث می‌کند[5]. اما آیا نتیجه‌ای که او به دست آورد کاملاً صحیح است؟ این را گذشت زمان دقیق‌تر روشن می‌کند. رابی بنیامین از ویلهلم پادشاه سیسیل و شهر «باری» صحبت می‌کند که ویلهلم دستور ویران کردن آن را داد و تذکر داده است که در زمان او این شهر

1. Seder-ha-Doroth. 2. Heilperin. 3. Ferrard. 4. Graetz.

۵ . رابی بنیامین در صفحه ۱۰ سفرنامه از مدرسه‌ی پزشکی در سالرمو نام می‌برد که به گفته‌ی خود او مدت طولانی از تأسیس آن می گذشت. این مدرسه درسال ۱۱۵۰ ساخته شده بود. آیا رابی بنیامین آن طور که لبرشت می‌نویسد، می‌تواند سفر خود را در سال ۱۱۴۰ آغاز کرده باشد؟ در این مورد نیز استدلال گرتز صحیح است.

هنوز ویران بوده است. ویلهلم اول (۱۱۶۶-۱۱۵۴) آن را تخریب و جانشین او ویلهلم دوم (۱۱۸۹-۱۱۶۶) در ۱۱۶۶ دستور دوباره سازی آن را داده است. بنابراین سفر او به باری باید پیش از ۱۱۶۶ صورت گرفته باشد. اما استدلال زیر این موضوع را پیچیده می‌کند. طبق گفته‌ی گرتز رابی بنیامین در سال ۱۱۷۰ در دمشق و همان زمان‌ها در ایران بوده است. بر این اساس او برای سفر خود از باری تا دمشق علی‌رغم مدت کوتاه اقامت اش در شهرها باید بیش از چهار سال وقت صرف کرده باشد، در حالی که برای رفتن از دمشق به ایران و مصر یک سال و نیم بیش‌تر وقت گذرانده است. با این حال نباید فراموش کرد که از یک طرف به دلیل جنگ‌های صلیبی که در نتیجه آن مردم جنوب غرب آسیا درگیر جنگ بودند، همچنین وجود سرزمین‌های مسکونی و بیش‌تر از آن تجارت دریایی و نیز طبعاً رفت و آمد بین سرزمین مقدس و شهرهای خاور نزدیک می‌بایست کشورها شلوغ‌تر و در نتیجه جاده‌ها از امروز هموارتر باشد و از طرف دیگر این احتمال که سفر در دریا طولانی تر، کسل‌کننده‌تر و خطرناک‌تر از طی همان مسافت در خشکی بوده، امکان سفر دریایی را منتفی نمی‌کند. این مقایسه نیز عملاً ثابت نمی‌کند که جهان‌گرد ما می‌بایست حتماً در سال ۱۱۶۶ در سیسیل باشد. آیا سفر او از سیسیل به دمشق سه سال طول کشیده است؟ و یک مسأله‌ی دیگر، شوارتز[1] در اثر خود «سرزمین مقدس»

1. Schwarz.

صفحه ۳۸ می‌نویسد : رابی بنیامین در سال ۱۱۷۰ در طرابلس (سوریه) بوده است. بنابراین سفر او از سیسیل تا طرابلس سه سال و سفرش به فلسطین، سوریه، بابل، مدائن، ایران، عربستان، قسمتی از هند شرقی و آفریقا کم‌تر از یک سال و نیم طول کشیده است. آیا چنین چیزی ممکن است؟ به نظر من هر دو غیر ممکن است. شوارتز نیز مثل گرتز می‌گوید در زمان رابی بنیامین طرابلس بر اثر زلزله‌ی شدیدی ویران و خالی از سکنه بود. همچنین می‌نویسد: در تاریخ رابی یوسف هاکوهن آمده است که در سال ۱۱۷۰ زلزله‌ی وحشتناکی در شرق اتفاق افتاد و تمام شهرها ویران شدند. اگر او در سال ۱۱۷۰ در طرابلس بوده آیا می‌توانسته در همان سال در اصفهان نیز بوده باشد؟ چرا سفر او از کریکوس تا طرابلس سه سال طول کشیده است؟ اگر شوارتز می‌گوید رابی بنیامین در ۱۱۷۰ هنوز در طرابلس بوده به این دلیل است که او گزارش‌های دو مورخ مذکور را با نوشته‌ی رابی بنیامین مطابقت می‌دهد و هیچ مدرک دیگری در دست ندارد.

رابی بنیامین نیز نه فقط از طرابلس بل از زلزله‌ای که در تمام سوریه و فلسطین روی داده، سخن می‌گوید. به همین دلیل معتقدم که رابی‌بنیامین به زلزله‌ای که سوریه را در ۱۱۵۷ خالی از سکنه کرد، اشاره کرده است[1]. بر

۱. اصولاً وقوع زلزله در فلسطین ـ سوریه حادثه‌ی نادری نیست. در شب سی‌ام مارس ساعت یک نیمه شب در این دو سرزمین زلزله‌ی شدیدی به مدت ۸ ثانیه روی داد که می‌توانست عواقب وخیمی داشته باشد، ولی خوش بختانه خسارت کمی وارد کرد.

این اساس به هیچ وجه نمی‌توان زمان حضور رابی بنیامین را در سرزمین مقدس به دست آورد.
اینک دلایل گرتز را برای اثبات نظرات‌اش بررسی می کنیم. مطمئن‌ترین سندی که گرتز بر آن تکیه می‌کند، گفته‌های رابی بنیامین است. بنیامین در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد، ۱۸ سال پس از شکست سلطان سنجر به دست غُزها در اصفهان بوده است، بنابراین از آن‌جا که حادثه در سال ۱۱۵۳ اتفاق افتاده، او فقط می‌توانسته در ۷۱ - ۱۱۷۰ در اصفهان بوده باشد، اما این هم دلیل قطعی نیست، چون سه دست نوشته‌ی دیگر متفق‌اند که او ۱۵ سال پس از شکست سلطان سنجر، یعنی در سال های ۶۹-۱۱۶۸ در اصفهان بوده است

۳. ساپیر و ادعای او علیه رابی بنیامین

داستان‌های سفرنامه‌ی رابی بنیامین بسیار زیاد و متنوع و همراه با حکایاتی است که آن را مخدوش می‌کند. جهان‌گردان امروزی نیز چندان بی‌علاقه به بیان چنین حکایاتی نیستند. اما اگر حکایت‌ها را کنار بگذاریم، آن چه که باقی می‌ماند یک متن تاریخی معتبر است. تمام حوادث تاریخی و مکان‌هایی که در این سفرنامه به آن‌ها اشاره شده، در آثار دیگر مورد تأیید قرار است. اغلب نام‌هایی را که رابی بنیامین ذکر می‌کند، قسمتی در نوشته‌های کاریسی که بعد از او زندگی می‌کرده و قسمتی در نوشته‌های نویسنده‌ی معاصر او «پتاخیا»[1]

1. Petachyah.

متولد رگنزبورگ مثل نام علمای یهودی اسپانیا، ایتالیا و پروونس[1]، نام امپراطور بیزانس، سوریه و غیره در آن زمان، تأیید شده است.

به دلیل دشوار بودن دست یابی به منابع اطلاعاتی در آن زمان کاملاً روشن است که اطلاعات جغرافیایی، نژاد شناسی و نقشه برداری در دوردست ترین سرزمین و ملت ها را رابی بنیامین از روی دیده ها و تجربه های شخصی خویش نوشته و در اختیار ما قرار داده است. با نادیده گرفتن مطالب مبهم و سردرگمی که در یک سفر کوتاه و گذرا گریزناپذیر است، اطلاعات او در مورد مسائل مربوط به سرزمین مقدس و سوریه با نوشته های استوری-ها-پارشی[2] (قرن چهاردهم) در اثرش «صفدر و فرخ» و شوارتز (اواسط قرن نوزدهم) در اثرش «سرزمین مقدس» برابری دارد. نوشته های یاکوب ابرمایر[3] در بغداد (در نیمه ی دوم قرن نوزده) سند ارزشمندی است در کنترل صحت نوشته های رابی بنیامین. ابرمایر، مردی از اهالی بایر، مدت طولانی معلم خصوصی زبان فرانسه و سایر علوم در قصر شادزاده ایرانی نایب سلطان، برادر ناصرالدین شاه بود. او در رکاب شادزاده ی ایرانی، به دوردست ترین نقاط، تقریباً به تمام سرزمین بین النهرین سفر کرد و سفرنامه ی خود را در مجله ی عبری زبان «هاماجید» نوشت. در سفرنامه اش دائم به رابی بنیامین اشاره داشته و دیده هایش را با نوشته های او مقایسه کرده است.

۱. Provence منطقه ای در جنوب فرانسه.

2. Estori-ha-parchi. 3. Jakob Obermeier.

سفرنامه‌ی رابی بنیامین به عنوان یک سند تاریخی معتبر به شهرت رسید. این اثر به بیش‌تر زبان‌های مدرن دنیا ترجمه شده است و به علت مطالب متنوع و فراوان، یک منبع غنی برای تحقیق در تاریخ قرون وسطا بوده و هنوز نیز معتبر است. مورخین بسیاری چه یهود و چه غیریهود از این سفرنامه بهره می‌گیرند. اولین گروه عبارتند از روبرتسون[1] (قرن ۱۸)، و گیبون[2] (در نیمه‌ی دوم قرن ۱۸) در آثار خود، آیش هورن[3] و بسیاری دیگر که آشر در بخش کتاب‌شناسی سفرنامه از آن‌ها نام برده است. از میان مورخین یهودی از زمان ویرایش و چاپ سفرنامه‌ی آشر می‌توان گرتز را مهم‌ترین آن‌ها به شمار آورد که در آثار بزرگ تاریخی خود نوشته‌های رابی بنیامین را مأخذ قرار داده است. اما تقریباً همزمان با گرتز یک مخالف سرسخت علیه رابی بنیامین پیدا شد به نام یعقوب ساپیر[4]. ساپیر که تلمودشناسی مشهور بود، در اورشلیم زندگی می‌کرد و هیچ شغل دولتی نداشت، او به تنهایی و با خرج خود به نقاط دوردست دنیا سفر کرد. مخالفت او با نوشته‌های رابی بنیامین ما را وادار می‌کند که با او به مجادله بپردازیم.

1. Robertson. 2. Gibbon. 3. Eichhorn.

۴ . Saphir (نیمه‌ی دوم قرن ۱۹) به کشورهای مصر، عربستان، هند شرقی و استرالیا سفر کرده است. او سفرنامه‌ی خود را در دو جلد تنظیم کرده، که جلد اول در لوک (Lyck) در سال ۱۸۶۶ به نام ابن ساپیر به چاپ رسید. پس از آن پدر نیز نام قبلی خود را تغییر داد. ساپیر دیده‌های خود را بسیار خوب نقل کرده است. زبان و ادبیات عبری را به خوبی می‌دانست، اما تاریخ و جغرافی برای او عرصه‌ی ناشناخته‌ای بود و به هیچ عنوان منتقد تیزبین و خوبی به حساب نمی‌آمد.

وی در اثر خود می‌نویسد : اما رابی بنیامین که در سفرنامه ی خود به‌آسوان نیز اشاره می‌کند، طبق معمول شهرها و کشورها را با یکدیگر اشتباه کرده است، زیرا او هیچ چیز را به چشم خود ندیده بود، بل آن‌چه را که از دیگران شنیده به راحتی رونویسی کرده است. او می‌گوید: از آن‌جا (عدن) بیست و یک روز طول می‌کشد تا به‌آسوان برسیم. این مسیر از صحرای سبا به موازات رودخانه ی «پیشون» می‌گذرد که در سرزمین کوش سر درمی‌آورد. اما او یمن را سرزمین سبا می‌نامد، اکنون عدن کجا و سبا کجا و کوش و آسوان کجا؟ دریای سرخ و رود نیل آن‌ها را از هم جدا می‌کند! حال می‌خواهم بدانم منظور او از رودی که در انجیل با نام پیشون آمده است کدام رود است. روشن است که هرگز این سؤال برای او پیش نیامده بود، وگرنه او با اطلاعی که داشت درمی‌یافت که گاون این رودخانه را النیل (نیل) ترجمه کرده است. او می‌نویسد عرب به آن می‌گوید : نیلوس (نیل). مطمئناً ساپیر کتاب گزینوکس را نمی‌شناخت، ولی چرا از کتاب رابی سعدیان گاون استفاده نکرده است؟

اگر رابی بنیامین در شرح مسیر سفر خود به راهی از طریق صحرای سبا اشاره می‌کند، باز هم اشتباه نکرده است. فقط نباید صحرای سبا را با کشور سبا اشتباه گرفت. همان اشتباهی که ساپیر مرتکب شده بود. گزینوس می‌نویسد: سبا منطقه‌ای در عربستان. دوباره می‌گوید: ملتی از نژاد کوش، شاید مردم «مرویه»[1] ساکنین ایالتی

1. Meroë.

محصور در شعبه‌های رود نیل در اتیوپی. سلام ابن ساموئل (قرن چهارده) نیز می‌گوید: شبا، زنگی، ساکنین زنگبار یا اتیوپی. داود رئوبنی[1] (۱۵۲۲) در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد، کوش به طور کامل «امپراتوری شبا». حال این سؤال پیش می‌آید که آیا مسیر عدن به آسوان از صحرای سبا به موازات رود نیل نمی‌گذرد؟ چه کسی مسیر سفر خود را به‌تر می‌شناخته است، ساپیر یا رابی بنیامین؟ ساپیر به همان نحو ادامه می‌دهد : به علاوه رابی بنیامین درباره‌ی ۳۰۰۰۰ یهودی صحبت می‌کند که ساکن مصر بوده‌اند. چنین چیزی را از هیچ شخص دیگری نشنیده‌ایم (!)، وانگهی آن‌ها به کجا رفته‌اند؟ چه دلیل بی‌اساسی! ساپیر، که متعلق به قرن نوزده است، به‌تر می‌داند در قرن ۱۲ چند نفر یهودی در مصر زندگی می‌کرده‌اند، یا رابی بنیامین که خود در آن عصر می‌زیسته است! ساپیر از چه کسی می‌بایست در این باره اطلاعات کسب کند؟ بررسی و استدلال زیر نشان می‌دهد که تا چه اندازه دلایل ساپیر، ضعیف و بی‌محتوا است. شوارتز می‌نویسد: «... در ۱۵۲۳ یک عالم ایتالیایی اهل لیورنو به سرزمین مقدس سفر می‌کند و آماری از جمعیت برادران ما به دست می‌دهد. در ان ـ ستوم[2]، که در حال حاضر هیچ یهودی در آن زندگی نمی‌کند، چهل خانوار ...، در آلما ... که در حال حاضر هیچ یهودی در آن زندگی نمی‌کند ـ پانزده خانوار ... تی‌بریا[3] کاملاً ویران و خالی از سکنه ... رابی موسی اسرائیل (نیمه‌ی

1. David Reübeni. 2. En-Sethum. 3. Tiberia.

اول قرن هجده) در پاسخ‌نامه‌های خود به یک منطقه‌ی یهودی‌نشین در سپفوریس[1] اشاره می‌کند اما امروز هیچ یهودی در آن منطقه زندگی نمی‌کند. اما رابی یوسف هالوی (اوایل قرن هجده) در پاسخ‌نامه‌های خود (چاپ قسطنطنیه)، درباره‌ی تی‌بریا می‌نویسد، با آن که در زمان او هیچ یهودی در تی‌بریا زندگی نمی‌کرده است، اما در سال‌های اندکی قبل از آن یک منطقه‌ی یهودی نشین پررونق در آن‌جا وجود داشته است. این شهر در قرن ۱۶ ویران بوده است، سپس بعد از آن که دوباره آباد شد، یهودیان نیز در آن‌جا ساکن شدند، اما در قرن هجده هیچ یهودی در آن دیده نمی‌شد.

شوارتز سرانجام در ص ۹۱ می‌نویسد: تا سال ۱۸۱۱ در تازان نیز یهودیانی ساکن بودند. اما حرکت ناپلئون و سپاهیان‌اش از آن مسیر، برادران یهود ما را به وحشت انداخت و بسیاری از آنان فرار کردند. حال با این سؤال که آن‌ها به کجا گریختند می‌توان به روش جدال‌آمیز ساپیر تمام این حوادث را مورد بحث قرار داد. این طور که به نظر می‌رسد خود او نیز از وجود مناطقی که در بالا برشمردیم هیچ اطلاعی نداشته است. در غیر این صورت ادعای خود را پس می‌گرفت. شاید هم می‌دانسته که مهاجرین به کجا رفته‌اند؟!

در صفحه ۴۲ دوباره ساپیر به جدال علیه رابی بنیامین برمی‌خیزد. او عقیده دارد امروز حتی یک یهودی نیز در خیبر نیست چه رسد به یک جمعیت یهود. درست است

1. Sepphoris.

که امروز این محل ویران و خالی از سکنه است[1] چنان که در زمان رابی بنیامین نیز چنین بود، زیرا از زمان سرکوب مسلمین دیگر هیچ یهودی در آن ساکن نبود. منطق این استدلال برای من قابل درک نیست. ساپیر وضعیت زمان حاضر را به ۷۰۰ سال پیش از خود ربط می‌دهد! او هیچ وقت در خیبر نبوده و حال می‌خواهد از روی شرایط و وضعیت آن در زمان خود و فقط از روی شنیده‌ها با قطعیت، وضعیت خیبر در قرن ۱۲ را مشخص کند. البته تمام بار این اطلاعات غلط و گم‌راه کننده فقط بر گردن ساپیر و بی‌توجهی و نگاه سطحی او نیست. او نیز خبررسان‌هایی داشت که به آن‌ها تکیه می‌کرد. ابتدا دو یهودی «قره‌ئر»[2] که ساپیر در اورشلیم با آن‌ها آشنا شده بود و سپس مسلمانانی که برای زیارت حج به مکه می‌آمدند اطلاعاتی درباره خیبر به دست می‌آورد.

ساپیر بیش‌تر اطلاعات تاریخی خود را مدیون یک پزشک یهودی است که به طور تصادفی در عربستان با او رو به رو شد. این پزشک مجارستانی‌الاصل در سال ۱۸۴۸

۱ . قرن نوزده را نمی‌توان با قرن ۱۲ مقایسه کرد. آن زمان در مشرق زمین شرایط برای یهودیان بسیار به‌تر بود. سلاطین و قدرتمندان جنوب غربی آسیا چنان درگیر جنگ‌های صلیبی بودند که به مسائل داخلی کم‌تر توجه می‌کردند. از طرف دیگر شاید به دلیل آن‌که از سوی مسیحیان مورد تهدید بودند، عمداً نسبت به یهودیان برخوردی دوستانه‌تر داشتند. اگر در گذشته چنین نبود ولی در آن زمان یهودیان عرب محل سکونت قدیمی خود را باز پس گرفته، قلاع خود را ساختند و دوباره قدرت یافتند. اما ممکن است آن‌ها تا مدت‌های طولانی پس از سرکوب توسط مسلمین دوباره به یکدیگر نپیوستند و محل سکونت قدیمی خود را به تدریج پس گرفتند.

۲ . (Karäer) فرقه‌ای از یهودیان قرن هشتم در ایران که به جای تورات به تلمود اعتقاد داشتند.

پس از شکست قیام آزادی‌خواهی به قسطنطنیه مهاجرت می‌کند و از طرف دولت عثمانی به استخدام ارتش آن کشور درمی‌آید. اما ناگهان سر از عربستان درمی‌آورد. از چه زمان، چرا و به چه هدفی او به عربستان آمده بود، آیا احتمالاً مأمور عثمانی‌ها بود؟ ساپیر اطلاعی در این باره ندارد و به همین قناعت می‌کند که آن‌چه را برایش مهم بود از زبان نه چندان قابل اعتماد این پزشک مهاجر و همچنین دو خبررسان یهود که خود نیز این اطلاعات را از زائرین می‌گرفتند، بشنود، که خیبر در زمان او ویران بوده است[1] و ساکنین یهودی آن از زمان شکست به دست مسلمین هرگز نتوانستند بار دیگر به یک جمعیت منسجم و مستقل بدل شوند!

به عقیده‌ی من این گفته‌ی بی‌اساس به مه صبحگاهی می‌ماند که در ابهام و تاریکی بالا آمده و در برابر درخشش پیروزمندانه‌ی روشنایی خورشید قرار می‌گیرد و نیبور[2] نیز که خود مردی بسیار راستگو بود و از حرف‌های دور از ذهن و اغراق‌آمیز پرهیز می‌کرد، با گفته‌های خود چنین نوری را بر روی تاریخ یهودیان خیبر می‌گستراند و آن را آشکار می‌سازد. نیبور در سال‌های (۶۷-۱۷۶۱) به عربستان و خیبر سفر کرد. او در آن‌جا یهودیانی را می‌بیند که با آزادی زندگی می‌کنند و می‌نویسد، آن طور که می‌گویند این منطقه‌ی مسکن یهودیان آزاد است که از قبایل مختلف زیادی تشکیل شده‌اند و نتیجه می‌گیرد که

۱. ادریسی، جغرافی‌دان معاصر رابی بنیامین (قرن ۱۲) خیبر را شهری کوچک، ولی مستحکم معرفی می‌کند!

2. Niebur.

بر این اساس شورای آنان از بیش از ۱۱۰۰ سال پیش وجود داشته است. گفته های شخصی مثل نیبور، شخصی که در صحت و دقت گفتارش شکی نیست و نوشته های او، همین قدر که براساس دیده و تحقیقات خود او باشد، دیگر نیازی به تأیید دیگران ندارد.

۴. هدف مسافرت

شرایط زندگی یهودیان ساکن جنوب اروپا در آن زمان، خلاف یهودیان خیبر و سرزمین های همسایه ی آن، به قدری وخیم بود که بدتر از آن امکان نداشت. آن ها نیز آزاد بودند، اما به قول معروف، بدون هیچ گونه حق و حقوق و بدون هیچ حمایتی. در این جا نمی توان تعداد شهدای مقدسی را برشمرد که عده‌ای از آن ها با دست به خون آغشته ی همکیشان به خشم آمده کشته شدند و عده‌ای دیگر نیز برای رهایی از شکنجه و عذاب و مراسم عبادی اجباری قبل از آن که به چنگ آنان بیفتند خودکشی کردند. این وحشت زدگان، این پسران یعقوب، که در هیچ لحظه از زندگی خود احساس امنیت نمی کردند برای جلوگیری از خطر نابودی کامل تصمیم به مهاجرت دسته جمعی گرفتند. خیل مهاجرین قاعدتاً می بایست به طرف عربستان، که یهودیان مستقل در آن جا زندگی می کردند و شمارشان بیش تر بود، حرکت کنند. اما برای این کار پیش از هر چیز باید مطلع می شدند که آن سرزمین جای مناسب پذیرایی ایشان را دارد و به این دلیل می بایست ابتدا مسیر حرکت را می شناختند تا آواره و سرگردان نشوند و بالاخره آذوقه و وسایل لازم را به حدی تهیه

می‌کردند که هجرت برای کسانی که قدرت مالی کم‌تری داشتند ممکن می‌شد. در آن هنگام رابی بنیامین، مردی پرانرژی، با قدرت عمل و شناخته شده به عنوان یک سیاح، که به اندازه‌ی کافی به زبان مردم آن‌جا آشنا و به علاوه پیرو دستورات تلمود نیز بود، مأموریت یافت از هدف مطمئن شود تا کاروان مهاجرین را به حرکت درآورد. رابی بنیامین وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام داد، ولی مهاجرت صورت نگرفت. چرا؟ پاسخی برای این سؤال نمی‌شناسیم. مأموریت رابی بنیامین برای ارزیابی و اطمینان از صحیح بودن هدف را از مقدمه‌ی سفرنامه‌اش می‌توان دریافت. در مقدمه آمده است که در پایان سفرها، یادداشت‌هایش را به کاستیلین برد[1]. اما او چه‌گونه به کاستیلین آمد؟ آیا تودلا در ناوارا قرار ندارد؟ چرا او ابتدا به موطن‌اش نرفت. سرزمین مسیحی کاستیلین برای یهودیان امن‌تر از جاهای دیگر نبود. شاید هم برای این بود که در آن هنگام یهودیان کاستیلین طرح مهاجرت را می‌ریختند و رابی بنیامین می‌بایست گزارش سفر خود را به آنانی که به او نمایندگی داده بودند، ارائه دهد.

اما چرا رابی بنیامین از مرد بزرگی مثل ابن میمون هیچ نامی نمی‌برد. با آن که او قبل از آن که رابی بنیامین به مصر برود در آن‌جا زندگی می‌کرد. رابی بنیامین به دنبال اشخاصی می‌گشت که به وسیله‌ی نفوذ اجتماعی و یا دارایی خود بتوانند به او کمک کنند. اما از ابن میمون

۱. Kastilien، سرزمین امپراطوری تاریخی در اسپانیا.

چه انتظاری می‌توانست داشته باشد. او خود هم یک غریبه بود، هنوز کسی او را نمی‌شناخت و نه می‌توانست در اجرای نقشه‌اش به او کمک کند و نه او را از اجرای آن بازدارد و از این روست که رابی بنیامین دلیلی برای اشاره به نام او نداشته است.

رابی بنیامین درباره‌ی شهر تی‌مین که به گفته‌ی او در جلیله[1] قرار داشت، صحبت می‌کند. به عقیده‌ی من این اطلاعات براساس یک تشبیه غلط داده شده است. من در ماهنامه‌ی اسرائیلی ثابت کرده‌ام که رُم (یا رُمی) در فلسطین در تلمود به نام داروما آمده است. این تغییر شکل کاملاً عمدی نبوده است. به چه دلیل آن را داروما نوشته‌اند؟ پاسخ آن را در زیر می‌خوانیم :

«سعدیان گاون» از «داروما» به عنوان یک محل نام می‌برد. آمالِک در سرزمین نگب[2] زندگی می‌کند، بنا به گفته‌ی او «در شهر داروم»، که بدون شک در ادُم (پترا) قرار گرفته است می‌نویسد : «این‌ها در ایدوما که به نام گوبولی تیس هم خوانده می‌شد و همچنین به نام آمالکی تیس که برگرفته از نام آمالک است». روشن‌تر از آن می‌گوید : «بیش از همه ساکنین گوبولی‌تیس و پترا به این‌جا می‌آیند که به آن‌ها آمالکی تیسی می‌گویند». آن طور که بیرونوموس[3] گزارش می‌دهد، ابتدا پترا معادل تمان بود. اما از آن جا که در زبان آرامی داروما معادل تمان به زبان عبری است، به این ترتیب این نام‌ها می توانند نام یک محل باشند و سه محل مختلف نیستند. در

۱ . «Galilä» منطقه‌ای در فلسطین که در انجیل به این نام آمده است.

2. Negeb. 3. Bieronymus.

ترجمه‌ی تورات از عبری به زبان آرامی تمان معادل داروما ترجمه شده است. رُما در فلسطین، که پادشاه وقت در آن اقامت داشت، طبق شواهد با داروما‌ی مورد نظر ما اشتباه شده است. با اطلاع از این مطلب که فرمانده ارتش رُم در تمان (داروما) اقامت داشته است این اشتباه برطرف می‌شود. نام داروما و همچنین تمان به «روما» ترجمه شده است. رابی بنیامین به این که محلی با نام روما «داروما» در فلسطین وجود داشته، توجهی نکرده است.

۵. مسیر سفر رابی بنیامین

لیستی که در زیر می‌آید مسیر سفر رابی بنیامین را نشان می‌دهد. برای بعضی از خوانندگان این کتاب که محل زندگی آن‌ها از سرزمین‌های مسیر سفر رابی بنیامین مثل سوریه، فلسطین، بین‌النهرین و غیره خیلی دور است شناخت این مسیر دشوار است. در این جا چند نکته‌ی کوچک لازم به ذکر است:

اول آن که رابی بنیامین در سفرنامه‌ی خود به تادُمر[1] قبل از کاریتین[2] اشاره می‌کند، در حالی که این منطقه قبل از دیگری قرار دارد. اما می‌توان گفت که شاید جهان‌گرد ما برای راحتی کار مستقیماً از بعلبک به تادُمر و هنگام بازگشت از تادمر به کاریتین رفته باشد.

نکته‌ی دیگر این که او پس از ترک بصره حتماً می‌بایست ابتدا به خوزستان می‌رفت اما او از بصره به «نهر

1. Thadmor. 2. Caritéen.

سامرا»[1] می‌رود و از نهر سامرا به رودبار و از آن جا به نهاوند رفته است. آیا رودبار در این جا اشتباه واژگانی است، قضاوت در این مورد مشکل است، احتمال دومی هم وجود دارد: رابی بنیامین همان طور که قبلاً نیز گفته شد، در سفرنامه‌اش بیش‌تر به حافظه‌ی خود اعتماد داشته است.

به نظر می‌رسد اقامت او در اصفهان طولانی بوده، زیرا می‌توان گفت که او از اصفهان برای گردش به شیراز، خیوه و سمرقند رفته است. آن طور که از نوشته‌های رابی بنیامین برمی‌آید، او در مسیر سفرش برخی سرزمین‌ها مثل طبس، قزوین و نیشابور را به چشم خود ندیده‌است. زیرا احوال این مناطق را از قول دیگران می‌گوید و اطلاعات او از این مناطق براساس شنیده‌های اوست و از خبررسان خود نام می‌برد. از این مطلب می توان نتیجه گرفت که او از سمرقند به اصفهان بازگشته است، زیرا از اصفهان به عنوان محلی یاد می‌کند که در آن این اطلاعات را به دست آورده است. درباره چین نیز می‌نویسد: «مردم می‌گویند» و از این راه مشخص می شود که او کشور چین را نیز به چشم ندیده است. چنین جملاتی در هیچ یک از قسمت‌های دیگر متن دیده نمی شود، و این خود آشکار می‌کند که او به دیگر سرزمین هایی که در ذکر آن‌ها این قید را نیاورده،، شخصاً سفر کرده است.

1. Nahar-Samara.

مقدمه کاتب نسخه

این سفرنامه مجموعه‌ای است از روایات مردی به نام رابی بنیامین، پسر یوهان، اهل تودلا واقع در پادشاهی ناوارا در اسپانیای شمالی. او که به سرزمین‌های دور سفر کرده بود، همان طور که بعداً خواهید خواند، به هر جا رسید، تمام اتفاقاتی را که به چشم دید و یا از افراد مورد اعتماد شنید، که در اسپانیا نیز نامی آشنا بودند، یادداشت کرد. به همین دلیل او در شرح سفرهایش به نام عالمان مذهبی و افراد برجسته‌ای از سرزمین‌های مختلف دنیا اشاره می‌کند. هنگامی که او از سفرهای خود در ۱۱۷۳ بازگشت، سفرنامه را با خود به کاستیلین برد. رابی بنیامین، مردی لایق و متفکر بود، مسایل اطراف خود را به خوبی درک می‌کرد، کتاب مقدس را به خوبی آموخته بود و با قوانین کاملاً آشنایی داشت. روایات او را در قسمت‌های مختلف با یکدیگر مقایسه کرده‌اند، اما هیچ تضادی در آن‌ها یافت نشده و نظم خاصی در گفته‌های او حاکم است، زیرا رابی بنیامین مردی حقیقت‌جو و صادق بود.

این صفحه دارای تصویر نمایشی نمی باشد لطفا به صفحات دیگر مراجعه کنید

سفرنامه

رابی بنیامین، پسر رابی یوهان می‌نویسد : ابتدا از تودلا به ساراگوزا[1] و از آن‌جا در امتداد رودخانه ابرو[2] به تورتوسا[3] رفتم. از تورتوسا بعد از پیمودن دو روز راه به تاراگونا[4] می‌رسیم. این شهر قدیمی را پلازگر[5]ها در کنار دریا ساخته‌اند و در تمام اسپانیا بی‌نظیر است. به فاصله دو روز راه از آن‌جا بارسلون قرار دارد. در منطقه ی مقدس این شهر عالمان روحانی، حکما و مردان برجسته ای مثل رابی ششت[6]، ابی شیل ثل[7]، رابی سلیمان[8] ابن رابی ابراهیم ابن شیزده‌ای[9]، زندگی می‌کنند. این شهر کنار دریا، کوچک ولی با

1. Zavagoza. 2. Ebro. 3. Tortosa. 4. Tarragona. 5. Pelasger.

۶ . Scheschet، این نام نیز مانند سایر نام‌ها یک اسم تاریخی است. مقایسه شود با آشر، بخش دوم ص ۲ به بعد.

7. Schealthiel. 8. Schelomo. 9. Chisdai.

معماری بسیار زیبا و بارانداز تجاری است که از یونان، پیزا، جنوا، سیسیل، اسکندریه، فلسطین و کشورهای هممرز برای تجارت به آن‌جا می‌آیند. پس از طی یک روز و نیم راه از آن‌جا به گرونا[1] می‌رسیم. در این شهر یک منطقه‌ی یهودی‌نشین وجود دارد. از آن‌جا تا ناربونه[2] سه روز راه است. ناربونه شهری مذهبی و سبب توسعه‌ی دین در سایر ایالات شده است. روحانیون و نجیب‌زادگان بزرگی در آن‌جا زندگی می‌کنند که در رأس آن‌ها رابی کولونیموس، پسر رابی تئودوروس نجیب‌زاده‌ی بزرگی است که از خاندان داود می‌آید. او املاک و ثروت خود را به عنوان تیول از دربار گرفته و کسی قدرت بازپس گیری آن‌ها را ندارد. در رأس شورا، که تقریباً ۳۰۰ عضو دارد، رابی ابراهیم، رییس مرکز دینی، رابی ماشیر[3]، رابی یهودا و بسیاری دیگر از روحانیون قرار دارند.

از آن‌جا تا شهر بزیرز[4] چهار مایل است. در رأس شورای یهودیان این شهر عالمان روحانی، رابی سلیمان خالافتا و رابی یوسف، پسر رابی نتانلس[5] قرار دارند. از آن‌جا پس از دو روز به هارگاش[6] می

1. Gerona. 2. Narbone. 3. Machir. 4. Beziers.
5. Nethanels. 6. Har Gaasch.

رسیم، این جا همان مونت پلیه[1] است، یک شهر تجاری در کنار دریا. تجار مسیحی، همچنین ترکان، تجار پرتقال، لومباردی، سراسر مصر، فلسطین، یونان، فرانسه، اسپانیا و انگلیس به این جا می‌آیند. تمام آن‌ها از ملل مختلف به زبان جنوایی و پیزایی با هم صحبت می‌کنند. در این شهر روحانیون مشهور و برجسته‌ای زندگی می‌کنند. در رأس این روحانیون رابی روبین[2] ابن تئودوروس، رابی ناتان ابن سراخیا[3]، آموزگاران مذهبی، رابی شموئیل، رابی شلمیا[4] و رابی مردخای[5] قرار دارند. در میان این روحانیون اشخاص ثروتمند و خیّر وجود دارند که به نیازمندان کمک می‌کنند.

به فاصله‌ی چهار مایل از آن جا به شهر لونل[6] می‌رسیم که دو مایل از دریا فاصله دارد. در این شهر یک شورای یهود وجود دارد که اعضاء آن شبانه‌روز مشغول فراگیری علوم دینی و عبادت‌اند. معلم بزرگ مذهبی، رابی مشولام[7]، پنج پسر او رابی یوسف، رابی اسحاق،

1. Montpellier. 2. Reuben. 3. Serachia. 4. Schelemiha.
5. Mordechai. 6. Lunel.

۷. Meschullam، در دست‌نوشته‌ها اغلب در کنار اسم‌ها جمله‌ی یادش به خیر، چیزی شبیه رحمت اله آمده، که اصطلاحی برای مردگان است. اما رابی بنیامین از اشخاصی نام برده است که در آن زمان زنده بوده‌اند، به همین دلیل غیرممکن بود که او چنین جمله‌ای را در کنار اسم‌ها بیاورد. این قیدها را در نسخه‌های بعدی اضافه کرده‌اند.

رابی یعقوب، رابی اهرون[1] و رابی آشر[2] که در حد عالم دینی‌اند در این شهر زندگی می‌کنند. رابی آشر تارک دنیا شده و دل از تمام لذات آن کنده است و تمام وقت خود را صرف فراگیری علوم دینی می‌کند، بیش‌تر اوقات روزه است، گوشت نمی‌خورد. برادر زن‌های رابی مشولام، معلم مذهبی، رابی موشه، رابی شموئل زاتان، رابی سلیمان کوهن و یهودبن تیبون، همان پزشکی که از اسپانیا به این منطقه مهاجرت کرده است، همگی در این شهر زندگی می‌کنند. در این‌جا مدرسه‌ای است که جوانانی از تمام کشورها در آن درس می‌خوانند و شورا به نیازهای آنان رسیدگی می کند. اعضاء این شورا ۳۰۰ نفرند، که همگی بدون استثنا عالم، روحانی، پاک و متقی‌اند و به برادران دور و نزدیک خود دست کمک می‌دهند.

پس از طی دو فرسخ به شهری بزرگ و مستحکم می رسیم که چهل خانوار یهود در آن زندگی می‌کنند. نام این شهر بسکوئیه[3] است. در میان یهودیان این منطقه روحانی ثروتمند و محترمی به نام رابی ابراهیم بن رابی داود مؤسس و مدیر مکتب خانه‌ای است که مشتاقان علم

1. Ahron. 2. Ascher.

۳ . Posquieres با املای عبری آن مطابق تر است اما در اثر Beaucaire آمده است.

از نقاط دور و نزدیک به آن‌جا می‌آیند. او فقط قوانین تلمود را به شاگردان خود آموزش نمی‌دهد، بل از نظر مالی نیز آن‌ها را حمایت و کمک می‌کند. از میان دیگر روحانیون این منطقه می‌توان از رابی یوسف، رابی ابن بنیستی، رابی بنیامین، رابی ابراهیم و رابی اسحاق ابن رابی موشه نام برد. فاصله‌ی این شهر تا قلعه‌ی مقدس گیل[1] سه مایل است. شورای یهودیان گیل ۱۰۰ عضو روحانی دارد. رابی اسحاق بن رابی یعقوب، رابی ابراهیم ابن رابی یهودا، رابی الاذر، رابی اسحاق، رابی موشه و رابی یعقوب ابن رابی لوی، آموزگار دینی در رأس این گروه قرار دارند. این قلعه حدود یک مایل از دریا فاصله دارد و مؤمنین از دورترین نقاط دنیا برای زیارت به آن‌جا می‌آیند. رودخانه‌ی رُد یا رُدانوس[2] از کنار آن می‌گذرد و در سطح ایالت جریان می‌یابد. رابی اباماری ابن رابی اسحاق، که از طرف دوک ریموند[3] اداره شهر را به عهده داشت، در این قلعه زندگی می‌کرد. به فاصله‌ی سه مایل از آن‌جا به آرلس[4] می‌رسیم. در

1. Gill. 2. Rohd (anus).

۳. Raimund، فصل پنجم تولوز مقایسه کنید، گرتز، همان‌جا، ص ۲۴۴ و یادداشت شماره یک بخش چهار.

4. Arles.

این شهر تقریباً دویست خانوار یهودی زندگی می‌کنند. رابی موشه، رابی توبی، رابی یزاجا، رابی سلیمان، رابی ناتان، معلم مذهبی و رابی اباماری در رأس آنان قرار دارند. پس از طی سه روز راه از آن‌جا به مارسی می رسیم. تقریباً سیصد یهودی که عده‌ای از آن‌ها اسامی مستعار دارند در دو منطقه‌ی یهودی‌نشین این شهر، عده‌ای در پایین کنار بندر و عده‌ای بالا در قلعه زندگی می‌کنند. در داخل قلعه آموزشگاهی است که رابی شیمون ابن رابی ابتولیو[1]، برادرش رابی یعقوب و رابی لبارو[2] در رأس آن‌اند. رابی یعقوب پرپینانو[3]، رابی ابراهیم که بسیار ثروتمند است، داماد او، رابی میر، رابی اسحاق و رابی میر سران یهودیان ساکن بندرند. منطقه‌ی کنار بندر مرکز مهم تجاری شهر است.

در جنوا که فاصله‌ی آن از دریا چهار روز راه است، فقط دو خانوار یهودی زندگی می‌کنند، خانواده‌ی رابی شموئیل ابن بَلَم و برادرش که از «کوتا»[4] به این‌جا نقل مکان کرده‌اند. آن‌ها بسیار نیکوکارند. به دور شهر حصاری کشیده شده است. پادشاه ندارد و شهر به دست قاضی‌هایی اداره می‌شود که مردم آن‌ها را

1. Abtolio. 2. Lebaro. 3. Perpignano.

۴. Ceuta در آفریقا.

انتخاب می‌کنند. هر یک از قاضی‌ها برجی در خانه خود دارد. هر گاه جنگی در بین آنان درمی‌گیرد، از مزغل برج‌ها به عنوان میدان نبرد استفاده می‌کنند. آن‌ها بر دریا تسلط دارند، کشتی‌هایی می‌سازند به نام گالیر و با این کشتی‌ها به دورترین نقاط دنیا برای دزدی سفر می‌کنند و آن‌چه غارت کرده‌اند با خود به جنوا می‌آورند. مردم این شهر با مردم پیزا همیشه در جنگ‌اند.

فاصله‌ی این دو شهر دو روز راه است. پیزا شهری بزرگ و بی‌حصار است و در چهار مایلی دریا قرار دارد. رود آرنو که از وسط شهر می‌گذرد، آن را به دریا وصل می‌کند. ده هزار برج در کنار خانه‌های شان بنا شده که هنگام جنگ از آن‌ها استفاده می‌کنند. مردم این شهر که به پهلوانی معروفند وجود هیچ پادشاه و شاه‌زاده‌ای را تحمل نمی‌کنند و شهر به دست قاضی هایی اداره می‌شود که مردم آزادانه آن‌ها را انتخاب کرده‌اند. یهودیان این شهر ۲۰ خانوارند که در رأس آنان، رابی موشه، رابی‌شئیم[1] و رابی یوسف قرار دارند. در فاصله‌ی پنج مایلی پیزا شهر بزرگ لوچا[2] قرار دارد. در این شهر چهل خانوار یهودی زندگی می‌کنند. رابی داود، رابی شموئیل و رابی یعقوب در

1. Chyim. 2. Lucca.

رأس آن ها قرار دارند. پس از طی شش روز راه از لوچا به مهم‌ترین شهر دنیای مسیحیت، به شهر بزرگ رم می‌رسیم. تقریباً دویست خانوار یهودی در این شهر زندگی می‌کنند. آن ها بسیار معتبر و مورد توجه اند و مجبور نیستند به کسی مالیات بپردازند. بعضی از آنان در خدمت پاپ الکساندر، پاپ اعظم که بر تمام مسیحیان حکومت می‌کند، کار می‌کنند. در رأس این یهودیان که در بین آنان عالمان روحانی بزرگی وجود دارد، رابی دانیل معلم مذهبی و رابی یشیل[1]، کارمند پاپ قرار دارند ـ رابی یشیل نوه‌ی رابی ناتان، نویسنده‌ی کتاب «آروخ و تفسیرهای او» جوان، ولی لایق و فرهیخته است. بسیار خوش سیماست، اداره‌ی اموال پاپ را به عهده دارد و با او در رفت و آمد است. همچنین رابی یواب[2] فرزند معلم مذهبی، رابی شلومو، رابی مناخیم، رییس آکادمی، رابی یشیل، که در تراستور[3] زندگی می‌کند و رابی بنیامین ابن رابی شباته[4].

رودخانه‌ی تیبر[5] از داخل شهر رم می‌گذرد و آن را دو قسمت می‌کند. در این طرف رودخانه کلیسای سانتا

۱. Jechiel. مقایسه کنید، گرتز، همان جا، ص ۲۸۴، همچنین یادداشت شماره یک فصل چهارم و یادداشت شماره ۱۰ فصل یک.

2. Joab. 3. Trastevere. 4. Schabbatai. 5. Tiber.

پیترو دی رُما[1] قرار دارد. این کلیسا زمانی قصر ژولیوس سزار بوده است. معماری ساختمان‌ها و استحکامات آن در دنیا بی‌نظیر است. وسعت قسمت مسکونی و ویران رم بالغ بر شش مایل است. هشتاد قصر[2] در این شهر هست که از هشتاد امپراطور بزرگ، از تارکینیوس تا پی‌پین، پدر شارل کبیر، که اسپانیا را از اعراب گرفت، به جا مانده است.

قصر تی‌توس[3] بیرون از شهر رم بنا شده است. زیرا تی‌توس به تعهد خود در برابر دویست سناتور مبنی بر فتح اورشلیم در عرض دو روز، عمل نکرده بود و پس از سه سال توانست این شهر را بگیرد. به همین دلیل آن‌ها به او اجازه‌ی ورود به شهر نمی‌دادند. قصر وسپاسیانوس[4] بنایی عظیم و مستحکم و بیش‌تر شبیه یک معبد است.

1. St. Pietro die Roma.

۲. برلینر، همان‌جا، می‌گوید «معبد»، در زبان عبری همین معنی را می‌دهد. دست‌نوشته موجود در موزه‌ی بریتانیا از کلمه‌ی «Armonim» استفاده کرده که به معنی قصرها است. هایل‌پرن در سدرها ـ دوروث می‌نویسد: هشتاد خانه.

۳. برلینر این‌جا نیز از کلمه‌ی معبد استفاده می‌کند. اما در ادامه می‌گوید: «شاید منظور حمام آب گرم تی‌توس باشد». اما این کلمه به معنی معبد نیست. به علاوه در دست‌نوشته‌ی موزه‌ی بریتانیا باز هم از کلمه Armon به معنی قصر استفاده شده است.

4. Vespasianus.

قصر پادشاهی به نام گالبان نیز در آن جاست، که ۳۶۰ قصر کوچک، به تعداد روزهای سال دارد. محیط آن ها نزدیک به یک مایل است. زمانی جنگ خونینی در این جا درگرفت که در آن صد هزار نفر کشته شدند و بقایای استخوان های آنان که روی هم تلنبار شده، امروز نیز دیده می شود. همان زمان پادشاه دستور می دهد مناظر جنگ اعم از جنگ جویان دو طرف، آرایش جنگی آنان در برابر هم و سواران مسلح را از جنس مرمر بسازند تا آیندگان، صحنه های جنگ زمان های گذشته را ببینند.

در یک غار زیرزمینی اجساد مومیایی شاه و ملکه در حالی که بر تخت سلطنت نشسته اند و در کنار آن ها یکصد نفر از درباریان ایستاده اند امروز نیز به همان شکل باقی مانده است. این کار به دست پزشکان و شیمی دان های هنرمند انجام شده است.

در «سانتو استفانو» یک ساختمان گرد و در «کایره» ستون های محکم یک معبد دیده می شود که به دستور شاه سلیمان ـ روحش شاد ـ دوباره آن ها را ساختند. بر روی هر یک از آن ها نام سلیمان ابن داود حک شده است. یهودیان رُم با اطمینان کامل به من می گفتند که در نهم ماه «آب»[1] هر سال عرق، مثل آب از روی ستون

۱ . Ab، نام ماهی است.

ها جاری می‌شود. آن‌جا غاری است که تی‌توس فرزند وسپاسیانوس لوازم مقدس معبد را که از اورشلیم با خود آورده بود، در آن نگه داری می‌کرد.
در داخل غار دیگری در کوه کنار ساحل رودخانه‌ی تی‌بر، قبرهای ده شهید که به دست حکومت کشته شده‌اند، به چشم می‌خورد. در مقابل سانتایوهان دِلاتران مجسمه‌ی سامسون، در حالی که یک کُره‌ی سنگی در دست دارد، دیده می‌شود، همچنین مجسمه آبزالوم، پسر داود. مجسمه‌ی کنستانتین نیز که شهر قسطنطنیه به‌اسم او نام‌گذاری شده، در حالی که سوار بر اسب است در آن جا قرار دارد. مجسمه از برنز ساخته شده و لایه‌ای از طلا آن را می‌پوشاند. دیدنی های رم آن‌قدر زیاد است که نمی‌توان آن‌ها را شمرد.
از رُم پس از چهار روز به شهر بزرگ و مستحکم کاپوا[1] می‌رسیم که شاه کاپوس آن را ساخته است. این شهر بسیار زیباست ولی آب آشامیدنی آن بد است. زمین، آب را از ساکنین خود می‌دزدد. در آن‌جا ۳۰۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند. در میان آن‌ها علمای بزرگ و اشخاص برجسته‌ی کشور دیده می‌شوند در رأس آنان رابی کومپاس، برادر رابی شموئیل، رابی

1. Capua.

زاکن و رابی داود، معلم مذهبی قرار دارند.

از آن‌جا به پوسولی[1] می‌رویم که به نام سورنتو معروف است این شهر بزرگ را سیرسون هادارسر[2]، که از دست شاه داود فرار کرده بود، ساخته است. زمانی آب دریا پیشروی کرد و دو سوم شهر به زیر آب فرو رفت. هنوز هم آثار خیابان‌ها و قلعه‌های آن زمان را می‌توان دید. یک چشمه‌ی زیرزمینی آن‌جاست که نفت دارد، به آن پترولوم[3] می‌گویند و در پزشکی مصرف می‌شود. در نزدیک دریا دو چشمه‌ی آب گرم هست که به جای حمام از آن استفاده می‌کنند. در تابستان حتی بیماران از لومباردی به این جا می‌آیند، چون آب این چشمه‌ها هر مرضی را درمان می‌کند. از آن‌جا حدود پانزده مایل را از داخل غاری[4] می‌گذریم که امپراطور رومولوس، بانی شهر رم، از ترس داود، پادشاه اسراییل و فرمانده‌ی سپاه‌اش، یواب، آن را همراه بناهای دیگر که بر روی کوه ساخته شده، ایجاد کرده است.

ناپل، شهر مستحکمی است در کنار دریا که یونانی‌ها

1. Pozzuoli. 2. Hadareser. 3. Petroleum.

۴. La Grotta di Pausilippo، حدود پانزده مایل اغراق‌آمیز است و مسافت تمام آن محدوده است.

آن را ساخته‌اند. در ناپل تقریباً ۵۰۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند. رابی شیزکیجه[1]، رابی شالوم، رابی الیجا کوهن و رابی اسحاق، اهل مونت هور[2] از آن زمره‌اند.

از آن‌جا پس از یک روز به «سالرنو» می‌رسیم. مسیحیان در این شهر یک مدرسه‌ی پزشکی تأسیس کرده‌اند[3]، ۶۰۰ خانوار یهودی دارد، از جمله رابی یهودا، رابی اسحاق، رابی مالکی زدک[4] معلم بزرگ مذهبی اهل سی پونته، رابی سلیمان کوهن، رابی الیجای جوان، رابی ابراهیم ناربون و رابی تمان. شهر از یک طرف با دیواری محصور شده و از طرف دیگر رو به دریاست. یک قلعه مستحکم نیز بر روی کوه ساخته شده است.

از آن‌جا تا آمالفی نصف روز راه است. آمالفی ۲۰ خانوار یهودی دارد، از جمله خانانل پزشک، رابی الیشاه و ابوالگیر[5] که بسیار دست و دلباز و بخشنده است. ساکنین این‌جا به کار تجارت مشغول‌اند و کالا های خود را برای فروش به شهرهای دیگر می‌برند و چون در کوهستان‌های صخره‌ای زندگی می‌کنند،

1. Chiskijah.

۲. مقایسه کنید Zunu در آشر قسمت دوم، ص ۲۰، زیرنویس ۴۴

۳. ۱۱۵۰، به همین دلیل رابی بنیامین باید سفر خود را دیرتر از ۱۱۴۰ آغاز کرده باشد، درغیر این صورت سفر او از تودلا تا سالرنو ۱۰ سال طول کشیده است(!).

4. Malki Zedek. 5. Abu-al-Gir.

کشاورزی ندارند. ولی باغ‌های میوه در آن‌جا بسیار زیاد است. سرزمینی پر از تاکستان، درختان زیتون و همچنین پارک‌های زیبا. هیچ کشوری نمی‌تواند با آن‌ها بجنگد، چون نفوذ به این منطقه غیر ممکن است.

پس از طی یک روز راه از آن‌جا به شهر بزرگ «بنه ونتو» در ساحل یک رودخانه می‌رسیم. منطقه یهودی نشین این شهر که در رأس آن‌ها رابی کالی نیموس، رابی زاراخ، و رابی ابراهیم قرار دارند، از ۲۰۰ خانوار تشکیل شده است.

از آن‌جا پس از طی دو روز راه به «ملفی» در آپولیا که به سرزمین «پول»[1] معروف است، می‌رسیم. در این منطقه ۲۰۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند که در رأس آن‌ها عالمان مذهبی، رابی آخیماتز[2]، رابی ناتان و رابی زادک[3] قرار دارند.

رفتن از آن‌جا به آسکولی دو روز طول می‌کشد. در رأس شورای یهودیان این شهر که چهل عضو دارد، رابی کونتیلو، رابی زماخ، دامادش و رابی یوسف قرار دارند. برای رسیدن از آن‌جا به ترانی باید دو روز در راه

۱. اشعیا، ۶۶، ۱۹. در متن انگلیسی به این آیه در تورات ارجاع شده ولی در آن‌جا به این نام شهری نیافتم. (ویراستار)

2. Achimaatz. 3. Zadok.

باشیم. این شهر در ساحل دریا قرار گرفته و یک بندر دارد که ایستگاه اصلی توقف افرادی است که برای زیارت به اورشلیم می‌روند. این شهر بزرگ و زیبا دارای یک منطقه‌ی قدرتمند یهودی‌نشین با ۲۰۰ خانوار یهودی است که در رأس آن‌ها رابی الیجا، رابی ناتان واعظ و رابی یعقوب قرار دارند.

از آن‌جا پس از طی یک روز راه به شهر بزرگ «سانتا دی باری» می‌رسیم، شهری که ویلهلم[1] پادشاه سیسیل آن را با خاک یکسان کرد. امروز نیز ویران است و نه یهود در آن زندگی می‌کند و نه غیریهود.

از آن‌جا پس از نصف روز به «تارانتو»، بزرگ‌ترین شهر پادشاهی کالابری می‌رسیم، مردم این شهر یونانی‌اند اما ۳۰۰ خانوار یهودی نیز در آن‌جا زندگی می‌کنند، که رابی مالی، رابی ناتان و رابی اسراییل در رأس آن‌ها قرار دارند.

۱. ویلهلم اول (۱۱۶۶-۱۱۵۴) که به ویلهلم خشمگین معروف است. جانشین او ویلهلم دوم دستور داد شهر باری را از نو بسازند. چون در زمان رابی بنیامین این شهر هنوز ویران بوده است، بنابراین او قبل از سال ۱۱۶۶ در باری بوده است. یعنی قبل از بازسازی این شهر. گرتز، همان‌جا در زیرنویس ۱۰ به این مسأله اشاره کرده است که او باید پس از ۲۲ نوامبر ۱۱۶۰، روزی که پاپ الکساندر سوم به رم آمد در آن‌جا بوده باشد. رفتن از رم به باری چهار روز طول می‌کشد، بنابراین می‌بایست سفر او به ایتالیا بین دسامبر ۱۱۶۵ و فوریه (یا مارس) ۱۱۶۶ اتفاق افتاده باشد. این که آیا باری در منابع تورات آمده است یا نه و تا چندی پیش هم مورد بحث بود به این موضوع مربوط نمی‌شود.

از آن جا تا شهر «بریندیسی»[1] در کنار دریا یک روز در راهیم. در این جا ۱۰ خانوار یهودی زندگی می کنند و شغل آن ها رنگرزی است.

از آن جا تا «اوتراندو» در کنار دریای «ایون» یک روز راه است. ۵۰۰ خانوار یهودی در آن زندگی می کنند که معلمان مذهبی، مناخیم، رابی کلب، رابی میر و رابی مالی سرکردگان این قوم اند.

از آن جا پس از دو روز سفر بر روی دریا به جزیره «کرفو» می رسیم. در آن جا فقط یک یهودی به نام رابی یوسف زندگی می کند. این جزیره جزء پادشاهی سیسیل است.

پس از یک سفر دو روزه ی دریایی از کرفو به «آرتا» می رسیم. از این جا کشور یونان که پادشاه آن مانوئل اول است، شروع می شود. آرتا یک دهکده ست، ولی ۱۰۰ خانوار یهودی در آن زندگی می کنند نام سران این قوم، رابی شلاخیا[2] و رابی هراکلس است.

از آن جا پس از طی دو روز راه به آخلوس می رسیم. در این شهر ۱۰ خانوار یهودی زندگی می کنند و در رأس آن ها رابی شابلها[3] قرار دارد.

1. Brindisi.

۲. Schelachjah، در جای دیگر نیز به نام او اشاره شده است

3. Schabelhai.

از آن جا تا آناتولی در کنار خلیج نصف روز راه است. پس از یک سفر یک روزه ی دریایی از آن جا به پاتره که همان شهر آنتی پاترس، پادشاه یونان است، می رسیم. او یکی از چهار پادشاهی بود که جانشینان اسکندر شدند. در این شهر بناهای قدیمی بسیار است. در منطقه ی یهودی نشین ۵۰ خانوار زندگی می کنند که رابی اسحاق، رابی یعقوب و رابی شموئیل بزرگان این قوم اند. پس از نصف روز دریانوردی به لپانتو[1] می رسیم.

منطقه یهودی نشین این شهر که یک چهارم آن در کنار دریا قرار گرفته دارای ۱۰۰ خانوار است. سران این قوم عبارتند از: رابی گیزری[2]، رابی شالوم و رابی ابراهیم. از لپانتو تا «کریسا» یک روز و نیم راه است. منطقه ی یهودی نشین این شهر در دامنه ی کوه است و ۲۰۰ خانوار در آن زندگی می کنند. مالک زمین های بزرگ اند و در آن ها کشاورزی می کنند. رابی سلیمان، رابی شاجیم[3] و رابی جدایه سرکردگان یهودیان این منطقه اند. از این شهر تا کورینت[4] سه روز راه است. ۳۰۰ خانوار یهودی دارد که در رأس آن ها رابی لئون، رابی یعقوب و رابی شیزکیه[5] قرار دارند.

1. Lepanto. 2. Gisri. 3. Chajim. 4. Korinth. 5. Schiskiah.

از کورینت تا شهر بزرگ «تبن»[1] سه روز راه است. ۲۰۰ خانوار یهودی در آن زندگی می‌کنند، که زبردست ترین تولید کنندگان ابریشم و ارغوان در سراسر یونان اند. در میان آنان عالمان بزرگ مذهبی چه میشنایی[2] و چه تلمودی دیده می‌شوند. آن‌ها مهم‌ترین اشخاص زمان خودند. مهم‌ترین این افراد عبارتند از رابی آهارون کوتی، برادر رابی موشه، رابی شی‌جا رابی الیجا تارنتو و رابی یوکتان. نظیر این افراد در هیچ جای یونان[3] پیدا نمی‌شود، مگر در قسطنطنیه. از تبن تا شهر بزرگ «نگروپونته» در کنار دریا یک روز راه است. تجار از سراسر دنیا به این شهر می‌آیند. ۲۰۰ خانوار یهودی دارد. رابی الیا مزمورخوان، رابی آدنیل[4] و رابی کلب بزرگان این قوم‌اند. از نگروپونته تا بندر «یابوست ریسا»[5] یک روز راه است. ۱۰۰ خانوار یهودی در آن زندگی می‌کنند، سران این جمعیت عبارتند از: رابی یوسف، رابی شموئیل و رابی ناتانیا. از آن جا تا «روویناکا»[6] یک روز راه است. در این شهر

1. Theben.

۲ تلمود بعد از میشنا (Mischnah) و براساس قوانین آن نوشته شده است (مترجم)

۳ . منظور امپراطوری بیزانس است.

۴ . Adniel، معادل Emmanuel (امانوئل).

5. Jabustrissa. 6. Rovinaca.

نیز ۱۰۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند که رابی یوسف، رابی الیزر[1] و رابی اسحاق در رأس آن‌ها قرار دارند.
از روویناکا تا «سینون پوتامو» یک روز راه است در این شهر ۵۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند. بزرگان آن‌ها عبارتند از: رابی شلومو و رابی یعقوب. سینون پوتامو در ابتدای یک منطقه‌ی کوهستانی قرار گرفته که کوچ‌نشینان مسیحی در آن چادر می‌زنند[2]. آن‌ها به تیزی آهو از کوه‌ها پایین می‌آیند، و در شهر جولان می‌دهند و هر آن چه می‌خواهند می‌دزدند، ولی هیچ کس قدرت مقابله با آن‌ها را ندارد. آن‌ها از هیچ پادشاه و شاه‌زاده‌ای فرمان‌برداری نمی‌کنند، دین مسیح را به طور جدی قبول ندارند. بر فرزندان خود نام‌های یهودی می‌گذارند و یهودیان را برادر خود می‌دانند و اگر به یکی از یهودیان بربخورند، اموال او را غارت می‌کنند ولی او را نمی‌کشند، اما یونانیان را می‌کشند. بعضی آن‌ها را یهودی می‌دانند. آن‌ها هیچ دینی را قبول ندارند.
پس از طی دو روز راه به «گاردیکی» می‌رسیم که

1. Eliezer.

۲. آشر در ترجمه انگلیسی (ص ۴۸) در این جا مطالبی درباره رسوم «والاشی» ها آورده، که در ترجمه آلمانی نبود. (ویراستار)

امروز ویرانه است و فقط عده ی کمی یونانی و یهودی در آن زندگی می کنند. از گاردیکی پس از طی دو روز راه به شهر بزرگ و تجاری «آرمیروس» در کنار دریا می رسیم. فروشندگان از ونیز، پیزا، جنوا و سرزمین های دیگر به این شهر هجوم می آورند. در این سرزمین وسیع ۴۰۰ خانوار یهودی زندگی می کنند. معلم مذهبی رابی شیلو[1] و رابی یوسف مأمور اداره ی امور مالی و رابی شلومو، سران این قوم اند.

از آرمیروس تا ویزنا یک روز راه است. در این جا ۱۰۰ خانوار یهود زندگی می کنند. در رأس آن ها رابی شباته[1]، معلم مذهبی رابی سلیمان و رابی یعقوب قرار دارند.

پس از سه روز دریانوردی به سالونیکی می رسیم. شاه سیلوکوس، یکی از چهار شاه زاده ی یونانی جانشین اسکندر، این شهر را بنا نهاد. منطقه ی یهودی نشین آن ۵۰۰ خانوار دارد. رابی شموئیل هم معلم مذهبی است و هم از طرف پادشاه به مقام شهردار این منطقه منصوب شده است. پسران او و همچنین رابی شباته داماد او، رابی الیا و رابی میشائیل از عالمان مذهبی این قوم اند. یهودیان در این جا باید خیلی چیزها را تحمل کنند. کار آن ها ابریشم بافی است.

۱. در جاهای دیگر نیز به آن اشاره خواهد شد.

به فاصله ی دو روز از آن جا به میت ریسی[1] می رسیم که فقط ۲۰ خانوار یهودی دارد. رابی جزایا[2]، رابی ماخیر و رابی الیا در رأس این گروه قرار دارند. از آن جا پس از طی دو روز راه به دراما می رسیم که ۱۴۰ خانوار یهودی در آن زندگی می کنند، سرکردگان این گروه رابی میشائیل و رابی یوسف اند.

از آن جا با تخت روان به کریستوپل می رویم که فقط ۲۰ خانوار یهود در آن زندگی می کنند.

پس از سه روز سفر بر روی دریا به آبیدوس در کنار تنگه می رسیم که جاده قسطنطنیه از آن شروع می شود. پنج روز طول می کشد تا به قسطنطنیه برسیم، کوه ها دریا را دربرگرفته اند. شهر بزرگ قسطنطنیه مهم ترین شهر امپراطوری یونان و محل اقامت امپراطور امانوئل است دوازده شاه زاده ای که اداره امور کشور را بر عهده دارند تحت فرمان امپراطورند. هر یک از آن ها در حالی که مالک قصرها و شهرهای بسیار است در قسطنطنیه هم یک قصر برای خود دارد. عنوان مهم ترین این شاه زادگان، اول، ماگنوس، دوم مگا دومستیکوس، سوم دومنیوس، چهارم دوکوس و پنجم اکونوموس ماگنوس، و به همین ترتیب بقیه نیز عنوان های مخصوصی

1. Schabtai. 2. Mitrizzi.

دارند. محیط این شهر که قسمتی از آن در دریا و قسمتی در خشکی قرار گرفته، ۴/۵ مایل است. بین دو تنگه است که یکی به دریای روسیه و دیگری به دریای اسپانیا[1] راه دارد. تاجران از سراسر دنیا، از بابل، بین‌النهرین، ماد، ایران[2]، مصر، فلسطین، بودیا، روسیه، مجارستان، پاتزناکیا، لومباردی و اسپانیا برای تجارت به این جا می‌آیند. از سراسر دنیا چه از راه آبی و چه از راه خشکی کالاهای فراوانی به این شهر می آورند، هیچ شهری در دنیا به جز شهر بزرگ بغداد در عربستان در رونق و شلوغی مثل قسطنطنیه نیست. کلیسای سانتاصوفی و مقر اسقف‌های یونان در این شهر است. آن‌ها از پاپ اعظم در رم پیروی نمی‌کنند. تعداد محراب‌های این کلیسا از روزهای سال بیش‌تر است. ثروت این کلیسا از حد به در است. هر سال از دو جزیره‌ی بزرگ و شهرها و دهات اطراف، مالیات می گیرد. هیچ کلیسایی در دنیا چنین ثروتی ندارد. ستون ها و قندیل‌های آن بعضی از طلا و بعضی از نقره ساخته شده و بسیاری اشیاء ارزشمند دیگر دارد که نمی‌توان آن‌ها را توصیف کرد. نزدیک قصر امپراطور یک میدان

۱. صحیح: دریای سیاه و دریای اژه

۲. اصل واژه در هر دو ترجمه همان «پرشیا» است. (ویراستار)

اسب دوانی است که هر سال در روز تولد عیسی مسیح ناصری در آن نمایش اجرا می‌کنند. امپراطور و ملکه به این جشن خیلی علاقه دارند. در برنامه های بالماسکه چهره های مختلف از مردم دنیا نمایش داده می‌شود، جنگ بین شیرها، خرس‌ها، پلنگ‌ها و پرندگان، این چنین نمایشی را در هیچ کجای دنیا نمی توان دید.

به دستور امپراطور مانوئل قصری در ساحل دریا ساخته، نام آن را بلاخرنس[1] گذارده‌اند. دیوارها و ستون های آن با لایه ای از طلا پوشیده شده است. جنگ های گذشته و همچنین جنگی را که خود او در آن شرکت داشته بر روی دیوارها نقاشی کرده‌اند. تخت او از طلاست و با سنگ های قیمتی تزئین شده است. تاج تمام طلای او با یک زنجیر طلا از بالای تخت آویزان است. روی این تاج را با جواهراتی پوشانده‌اند که نمی‌شود قیمتی برای آن تعیین کرد. با درخشش این جواهرات درشب دیگر نیازی به چراغ نیست. قصرهای دیگری هم دارد که نیاکان‌اش آن‌ها را ساخته‌اند و بسیاری بناهای دیگر ـ چه کسی می‌تواند آن‌ها را بشمرد! ـ مردم سراسر امپراطوری یونان باید هرساله مالیات بپردازند. قلعه ها پر از طلا، ارغوان و ابریشم

1. Belachernes.

است. می‌گویند مالیات پایتخت به تنهایی روزانه ۲۰۰۰۰ سکه‌ی طلاست که شامل بهره‌ی مکان‌های تجاری، عوارض و گمرگ از تاجران خارجی، به نسبت این که از راه آبی آمده باشند یا خشکی هم می‌شود. یونانی ها، ساکنین واقعی این کشور، به مقدار فراوان طلا و مروارید دارند. لباس‌های ابریشمی آن‌ها با رشته‌های طلا بافته شده، شبیه شاه‌زادگان اسب سواری می‌کنند و اما نان، گوشت و شراب آن قدر فراوان است که هیچ کشوری قدرت برابری با آن را ندارد. ساکنین این کشور در ادبیات یونان خبره‌اند و در زیر درختان انگور و انجیر خود خوش‌بخت زندگی می‌کنند[1]. آن‌ها جرأت جنگیدن ندارند و مثل زن‌ها از جنگ بیزارند. به همین دلیل برای جنگ با سلطان مسعود[2]، پادشاه ترک، سپاهی متشکل از ملیت‌های مختلف اجیر کردند که خود به آن ها بربر می‌گفتند.

یهودیان در داخل شهر زندگی نمی‌کنند. یونانی‌ها آن

۱. میکا، ۴، ۴.

۲. آن‌ها قوم سلجوقی بودند، به خصوص سلسله‌ای که امپراطور امانوئل با شاه‌زادگان آن جنگید. نام سلطان مسعود (۱۱۵۰ - ۱۱۲۰) فقط در دست نوشته‌ی کازاناتنسیس آمده است. اما رابی بنیامین نمی‌توانسته دیرتر از اوایل سال ۱۱۶۷ در قسطنطنیه باشد، ممکن است که بنیامین در این جا از جنگی با مسعود صحبت می‌کند که امپراطور مانوئل فاتح آن بود.

ها را به خارج شهر، به آن طرف ساحل رانده‌اند به طوری که قسمتی از دریای روسیه رفت و آمد آن‌ها را قطع کرده است و فروشندگان برای رفتن به آن قسمت باید از آب بگذرند. ۲۰۰۰ خانوار یهودی در این منطقه زندگی می‌کنند. از میان آن‌ها ۸۰۰ خانوار، قره‌ای‌اند[۱] که با یک دیوار از ربانیان و عالمان روحانی، جدا شده اند. بزرگان ربانیان عبارتند از : معلم مذهبی رابی آبتالیون، رابی عبیده، رابی اهرون کوزپو، رابی یوسف رگنو و رابی الیاکیم مأمور اداره‌ی امور مالی. در بین آن‌ها تولیدکنندگان ابریشم، تاجر و افراد ثروتمند بسیار است. به هیچ یهودی اجازه‌ی سوار شدن بر اسب نمی‌دهند به غیر از رابی شلوموها ـ میزری، چون او پزشک امپراطور است. به سبب وجود او شرایط برای یهودی‌ها کمی به‌تر شده است، چون سرکوب و فشار و دشمنی نسبت به آن‌ها از حد تحمل خارج است و به خصوص این که دباغان آب کثیف را جلوی خانه های‌شان می‌ریختند، به طوری که تمام منطقه کثیف و آلوده شده بود. مردم یونان از تمام یهودیان، چه خوب و چه بد، متنفرند. آن‌ها را به یوغ می‌کشند و در جاده‌ها

۱. گرتز درتاریخ یهودیان آلمانی فصل ششم ص ۲۸۵ تعداد ربانی‌ها را ۲۰۰۰ و قره‌ای‌ها را ۵۰۰ می‌نویسد، فقط طبق دست نوشته ما قره‌ای‌ها ۸۰۰ خانوارند.

به سخت ترین کارها مجبور می کنند. اما یهودیان علی رغم تمام سختی ها مردمی ثروتمند، نیکوکار و معتدل اند، سختی ها را تحمل می کنند و به عبادت مشغول اند. منطقه ای که یهودیان در آن زندگی می کنند «پترا» نام دارد.

پس از یک سفر دو روزه ی دریایی از قسطنطنیه به «رودستو»[1] می رسیم. منطقه ی یهودی نشین آن ۴۰۰ خانوار دارد که در رأس آن ها رابی موشه، رابی ابی جا و رابی یعقوب قرار دارند. تا شهر گالی پولی دو روز راه است. منطقه ی یهودی نشین این شهر ۲۰۰ خانوار دارد که رابی الیاکاپید، رابی شباته و رابی اسحاق مگاس که در زبان یونانی به معنی بزرگ است، در رأس آن ها قرار دارند.

پس ازطی دو روز راه از گالی پولی به کی لیا می رسیم. در این شهر ۵۰ خانوار یهودی زندگی می کنند. رابی یهودا، رابی یعقوب و رابی شمایا، بزرگان این قوم اند.

از کی لیا تا جزیره می تی لن دو روز در راهیم. در این جزیره در ده محل ده منطقه یهودی نشین وجود دارد.

تا جزیره ی چی یو سه روز راه است. ۴۰۰ خانوار در منطقه یهودی نشین جزیره زندگی می کنند. رابی الیا، رابی تمان و رابی شباته در رأس آن ها قرار دارند. در

1. Rodosto.

این جا بوته ی مصطکی (کندر رومی) پرورش می دهند.
پس از طی دو روز راه به جزیره ی ساموس می رسیم که مناطق یهودی نشین بیش تری دارد. ساموس، خود ۳۰۰ خانوار یهودی دارد. رابی شمارجا و رابی جوئل[1]، بزرگان این قوم اند. از جزیره ی ساموس تا جزیره ی «رودوس» سه روز طول می کشد، منطقه ی یهودی نشین این جزیره ۴۰۰ خانوار دارد. بزرگان این قوم عبارتند از : رابی آبا، رابی خنانل و رابی الیا.
پس از طی چهار روز راه به کیپ روس می رسیم. عده ای از یهودیان آن جا ربانی و عده ای قره ای اند. یک فرقه ی دیگر به نام می نیم[2] یا کافروسین نیز در آن جا زندگی می کنند. یهودیان آن ها را به علت عیاشی تکفیر و طرد می کنند، چون این عده جشن شبات را که از صبح شروع می شود تا صبح روز یکشنبه ادامه می دهند و به شب قبل از آن بی حرمتی می کنند.
تا کُریکوس در ارمنستان دو روز راه است. از این جا منطقه ی تحت حکومت شاه توروس حاکم سرزمین کوهستانی ارمنستان که امپراطوری اش تا آدیابنه[3] و

1. Joel.

۲. Minim، مرتدان.

3. Adiabene.

سرزمین ترک ها[1] کشیده شده است، شروع می شود.
از آن جا تا مال میستراس[2] یا تارسوس در کنار دریا دو روز راه است.
پس از طی سه روز راه به آنتیوخیا[3] در کنار رودخانه ی پیر[4] می رسیم که از لبنان سرچشمه می گیرد و در سرزمین «همات» جریان می یابد. این شهر بزرگ به دستور امپراطور آنتیوخوس بر روی یک کوه بلند ساخته شده و دور تا دور آن را دیوار کشیده اند. برای چشمه ای که روی قله کوه است یک نگهبان گذاشته اند تا آب چشمه را از طریق یک کانال زیرزمینی به خانه ی بزرگان شهر هدایت کند. شهر از چند طرف در محاصره آب، اما بسیار مستحکم است و شاه زاده «بوهموند پوئی توین باوبه» بر آن حکومت می کند. در این جا ۱۰ خانوار یهودی زندگی می کنند. کار آن ها شیشه گری است و بزرگان آن ها عبارتند از : رابی مردخای، رابی خییم[5] و رابی اسماعیل.
از این شهر پس از دو روز راه به لگا یا لاتاشیه می

۱ . رابی پتاخیا از رگنزبورگ در سفرنامه ی خود می نویسد : Thogarma که در منطقه ی آرارات قرار دارد.

2. Malmistras. 3. Antiochia.

۴ . منظور همان رود Orontes یا Makloub است.

5. Chajjim.

رسیم. منطقه ی یهودنشین آن ۲۰۰ خانوار دارد و در رأس آن ها رابی خیجا[1] و رابی یوسف قرار دارند.
به فاصله ی دو روز راه به قبیله بعل چاد[2] در دامنه ی کوه لبنان می رسیم. در فاصله ای نه چندان دور از آن جا قبیله ی حشاشیون زندگی می کنند این قبیله از قبایل اسلامی است ولی مردم آن به اسلام اعتقاد ندارند و پیرو شیخی از میان خویش اند و مثل پیامبر کرمات[3] به او احترام می گذارند. نام او شیخ الحشیشن[4]، یعنی پیرترین فرد قبیله ی حشاشیون که مرگ و زندگی تمام ساکنین کوهستان در دست اوست. محل زندگی او در کادموس[5] است. اهالی به فتوای شیخ با یکدیگر متفق اند و مردم تمام کشورها از آن ها وحشت دارند، زیرا پادشاهان را با اره می کشند. این سرزمین را می توان در عرض ۸ روز پیمود. مردم این قبیله با مسیحیان

1. Chijah.

۲. یوشع، ۱۱، ۱۷ و ۱۲، ۷ و ۱۳، ۵

۳. آشر می نویسد Karmath. و بعد می نویسد: شاید رابی بنیامین دو فرقه ی مختلف را با یکدیگر اشتباه کرده باشد. مقایسه کنید آشر فصل دوم، ص ۶۵. اما در دست نوشته ی ما می نویسد Banbat. نمی دانم که آیا شیخ آن ها در آن زمان به این نام خوانده می شد یا نه. اما در واقع آن شیخ فقط با Karmath مقایسه شده است.

4. Scheikh-al-haschischen.

۵. Kedemoth، نام تاریخی این محل Kohf است، ولی در تورات قدیموت آمده: یوشع، ۱۲، ۱۸ و ۲۱، ۳۷، اول تواریخ، ۶، ۶۴ (ویراستار)

که به آن‌ها فرانک می‌گویند و بر تریپولی یا طرابلس الشام حکومت دارند، می‌جنگند. زمانی چنان زلزله‌ای[1] در طرابلس رخ داد که یهود و غیریهود در زیر خانه های ویران شده مدفون شدند. این زلزله باعث کشتاری عظیم در تمام سرزمین فلسطین در آن زمان شد. ۲۰۰۰۰ نفر در آن روز کشته شدند.

پس از یک روز راه پیمایی به قبیله ی ادوم می‌رسیم که محدوده ی سرزمین پسران آمون است. اما امروز به هفت جنوایی تعلق دارد که یکی از آن‌ها به نام جولیانوس امبریاکو[2] حاکم آن منطقه است. در این سرزمین ۱۵۰ خانوار یهود زندگی می‌کند. همچنین قربانگاه پسران

۱. به گفته ی مورخین در سال ۱۱۷۰ در طرابلس زلزله‌ای رخ داده است. اما مسلماً منظور رابی بنیامین این زلزله نبوده است، به این دلیل که اولاً او حداقل در ۱۱۶۷ در سیسیل بوده است. اما سفر او از کریکوس به تریپولی می‌توانست حداکثر چند هفته طول بکشد و نه یک سال. دوم این که رابی بنیامین می‌باید قبل از ۱۲ سپتامبر ۱۱۷۱ در مصر بوده باشد. آیا او مسافت همراه با مشکلات از تریپولی تا مصر از طریق سوریه، بین‌النهرین، بابل، مداین، ایران، عربستان و هند را در عرض هجده ماه پشت سر گذارده است؟ در نتیجه من با اطمینان معتقدم باید پذیرفت که رابی بنیامین درسال ۱۱۶۷ هنوز در سوریه بوده است. پس او نمی‌تواند از زلزله‌ای که در ۱۱۷۰ در طرابلس رخ داده، خبر داشته باشد. در دست نوشته ی موزه ی بریتانیا هم نوشته «در روزگاران گذشته». در دست نوشته ی ما نیز به همین معنی ترجمه شده است. پس این زلزله‌ای که رابی بنجامین از آن صحبت می‌کند در مدت ها قبل از سال ۱۱۶۷ رخ داده و نه تنها طرابلس، بل‌که تمام سرزمین سوریه و فلسطین را دربر گرفته است.

2. Embriaco.

آمون در زمان گذشته و مجسمه های سنگی خدایان آن ها مزین به ورقه های طلا، در این منطقه پیدا شده است. خدایان برروی منبر و دو زن در دو طرف آن ها نشسته اند و محراب که در زمان پسران آمون[1] قربانگاه و محل روشن کردن شمع بود، در مقابل خدایان قرار دارد. در این سرزمین ۲۰۰ خانوار[2] یهود زندگی می کنند و در رأس آن ها رابی مئیر، رابی یعقوب و رابی شیم خا. شهر در ساحل دریای فلسطین قرار دارد.

از آن جا پس از دو روز به بیروت[3] می رسیم. در این شهر ۵۰ خانوار یهودی زندگی می کنند و در رأس آنان رابی شلومو، رابی عبادیه[4] و رابی یوسف.

پس از طی یک روز راه به صیدون[5] می رسیم. شهری بزرگ که فقط ۲۰ خانوار یهود دارد. در نزدیکی صیدون به فاصله ی ۲/۵ مایل قبیله ای زندگی می کند که همیشه با آن ها در حال جنگ است. نام این قبیله «دروز» است که به آن ها کافر می گویند، چون دین

۱. یوشع، ۱۲، ۵. اول پادشاهان، ۵، ۳۲.

۲. چند سطر بالاتر نوشته است ۱۵۰ خانوار، به نظر می رسد در موقع نوشتن اشتباه شده است.

۳. یوشع، ۱۸، ۲۵.

4. Obadjah.

۵. Siden، یوشع، ۱۱، ۳ و ۱۹، ۱۸. در آیه ۳ از فصل ۱۱ کتاب یوشع در تورات، در بین شهرهای همین منطقه شهری به نام «شمرون» نیز آمده، آیا شمرون، در شمال تهران نیز چون گیلعاد و درده موسی در دماوند، یک نام یهودی است؟

مشخصی ندارند. آن‌ها در ارتفاعات و در دره‌های عمیق و تنگ زندگی می‌کنند. پادشاه و حاکم ندارند و هر کس خود تصمیم می‌گیرد. گذشتن از سرزمین دروزی‌ها سه روز طول می‌کشد. این سرزمین تا هرمون کشیده شده است. قانون منع زنا با محارم ندارند و ازدواج بین والدین و فرزندان مجاز است. در جشن سالانه دور هم جمع می‌شوند و پس از خوردن شام زنان خود را با یکدیگر عوض می‌کنند. آن‌ها معتقدند روح یک انسان خوب هنگام مرگ وارد جسم بچه‌ای می‌شود که در آن لحظه به دنیا می‌آید و اگر بد باشد، روح‌اش وارد بدن یک حیوان می‌شود. با آن که با یهودیان دوست‌اند ولی هیچ یهودی بین آن‌ها زندگی نمی‌کند. فقط فروشندگان یهودی کالاهای خود را برای فروش به آن‌جا می‌برند و دوباره به وطن خود برمی‌گردند. با این قبیله که افراد آن مثل آهو از کوه‌ها بالا و پایین می‌روند، هیچ کس جرأت جنگیدن ندارد.

از آن جا نصف روز راه است تا زرفته[1] در کوه‌های صیدون و از زرفته نیز باید نصف روز در راه باشیم تا به تیروس جدید[2] برسیم. در وسط این شهر زیبا بندری است که دو برج آن را احاطه کرده، شب‌ها به وسیله‌ی

1. Zarfath. 2. Neu-Tyrus.

یک زنجیر آهنی که دو برج را به هم وصل می کند، از رفت و آمد مردم و دستبرد به اداره ی گمرک و کشتی هایی که لنگر انداخته، جلوگیری می شود. چه از راه آب و چه از راه خشکی هیچ کس نمی تواند به آن ها نزدیک شود. ۴۰۰ خانوار یهودی در این شهر زیباست که دسته ای از تلمود پیروی می کنند. بزرگان این دسته عبارتند از معاون مدرسه مذهبی، رابی افرئیم[1] میزری، رابی مئیر از کارکاسون و رابی ابراهیم از ایران. یهودی ها در این جا کشتی رانی می کنند. شیشه ی ساخت تیروس در همه جا معروف و شکر آن نیز خوب است. از حصار شهر می توان شهر قدیمی و پرشکوه تیروس را دید که امروز به زیر آب فرو رفته است. در فاصله کمی از آن، شهر جدید تیروس دیده می شود. از داخل یک زورق اگر به ته آب نگاه کنیم برج ها وقصرها، جاده ها و کوچه های شهر قدیم را می بینیم. تیروس جدید یک شهر تجاری است. فروشندگان و تاجران از دور و نزدیک به این جا می آیند.

از تیروس یک روز راه است تا سنت جین داکره، که آغاز سرزمین مقدس است. تمام کشتی هایی که زائرین مومن را به اورشلیم می برند، در بندر این شهر لنگر

1. Ephraim Mizri.

می اندازند. رود کدومین[1] از کنار شهر می گذرد. منطقه یهودی نشین، که در رأس آنان رابی اسحاق، رابی یافث و رابی یونا قرار دارند، از ۲۰۰ خانوار تشکیل شده است.
تاخیفا، که بین ساحل دریا و کوه کارمل قرار گرفته سه مایل است. در دامنه ی کوه گورستان یهودیان است. دو مسیحی بر روی کوهی که غار الیاس پیامبر در آن است یک کلیسا ساخته اند به نام سانتا الیاس.
در قله ی کوه جای محراب ویران شده ای را که الیاس آن را دوباره ساخته بود، دیده می شود. این محراب گرد و طول آن چهار «اله»[2] است.
کیشون به موازات دامنه ی کوه کارمل کشیده شده و به فاصله چهار مایل از آن به پرنادم (کفر ناخوم) می رسیم که معادل مائون محل زندگی نبل ها ـ کارملی است.
تا شهر سزار (شهر غیریهودی گات) شش مایل است.
در این جا ۱۰ خانواده یهودی و ۲۰۰ خوتایی، فرقه ی یهودی که شومرونی یا ساماری خوانده می شدند، زندگی می کنند. این شهر بسیار زیبا را امپراطور هرودوس در کنار دریا ساخته و به احترام قیصر روم نام آن را سزار گذارده است.

1. Kedumin.

۲ . هر Elle برابر با ۸۵-۵۵ سانتی متر است.

بعد از طی نصف روز راه از سزار به کاکون (در کتاب مقدس کیله)[۱] می‌رسیم. در این شهر هیچ یهودی زندگی نمی‌کند.

سانتا گئورگ که در قدیم به آن لود می‌گفتند، به اندازه نصف روز راه از این‌جا فاصله دارد.

در این شهر فقط یک خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کند که شغل آن‌ها رنگرزی است.

از آن‌جا پس از طی یک روز راه به سبسته می‌رسیم که در کتاب مقدس[۲] به نام شومرون از آن یاد شده. آثار باقی مانده از قصر اخاب[۳]، پادشاه ده قبیله هنوز هم دیده می‌شود. زمانی شهر خیلی مستحکمی بود بر روی کوهی با چشمه‌ها و استخرهای فراوان و باغ‌های زیتون، تاکستان و پارک‌های زیبا اطراف آن را گرفته بودند. امروز هیچ یهودی در آن زندگی نمی‌کند.

از این جا تا نابلوس[۴] واقع در کوهستان‌های افریم دو مایل است. امروز هیچ یهودی در نابلوس زندگی نمی‌کند. این شهر که در دره‌ی عمیقی بین دو کوه گریزیم[۵]

۱. امروز دیگر کسی این شهر را نمی‌شناسد.

۲. Sabaste (Schomron، سامره)، اول پادشاهان، ۱۶، ۲۴ و یوشع ۲۴، ۲۲.

3. Achab.

۴. Nabuls، در قدیم Schekim، یوشع ۲۰، ۷.

5. Gerisim.

و ابال[1] قرارگرفته مسکن اولیه ی فرقه ی خوتایی است و امروز ۱۰۰ خانوارند. آن ها فقط پنج کتاب موسی را قبول دارند و به سامری معروف اند. روحانیون این فرقه نسب خود را به روحانی آهارون برمی گردانند و به همین دلیل آن ها را آهارونی می گویند. این روحانیون فقط در بین خود ازدواج می کنند تا با نژادهای دیگر مخلوط نشوند. اما آن ها فقط درمفهوم اعتقاد خودشان روحانی اند. در معبد خود مراسم کشتار و قربانی دسته جمعی به راه می اندازند و دعا می کنند. این معبد مکان مقدسی است، به همین دلیل در پساخ[2] و جشن های دیگر در محرابی که بر روی کوه گریزین ساخته اند جشن قربانی برپا می کنند. این محراب از سنگ هایی ساخته شده که پسران اسماعیل در زمانی که بر اُردن حکومت داشتند، بنا کرده بودند[3]. ادعا می کنند که سنگ ها از زمان ابراهیم به جا مانده است. یکی از آن ها قبر یوسف، پسر جد ما، یعقوب است. آن طور که نوشته شده : «و استخوان های یوسف را که فرزندان اسرائیل از میرزایئم[4] به این جا آورده بودند، در شکیم

1. Ebal. 2. Pessach.

۳ . تثنیه ، ۲۷ ، ۴ .

4. Mizrajim.

دفن کردن[۱]». در الفبای آن‌ها حروف Hē، Chêth و Ajin وجود ندارد. Hē را درنام ابراهیم، جد بزرگ ما ندارند، پس منزلت[۲] ندارند، در نام اسحاق، اولین راهنمای ما، حروف Chêth وجود ندارد، پس عشق[۳] ندارند. در نام یعقوب[۴] جد ما، حرف Ajin وجود ندارد پس فروتنی ندارند[۵]. به جای این حروف از حرف الف استفاده می کنند، بنابراین آن‌ها، اگرچه به دین موسی هستند ولی از نسل یهود نیستند، چون این سه حرف را ندارند. از دست زدن به استخوان مرده، جسد وخاک قبر خودداری می‌کنند، چون معتقدند که نجس می‌شوند. وقتی می خواهند به کنیسه بروند خود را می‌شویند، لباس‌های معمولی را در می‌آورند و لباس دیگری می پوشند. این آداب و رسوم همیشه آن‌هاست.

خلاف کوه گریزیم که پر از چشمه‌های آب و درختان میوه است، کوه ابال صخره‌ای و خشک است. شکیم در دره‌ی عمیق بین این دو کوه قرار دارد.

از آن‌جا تا کوهستان‌های جیل‌بوع[۶] چهار مایل است.

۱. یوشع، ۲۴، ۳۲.

۲. کلمه‌ی منزلت در زبان عبری با حرف Hē شروع می‌شود.

۳. حرف اول کلمه عشق در زبان عبری Chêth است.

۴. یعنی آن‌ها از نسل جد ما، یعقوب، نیستند.

۵. حرف اول این کلمه در زبان عبری Ajin است.

۶. Gilboa، اول ساموئل، ۲۸، ۴ و ۳۱، ۸-۱. دوم ساموئل، ۱، ۶ و ۲۱.

این منطقه که مسیحیان به آن مونته گالبان[1] می‌گویند بسیار خشک و بی‌آب است.
منطقه ی تل آیالون[2]، که مسیحیان به آن وال د لونا[3] می‌گویند، پنج مایل از جیل بوع فاصله دارد.
به فاصله ی یک مایل از آن جا به گران دیوید[4] به عبارت دیگر شهر بزرگ جبعون[5] می‌رسیم. امروز در این شهر هیچ یهودی زندگی نمی‌کند.
از آن جا تا کوه مودیا در مرز اورشلیم، سه مایل است. شهری کوچک ولی مستحکم با حصار سه لایه که مردمی از ملیت های مختلف: یعقوبی، ارمنی، یونانی، گئورکی و فرانک در آن سکونت دارند. یک کارخانه ی رنگرزی دارد که یهودیان هر ساله آن را از پادشاه اجاره می‌کنند، در نتیجه هیچ کس در این شهر اجازه ی تأسیس یک کارخانه ی رنگرزی دیگر را ندارد. چهار خانوار[6] یهودی در قسمت پایین، زیر برج داود[7] زندگی می‌کنند. پی دیوارهای برج تا ارتفاع ۱۰ «اله» در زمان

1. Monto Galban.

۲ . Thale Ajalon، یوشع، ۱۰، ۱۲ .

3. Val d Lona. 4. Gran David. 5. Gibeon.

۶ . چاپ های قدیمی تر و همچنین دست نوشته ها به غیر از دست نوشته کازاناتن سی، ۲۰۰ خانواده می نویسند اما ۴ خانواده صحیح تر به نظر می رسد، چون در زمان رابی پتاخیا فقط یک خانواده ی دیگر هنوز در آن شهر زندگی می کرد.

۷ . رابی پتاخیا نیز به آن اشاره کرده است.

های گذشته به دست اجداد ما ساخته شده، قسمت بالای برج را عرب ها ساخته اند. درتمام شهر ساختمانی به مستحکمی برج داوود وجود ندارد. دو ساختمان دیگردارد، که یکی ازآن ها بیمارستانی است که بیماران را می پذیرد وتمام لوازم مورد نیاز را تا وقتی که زنده اند در اختیار آنان می‌گذارد. دومی بیمارستانی است به نام سالومونیس و قصری است که به دستور شاه سلیمان ساخته شد. چهارصد شوالیه را دراین ساختمان جای داده اند که روزانه برای جنگ بیرون می روند. به علاوه افراد بسیاری نیز که از فرانسه یا سایر کشور های مسیحی به اورشلیم می‌آیند و می خواهند مدت طولانی دراین شهر بمانند، دراین قصرسکونت می کنند. کلیسای بزرگ سانتا سپول کروم[1] که قبر بنیان‌گذار دین مسیح در آن قرار دارد، زیارتگاه مسیحیان مؤمن است. اورشلیم چهار دروازه دارد. دروازه ی ابراهیم، دروازه ی داوود، دوازده ی صیون و دروازه ی یهوشافات[2]، دروازه‌ای قدیمی به نام تمپلو دینامو که همزمان با معبد ساخته شده است. به دستور عمربن خطاب[3] در مکان

1. Sepulcrum. 2. Jehoschafat.

۳. مقایسه کنید «اسلام در سرزمین شرق و غرب» اثر مولر، برلین، ۱۸۸۵، جلد اول، ص ۳۹۸

مقدس، جایی که معبد بنا شده بود، مسجد بزرگ و زیبایی ساخته‌اند. هیچ تصویر و مجسمه‌ای در این مسجد وجود ندارد. این مسجد محل عبادت مسلمانان است. در قسمت غرب، یکی از دیوارهای معبد، معروف به دروازه‌ی بخشش[۱] به عنوان مقدس‌ترین محل، همه را به سوی خود می‌کشد. یهودیان به آن جا می‌روند تا در مقابل این دیوار به عبادت بپردازند. در ساختمانی که متعلق به سلیمان[۲] است اصطبلی به دستور او ساخته شده که در بزرگی و وسعت در تمام کشور بی‌نظیر است. هنوز نیز گودال‌هایی که قربانیان را در آن‌ها می‌کشتند، دیده می‌شود. یهودیانی که به آن جا می‌روند نام خود را روی دیوارهای این گودال‌ها می‌نویسند. دروازه‌ی یهوشافات به دره‌ی یهوشافات گشوده می‌شود که به بیابان امت‌ها[۳] معروف است. جایگاه آبشالوم[۴] و قبر شاه عزیا[۵]، همچنین چشمه‌ی بزرگ شیلواخ[۶] در این دره قرار دارند، ولی چشمه‌ی

۱. رابی پتاخیا، در ویرایش Zanlini ص ۱۶۲، نیز همین را می‌گوید.
۲. اول پادشاهان، ۴، ۲۶.
۳. حزقیال، ۲۰، ۲۵.
۴. Jad Absalom، دوم ساموئل، ۱۸، ۱۸-۱۷.
۵. Usia، دوم پادشاهان، ۱۵، ۷-۱.

6. Schiluach.

شیلواخ به دره‌ی کیدرون[1] تعلق دارد. بر روی این چشمه بنایی وجود دارد که از اجداد ما به جای مانده است. با این حال منطقه‌ای کم آب است و مردم اورشلیم از آب باران برای نوشیدن استفاده می‌کنند. هر کس در خانه‌ی خود مخزنی دارد که آب باران را در آن ذخیره می‌کند. از دره‌ی یهوشافات راهی به طرف کوه اُول[2] و سپس از آن‌جا به طرف شهر می‌رود. از کوه اُول بحرالمیت[3] دیده می‌شود. از آن‌جا تا ستون نمک، مظهر همسر لوت که به سنگ نمک تبدیل شده بود[4]، دو فرسخ است. چهارپایی که از آن‌جا رد می شود نمک‌های این ستون را می‌لیسد، ولی دوباره جای آن از نمک پوشیده می‌شود. سرزمین اردن[5] و دره‌ی شطیم[6] تا کوه نبو[7] نیز از آن‌جا دیده می‌شود. خارج از اورشلیم صیون[8] قرار گرفته که امروز به غیر از یک

1. Kidron

۲. اُل، سلسله کوهی در شرق اورشلیم که می‌گویند حضرت عیسی از آن‌جا به آسمان رفت. (مترجم فارسی)

۳. واقع در فلسطین. (مترجم فارسی)

۴. پیدایش، ۱۹، ۲۶.

۵. یوشع، ۴، ۷.

۶. تثنیه، ۲۲، ۴۹.

۷. یوئیل، ۳، ۱۸.

۸. کوهی که امروز به نام صیون خوانده می‌شود، در قرون وسطی و بدون تردید در عهد قدیم نیز همین نام را داشته است. تردید ندارم که صیون به تمام محدوده‌ی شهر مقدس گفته می‌شد. شاید به این دلیل به تمام شهر مقدس، صیون گفته می‌شد که قلعه‌ی داوود در آن‌جا قرار داشت. دوم ساموئل ۵، ۷–۹. اکنون روی این کوه اورشلیم علیا قرار گرفته است.

کلیسای مسیحی هیچ ساختمان دیگری روی آن نیست. در سه مایلی اورشلیم غارهایی دیده می‌شود که یهودیان از آن‌ها به عنوان قبرستان استفاده می‌کردند. بر روی هر قبر تاریخی نوشته شده که زمان مرگ را مشخص می‌کند. اما مسیحیان این قبرها را خراب می‌کنند و سنگ‌های آن‌ها را در خانه سازی به کار می‌برند. اطراف اورشلیم را کوه‌های بلند فرا گرفته. قبر داوود و جانشینان او بر روی کوه صیون قرار دارد، اما جای آن‌ها دیگر مشخص نیست، زیرا پانزده سال پیش، وقتی که دیوار کلیسایی که روی کوه صیون است، فرو ریخت، اسقف اعظم یکی از روحانیون را مأمور کرد که دیوار کلیسا را با سنگ قبرهای قدیمی روی کوه صیون دوباره بسازد و او نیز این کار را انجام داد. بیست کارگر اجیر کرد و آن‌ها سنگ‌ها را از پی دیوارهای صیون جدا کردند. دو تن از این کارگران با هم دوست بودند. روزی یکی از آن‌ها دیگری را دعوت کرد که با هم غذا بخورند. وقتی پس از مهمانی به محل کار خود برگشتند سر کارگر پرسید که چرا کار خود را تعطیل کرده‌اند، گفتند وقتی بقیه‌ی کارگران برای ناهار می روند، ما کار می‌کنیم و غیبت خود را جبران می‌کنیم، وهمین کار را هم کردند. اما وقتی مشغول کندن سنگ‌ها

بودند به دریچه‌ای رسیدند که به یک غار باز می‌شد، به این امید که در آن‌جا گنج پنهان باشد، پس از کمی تأمل وارد غار شدند. از یک راهرو طولانی گذشتند به مقابل یک تالار پرشکوه با ستون‌های مرمری رسیدند که روی آن‌ها با طلا و نقره پوشیده شده بود. در داخل تالار یک میز، یک عصای طلا و یک تاج طلا دیده می‌شد. آن‌جا قبر داوود، پادشاه اسرائیل است و در سمت چپ، قبر پسرش، سلیمان، و قبر تمام پادشاهان یهود قرار دارد. تابوت‌های سنگی در بسته‌ای نیز آن‌جا بود که هیچ کس نمی‌داند داخل آن‌ها چیست. وقتی دو دوست خواستند وارد تالار شوند، طوفان شدیدی در مدخل آن شروع به وزیدن کرد و آن دو را با چنان شدتی پرتاب کرد که نتوانستند حرکت کنند. هنگام شب دوباره باد وزید و با صدایی که مثل صدای انسان بود به مردان گفت برخیزید و این‌جا را ترک کنید. دو مرد لرزان و وحشت‌زده آن‌جا را ترک کرده، نزد اسقف رفتند و این اتفاق را برای او تعریف کردند. اسقف فوراً به سراغ رابی ابراهیم الکنستانتینوس[1] فرستاد او مرد زاهدی بود که دست از جهان کشیده و مرتاض‌وار زندگی می‌کرد. وقتی خبر را از اسقف

1. Abraham Alkonstantinius.

شنید با اطمینان گفت که آن‌جا قبر تمام پادشاهان یهود از خاندان داوود است و درخواست کرد که صبح روز بعد با اسقف و آن دو مرد به آن‌جا برود و شخصاً همه چیز را ببیند. اما دو مرد صبح روز بعد نیز از شدت وحشت هنوز بیمار بودند و وقتی اسقف به آن‌ها دستور داد که بیایند، گفتند دیگر هرگز دوباره به آن غار وارد نخواهند شد، چون قدرت نامریی دوست ندارد آدم زمینی پرده از اسرار خدایی بردارد. اسقف هم دستور داد در آن غار را ببندند و به این ترتیب تا به امروز نیز از دید آدم‌ها پنهان است. این موضوع را شخص مرتاض رابی ابراهیم برایم تعریف کرد.

از آن‌جا تا بیت لشم که مسیحیان به آن بیت لحم می‌گویند دو مایل است. در نیم مایلی بیت‌لحم در وسط یک جاده‌ی پهن، مقبره‌ی راحیل[1] قرار دارد. این مقبره از یازده سنگ مطابق تعداد پسران یعقوب ساخته شده و گنبد آن بر روی چهار ستون تکیه دارد. یهودیانی که از آن‌جا عبور می‌کنند، اسم خود را روی سنگ‌های آن می‌نویسند. در بیت لحم دوازده خانوار یهودی زندگی می‌کنند و کارگاه رنگرزی دارند. این شهر دارای چشمه‌ها و مخازن آب فراوان است.

۱. پیدایش، ۳۵، ۲۰-۱۹.

از بیت لحم تا هبرون، شهر ابراهیم، شش مایل است. اما هبرون امروزی که در دره بر روی دشت مکفلیه[۱] قرار دارد، همان هبرون قدیمی نیست. هبرون قدیمی بر روی کوه ساخته شده بود و اکنون کاملاً ویران است. کلیسایی در آن جاست به نام سانتا آبراهام که قبلاً، زمانی که هبرون هنوز تحت نظر عرب‌ها اداره می‌شد، کنیسه‌ی یهودیان بود. عرب‌ها[۲] برای فریب مسیحیان شش قبر ساختند و وانمود کردند که این قبرها متعلق به ابراهیم، سارا، اسحاق، ربکا، یعقوب و لیح است و از زائرین صدقه می‌گیرند، اما اگر یک یهود به آن‌جا بیاید، انعامی به نگهبان می‌دهد و به این نحو از یک در آهنی که آن را نیز اجداد ما ساخته‌اند، با یک شمع روشن در دست به یک زیرزمین هدایت می‌شود و پس از آن که از دو غار که هیچ چیز در آن‌ها نیست گذشت، به غار سوم می‌رسد. در این غار قبرهای ابراهیم، سارا، اسحاق، ربکا، یعقوب و لیح را می‌بیند که هر یک در مقابل دیگری قرار گرفته. این قبرها بسته‌اند ولی روی هر یک نامی نوشته شده که

۱. Machphela، پیدایش، ۲۲، ۲۰-۱۷.

۲. در مشرق زمین و در بین یهودیان اسپانیایی، معمولاً مسلمین و عرب‌ها را «گوئیم» Gojim می‌نامند.

نشان می‌دهد قبر متعلق به چه کسی است. روی قبر ابراهیم نوشته شده است: این قبر پدر ما ابراهیم است. روح اش قرین آرامش و روی قبرهای دیگر هم به همین نحو نوشته شده است و روی همه آن‌ها یک شمع همیشه روشن است. در داخل غار انبوهی از استخوان های اجساد ریخته شده و متعلق به اشخاصی است که پس از مرگ به این غار آورده شده‌اند. در اسراییل رسم برآن بود که بازمانده اجساد پدر ومادر خود را به دشت مکفلیه بیاورند. این استخوان‌ها درانبارهای مخصوصی جمع‌آوری و تا امروز از آن‌ها نگه داری شده است. در کناره ی دشت مکفلیه خانه ی ابراهیم با یک چشمه در مقابل آن دیده می‌شود. برای احترام به پدر مقدس اجازه نمی‌دهند هیچ خانه‌ای در این جا ساخته شود.

از آن‌جا تا بت چیبرین[1] که در کتاب مقدس با نام مریشه[2] آمده، پنج مایل است. در این‌جا فقط پنج خانواده ی یهود زندگی می کنند.

پس ازطی پنج مایل می رسیم به تورنو دلوس کابالروس[3] که در کتاب مقدس شونم[4] خوانده شده و ۳۰۰ خانوار

۱. Beth Dschibrin، Beth Gebrin نیز می گویند.

۲. یوشع، ۱۵، ۴۴.

3. Torno de los Caballeros.

۴. یوشع، ۱۹، ۱۸.

یهود در آن زندگی می‌کنند.

از آن‌جا پس از طی سه مایل به سانتا ساموئل شهر قدیمی در شیلو[۱]، که در دو مایلی اورشلیم است، می‌رسیم. هنگامی که مسیحیان رامله را که در کتاب مقدس به نام رامه[۲] آمده از عرب‌ها گرفتند، آن‌جا قبر ساموئل را در رامه نزدیک یک کنیسه پیدا کردند، استخوان‌های او را بیرون آوردند و به شیلو بردند و در آن‌جا دفن کردند، روی قبر کلیسایی ساختند به همان نام سانتا ساموئل. این کلیسا تا به امروز به همان شکل باقی است.

از آن‌جا تا کوهستان موریاح[۳] به نام گی‌بات شاول[۴] در کتاب مقدس و نیز گبا بنیامین[۵]، سه مایل است. اما در این‌جا هیچ یهودی زندگی نمی‌کند.

از آن‌جا پس از طی سه مایل به بیت نوبی[۶] یا نوب[۷] می رسیم. در بین راه به دو صخره متعلق به یوناتان به

۱. داوران، ۲۱، ۱۹. ۲. اول ساموئل، ۱، ۱ به بعد.

۲. Rigah، بیش‌تر ترجمه‌ها و نیز دست نوشته‌ها Har ha-Morigah و یا اسمی شبیه به این نوشته‌اند.

۴. Gibath Schaul، اول ساموئل، ۱۰، ۱ به بعد.

۵. Geba Benjamin، یوشع، ۱۸، ۲۴. داوران، ۲۰، ۱۰. اول پادشاهان، ۱۵، ۲۲.

6. Beth Nobi.

۷. اول ساموئل، ۲۲، ۱۹.

نام های بزتس[1] و زنه[2] برمی خوریم. دراین جا دو خانوار یهود زندگی می کنند که به حرفه رنگرزی مشغول اند.
از آن جا تا راملە یا هاراما سه مایل است. هاراما زمانی یک شهر بزرگ یهودی نشین بود که امروز فقط سه خانواده ی یهود در آن زندگی می کنند. یک دیوار از آن باقی مانده است و نوشته ی روی آن نشان می دهد که اجداد ما آن را ساخته اند. در آن جا چند گورستان قدیمی، متعلق به یهودیان نیز باقی مانده است که محدوده ای به طول نیم مایل را دربر می گیرد.
از آن جا تا یافا که در قدیم یافو[3] نام داشت، پنج مایل است. این شهر در کنار دریا قرار گرفته و فقط یک خانواده ی یهود در آن زندگی می کنند و به رنگرزی اشتغال دارند.
پس از طی سه مایل از آن جا به ای بلین می رسیم که همان شهر قدیم یابن[4] است. امروز هنوز مکتب خانه ی[5] آن برجاست ولی هیچ یهودی در آن زندگی نمی کند.
پس از دو مایل به پال میس می رسیم، همان شهر قدیم

1. Bozêtz. 2. Sene.

۳ . Japho، یوشع، ۱۹، ۴۶ . دوم تواریخ، ۲، ۱۶ .
۴ . Jabeneh، دوم تواریخ، ۲۶، ۶ .
۵ . این مکتب خانه را رابی یوهانا ابن سکی در زمانی که اورشلیم در محاصره بود، ساخت.

آشدود[1] که قوم غیریهود فیلیستر در آن ساکن بودند و امروز کاملاً ویران شده است و هیچ یهودی در آن زندگی نمی‌کند.

از آن جا تا شهر جدید اشقلون[2] که روحانی عزرا آن را درساحل دریا ساخته و در قدیم بنه براک نامیده می شد، دو مایل است. شهر بزرگ و زیبای اشقلون یک شهر تجاری است که در مرز مصر واقع شده و از شهر ویران شده‌ی قدیمی چهار مایل فاصله دارد. در این جا دویست خانوار یهود زندگی می‌کنند. ربانی‌ها که در رأس آن‌ها رابی زماخ، رابی اهرون و رابی سلیمان قرار دارند و همچنین چهل خانواده‌ی قره‌ای و سیصد خانواده‌ی سامری. در وسط شهر چاهی به نام بئر ابراهیم الخلیل وجود دارد که اسقف در زمان فیلیسترها آن را حفر کرده است.

پس از طی یک روز راه از آن‌جا به سانتا گئورگ یا لود می‌رسیم. فاصله ی آن‌جا تا شهر سریل، شهر قدیمی اسراییل یک روز و نیم راه است. در این شهر یک چشمه‌ی پرآب هست یک خانواده‌ی یهودی دارد که رنگرزی می‌کنند.

۱. دوم تواریخ، ۲۶، ۶.
۲. یوشع، ۱۲، ۲. داوران، ۱، ۱۸.

از سریل تا سوفوری یا سوپفوریس سه مایل است. قبر رابی یهوداها ـ نامسی، رابی‌خیا و آمیته‌ی نبی، پسر یونا و بسیاری قبرهای دیگر در این شهر بر روی کوه قرار دارند.

از سوفوری تا شهر تی‌بریا در کنار رود اردن که در این شهر به آن رودخانه‌ی خی نره[1] یا دریاچه جلیل می‌گویند پنج مایل است، بستر این رودخانه به دره‌ی عمیقی محصور بین دو کوه می‌ریزد و آن را پر می‌کند. علی‌رغم پرآب بودن رودخانه در این قسمت که وسعت آن به اندازه‌ی یک دریاچه است، به رودخانه‌ی خی نره معروف است. این رود از کوه می‌گذرد، سرزمین اشدودها هاپیس‌گا[2] را دور می‌زند و سرانجام به دریای سودُم یا نمک می‌ریزد. در تی‌بریا پنجاه خانواده‌ی یهود زندگی می‌کنند، رابی ابراهیم منجّم، رابی مختار و رابی اسحاق در رأس آنان قرار دارند. در این سرزمین چشمه‌های آب گرم وجود دارد که به آن‌ها آب گرم تی‌بریا می‌گویند. کنیسه‌ی یفون، پسر خالب در نزدیکی این شهر و همچنین قبر رابی یوحنان ابن سکی، رابی یهوناتان ابن لوی و بسیاری قبرهای دیگر در گالی

۱. Khinnereth، اعداد ۴۲، ۱۱.
۲. تثنیه، ۳، ۱۷ و ۴، ۴۹.

لئای سفلی قرار دارد.
از آن‌جا تا تی‌مین یا تی‌منه[1] یک روز راه است. در آن جا قبر ساموئل زاهد و قبر بسیاری از اسرائیلیان دیگر دیده می‌شود.
از آن‌جا تا گوش خالب با یک منطقه‌ی یهودی‌نشین متشکل از ۲۰ خانوار، یک روز راه است.
در شش مایلی گوش، شهر مارون یا مرون قرار دارد. در نزدیکی آن غاری هست. در داخل غار قبر هیله و شامه[2] و نیز قبر بیست تن از شاگردان آن‌ها و قبر رابی بنیامین بار، رابی یِفِت و قبر رابی یهود ابن بتی دیده می‌شوند.
پس از شش مایل به آلما می‌رسیم با یک منطقه‌ی یهودنشین که ۵۰ خانوار در آن زندگی می‌کنند و یک قبرستان قدیمی بزرگ. در این قبرستان قبر رابی الاذر ابن‌آروح، رابی‌الاذر ابن آذریاه، خونی ها ـ ماگُل، رابی شیمون ابن جمدیل و قبر رابی یوزه دیده می‌شود.
ازآن‌جا تا کادس یا کدش نفتالی[3] در ساحل رودخانه‌ی اردن نصف روز راه است. امروز هیچ یهودی در این

۱. یوشع، ۱۵، ۱۰، ۱۹، ۴۳.
2. Schamme.
۳. داوران، ۴، ۶. یوشع، ۱۲، ۲۲ و ۱۹، ۳۷، ۲۱، ۲۲.

شهر ساکن نیست. قبر برک ابن ابی نوام در این جاست. تا پامیاز همان شهر قدیمی دان[1] یک روز راه است. غاری در آن جاست که رود اردن از آن بیرون می‌آید و پس از حدود یک مایل به رود پرآب آرنون که در منطقه‌ی مؤاب بیرون می‌آید، می‌پیوندد. در مقابل غار، مکانی هست که محراب میخا[2] در آن قرار گرفته و پسران دان در زمان‌های قبل از آن استفاده می‌کردند. محراب گوساله‌ی طلایی نیز که یروبام[3] پسر نبات آن را ساخته بود، در آن جاست. این منطقه‌ی اسرائیل در ساحل بزرگ‌ترین دریاست[4].

از آن جا تا دمشق، شهری که آغاز منطقه‌ی نفوذ نورا لدین، پادشاه توگارمین یا ترک محسوب می‌شود، یک روز راه است. به دور این شهر بزرگ و دیدنی دیواری کشیده شده و باغ‌های میوه و پارک‌های زیبا آن را احاطه کرده است که از هر طرف حدود ۴ مایل کشیده شده است. دمشق از نظر وفور میوه در تمام کشور نظیر ندارد. این شهر که در کنار رودخانه‌ی هرمون قرار گرفته توسط دو روخانه‌ی آمانا[5] و پرپر[6] در

۱. یوشع، ۱۹، ۴۷-۴۰. داوران، ۱۸، ۲۹.
۲. Micha، داوران، ۱۷، ۱ به بعد.
3. Jerobeam.
۴. تثنیه، ۱۱، ۲۴. ۵ و ۶. دوم پادشاهان، ۵، ۱۲.

سطح وسیعی آبیاری می‌شود. آمانا از داخل شهر می‌گذرد و آب آن از طریق کانال به خانه‌های اشخاص سرشناس فرستاده می‌شود. پرپر درخارج شهر است و از آب آن برای آبیاری باغ‌ها استفاده می‌کنند. دمشق بارانداز تمام شهرهاست. عرب‌ها مسجدی در آن‌جا دارند به نام جامع دمشق که از حیث زیبایی در تمام کشور بی‌مانند است. می‌گویند که قصر حداد بن هدد[1] بوده است. در این مسجد یک دیوار شیشه کاری ساحرانه‌ی پر پنجره است و از طریق نوری که از آن می‌تابد، تمام سال به طور یکنواختی روشن است. از روی ۱۲ درجه که هر روز به محل معینی برمی‌گردد، ساعات روز را می‌توان اندازه گرفت. قصر، اطاق‌هایی دارد که از طلا و شیشه ساخته شده است، به طوری که می‌توان از داخل بیرون و بالعکس را دید، هر چند که دیواری خارج و داخل را از هم جدا می‌کند. برخی ستون‌ها با لایه‌ای از طلا و نقره پوشیده شده و برخی از مرمر در رنگ‌های مختلف ساخته شده است. در میان حیاط قصر، جمجمه‌ی یک غول دیده می‌شود. جمجمه را با لایه‌ای از طلا و نقره پوشانده‌اند و حفره‌ای به اندازه‌ی یک حوض در آن ایجاد کرده‌اند به

۱. ارمیا، ۴۹، ۲۷.

طوری که سه نفر می‌توانستند همزمان خود را در آن بشویند. نوشته‌ای که بر روی سنگ قبر شاه آبکاماس حک شده، نشان می‌دهد که این جمجمه متعلق به اوست که بر طبق آن بر تمام جهان حکومت می‌کرده است. در وسط قصر نیز دنده‌ی یک غول به طول ۹ و عرض ۲ وجب به چشم می‌خورد.

در این شهر ۳۰۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند که در میان آن‌ها عالمان مذهبی و اشخاص ثروتمند دیده می‌شود. رابی عزرا، رییس مدرسه فلسطین که برادرش زارشالوم رییس دادگاه است، در این شهر زندگی می کند. رابی یوسف، پنجمین مقام در دبیرستان، رابی مازلیاخ واعظ و رییس بخش آموزشی کتاب مقدس، رابی شئیر، گل سر سبد عالمان روحانی، رابی یوسف ابن پیلات بانی دبیرستان، رابی همان رییس و رابی اسحاق، پزشک نیز در این شهر زندگی می‌کنند. یک منطقه کارایی نشین با ۲۰۰ عضو و یک منطقه‌ی قره‌ای نشین با ۴۰۰ عضو نیز در این شهر هست که افراد آن همگی با صلح در کنار هم‌اند ولی با یکدیگر ازدواج نمی‌کنند. پس از طی یک روز راه به گیله‌آد[1] در میان سرزمین

۱. Gile'ad، Gela'ad، هوشع، ۶، ۸، اعداد، ۲۲، ۲۹-۲۶. و همچنین تطبیق داده شود با گیله آد دماوند، به عنوان یکی از کهن ترین مراکز تجمع یهود در ایران. (ویراستار)

سرسبز وسیع با نهرهای آب و باغ‌های میوه و پارک های زیبا که دور تا دور آن را گرفته، می‌رسیم. این شهر درکتاب مقدس گیله‌آد نامیده شده. شصت خانواده یهودی در آن زندگی می‌کنند، رهبران این قوم عبارتند از : رابی صدق، رابی اسحاق و رابی سلیمان.

پس از نصف روز از آن‌جا به زالخَت[1] می‌رسیم که در کتاب مقدس با نام ملخه آمده است.

از آن‌جا پس از نصف روز به بعلبک در دره‌ی لبنان می‌رسیم که تورات آن را بَعَلت[2] نامیده است. این شهر را شاه سلیمان برای دختر فرعون ساخته بود. در ساختمان قصر سنگ‌های بسیار بزرگی به طول و عرض بیست وجب به کار رفته است. بین سنگ‌ها ساروج نگذاشته‌اند و مردم می‌گویند که ساختن چنین بنایی فقط از عهده‌ی آشمده[3] برمی‌آید. در ابتدای شهر چشمه‌ای است که آب آن در تمام شهر جاری است و حتی یک آسیاب با آن کار می‌کند. باغ‌های میوه و پارک ها زینت بخش شهرند.

شهر تادُمر با سنگ‌هایی مثل همان سنگ‌ها در وسط

۱ . Salchat, Salkah، تثنیه، ۳، ۱۰ . یوشع، ۱۲، ۵ . اول تواریخ، ۵، ۲ .

۲ . اول پادشاهان، ۹، ۱۸ . دوم تواریخ، ۸، ۶ .

۳ . Aschmedai، عالمان تلمودی آن را خدای پلیدی‌ها می‌نامند.

صحرا دور از منطقه‌ی مسکونی به فاصله‌ی چهار روز راه از بعلت قرار دارد و دور آن حصار محکمی کشیده شده است[۱]. این شهر را سلیمان بنا نهاده بود. ۲۰۰۰ خانواده‌ی یهودی در این جا زندگی می‌کنند. این یهودیان جنگ جویان شجاعی اند که اغلب با مسیحیان و عرب های تحت حکومت نورالدین در ستیزند، ولی با مسلمانان همسایه‌ی خود متحدند.

از آن جا تا کاریانیم[۲] نصف روز راه است. در این جا فقط یک یهودی زندگی می‌کند که حرفه‌ی او رنگرزی است.

از آن جا تا شاماس، که ۲۰ خانواده‌ی یهود در آن زندگی می‌کنند، یک روز راه است.

از آن‌جا تا هامات[۳]، شهر قدیمی شامات[۴] در کنار رودخانه‌ی اورون‌تز، در پشت لبنان، یک روز راه است. در آن اواخر زلزله‌ی وحشتناکی تمام شهر را ویران کرد و شانزده هزار نفر در زیر آوار مدفون و دویست یهودی نیز کشته شدند. فقط هفتاد نفر یهودی زنده ماندند. در رأس یهودیان این منطقه رابی اولا هارکوهن، و شیخ ابوالغالب مختار قرار دارند.

۱. دوم تواریخ، ۸، ۵.

۲. Karjathaim، یوشع، ۱۲، ۱۹ و ۲۱، ۲۴، به صورت‌های «قریتایم» و «قرته» آمده است.

۳. عدد، ۱۲، ۲۱ و ۲۴، ۸. ۴. اعداد، ۲۴، ۸.

از آن‌جا تا ریخا، شاذُر[1] یک نصف روز راه است.
به فاصله ی سه مایل از آن‌جا لَمدین قرار دارد.
از آن‌جا پس از طی دو روز راه به حلب (اَلِپو) می رسیم که در تورات «آرام زپا»[2] نامیده شده و مقر حکومت نورالدین است که قصر او با دیوارهای بلند در وسط شهر قرار دارد. در این‌جا نه چشمه‌ای است و نه رودخانه. مردم از آب باران برای نوشیدن استفاده می کنند و هر خانه یک منبع برای ذخیره ی آب باران دارد که به آن اَلگوب می گویند. منطقه یهودی‌نشین حلب از ۱۵۰۰ خانواده تشکیل شده که دررأس آنان رابی موشه الکنستانتین، رابی شموئیل و رابی شث قرار دارند.
تا بالِز، همان پتورا[3]، بر ساحل فرات دو روز راه است. تا به امروز برجی در آن جاست که بلعم بن[4] آن را ساخته است تا بتواند اوقات روز را تعیین کند. در این‌جا ۱۰ خانواده ی یهودی زندگی می کنند.
از آن‌جا نصف روز راه است تا کالاجیابر، زلامید بارا. این شهر در دست عرب‌ها بود تا وقتی که ترک‌ها این سرزمین را تسخیر کردند و آن‌ها مجبور به فرار

۱. Chazor، دوم پادشاهان، ۱۵، ۲۹، یوشع ۱۱، ۱
۲. مزامیر، ۶۰، ۲. دوم ساموئل، ۱۰، ۸-۶.
۳. Balez, Pethora، اعداد، ۲۲، ۵ و تثنیه، ۲۳، ۴.
۴. تثنیه، ۲۳، ۴. پیدایش، ۱۰، ۱۰.

شدند. در این جا ۲۰۰۰ خانوار یهودی زندگی می‌کنند که رابی صدقیاهو، رابی خیا و رابی سلیمان ریاست آن‌ها را به عهده دارند

تا راکا به نام خالنه[1] در تورات، در مرز بین‌النهرین یک روز راه است. این شهر منطقه‌ی ترک‌ها را از شهر شی‌نئار جدا می‌کند. در این جا ۷۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند. سران این قوم رابی سکی، رابی ندیب که نابینا بود و رابی یوسف. در این محل کنیسه‌ای است که عزرای معلم وقتی که از بابل به اورشلیم آمد آن را ساخت.

از آن جا تا شهر قدیم حران[2] دو روز راه است. در این جا ۲۰ خانواده‌ی یهود زندگی می‌کنند. در این جا نیز کنیسه‌ای است که عزرا ساخته است و در جایی که خانه‌ی جد بزرگ ما ابراهیم قرار داشت، هیچ ساختمانی دیده نمی‌شود، چون عرب‌ها این مکان را مقدس می دانند و محل عبادت آنان است.

از آن جا تا رأس‌العین، محلی که رودخانه‌ی الخبور، در کتاب مقدس به نام خابور[3]، از آن بیرون می‌آید، از

۱. عاموس، ۶، ۲.
۲. پیدایش، ۱۱، ۳۱. دوم پادشاهان ۱۷، ۶۶ و ۱۲،۱۹. اول تواریخ، ۵، ۲۶.
۳. دوم پادشاهان، ۱۷، ۶. اول تواریخ، ۵، ۲۶.

کشور مده[1] می‌گذرد و به رودخانه‌ی قزل اوزن[2] می ریزد، دو روز راه است. در این شهر ۲۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند.

نصیبین[3]، شهری بزرگ و پرآب است که فاصله‌اش از رأس‌العین دو روز راه است. در این شهر هزار خانواده یهودی هست.

از نصیبین تا جزیرة‌الامار، در دامنه‌ی کوه آرارات در وسط دجله، دو روز راه است. محلی که در آن کشتی نوح ایستاده بود در یک مایلی این شهر است. کشتی بر روی قله‌ی کوه دوم قرار داشت، اما عمر بن خطاب آن را از روی کوه با خود آورد و از چوب آن برای عرب‌ها مسجد ساخت[4]. در نزدیکی کشتی کنیسه‌ای است که عزرای معلم آن را ساخته و تا امروز باقی است. در نهم ماه «اب» یهودیان شهر برای عبادت به آن‌جا می‌روند. چهار هزار خانواده‌ی یهودی در جزیرة الامار زندگی می‌کنند. رابی موب خار، رابی یوسف و رابی خیا در رأس این عده قرار دارند.

از آن جا تا موصل که در کتاب مقدس با نام آشور

1. Madai. 2. Kizilozein. 3. Nisbin.

۴. بنیامین نمی‌گوید که عمر این مسجد را در کجا ساخت و اشاره‌اش به افسانه مانند است. همچنان که ساختن کنیسه‌ای به وسیله عزرا در کنار کشتی نوح در کوه آرارات افسانه است. (ویراستار)

بزرگ آمده، دو روز راه است. هفت هزار خانوار یهودی در آن زندگی می‌کنند. رابی ساخای که شاه‌زاده‌ای از تبار داوود و رابی یوسف برهان‌الفلخ که منجم شاه سیف‌الدین برادر شاه نورالدین در دمشق بود، سران این منطقه‌اند. از این‌جا منطقه‌ی مرزی ایران شروع می‌شود. موصل یک شهر بزرگ و قدیمی است که در کنار شط‌العرب قرار گرفته. یک پل این شهر را به نینوا وصل می‌کند. شهر نینوا امروز کاملاً ویران است، اما در اطراف آن دهکده‌ها و شهرهای زیادی هست. از نینوا در کنار شط‌العرب تا شهر اربیل یک فرسخ است. در موصل سه کنیسه وجود دارد که به سه پیامبر، عبادیه، یوحنان ابن آمیته، ناخوم‌ها الکوشی نسبت داده می‌شوند.

از آن‌جا پس از طی سه روز راه به رهبه می‌رسیم که در کتاب مقدس رحوبوت[1] نامیده شده. این شهر در ساحل رود فرات قرار گرفته و ۲۰۰۰ خانوار یهود دارد. رابی شیزکیه، رابی اهود و رابی اسحاق ریاست این خانواده‌ها را به عهده دارند. دور این شهر بزرگ و زیبا حصارکشیده شده واطراف آن را باغ‌ها گرفته‌اند. تا کیزیه، همان شهر قدیم کرکمیش[2] در کنار فرات یک

۱. پیدایش، ۳۶، ۳۷. ۲. ارمیا، ۴۶، ۲. دوم تواریخ ۳۵، ۲۰. اشعیا، ۱۰، ۹.

روز راه است. پانصد خانواده‌ی یهودی در این شهر زندگی می‌کنند که در رأس آن‌ها باید از رابی اسحاق و رابی الخنان نام برد.

از آن‌جا تا الانبار دو روز راه است و آن را با نام پوم بدتیا در نهاردا می‌شناسند[1]. تقریباً دو هزار خانواده یهودی در این شهر زندگی می‌کنند که در میان آن‌ها عالمان روحانی: رابی موشه، رابی الیاخیم و رابی خین در رأس قرار دارند. قبر رابی یهودا و قبر رابی شموئیل در این شهر است. در برابر هر قبر یک کنیسه وجود دارد که آن دو قبل از مرگ خود آن‌ها را ساخته بودند. همچنین قبرهای شاه‌زاده و روحانی بزرگ رابی بُستنی[2]، رابی ناتان و رابی ناخمن بارپاپا در این جا قرار دارد.

از این شهر تا الهدر[3] پنج روز راه است. در الهدر ۱۵۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند. رابی سیکن،

۱. از این‌جا به بعد یک شخص قابل اعتماد که همه چیز را به چشم خود دیده است ما را تا مسافت زیادی همراهی می‌کند. یاکوب اُبرمایر اهل بایرن در نیمه‌ی دوم قرن نوزده به عنوان مربی و معلم در خانه‌ی شاه‌زاده نایب سلطان، برادر شاهنشاه در بغداد زندگی می‌کرد. او بسیار سفر کرده است و شاه‌زاده را در سفرهایش در کشور همراهی می‌کرد. از این رو فرصت داشت این منطقه را به خوبی ببیند. سفرنامه‌ی او که به زبان عبری به نام «Hamagid» در سال ۱۸۷۶، به چاپ رسید برای ما یک منبع موثق است. نوشته‌های این کتاب گفته‌های رابی بنیامین را مو به مو تأیید می‌کند.

2. Bosthenaï. 3. Alhadr.

رابی یوسف و رابی ناتانل سران این یهودیان اند.
پس از طی دو روز راه به اکبره[1] می‌رسیم. این شهر را یهونیا[2]، پادشاه یهودا بنا کرده است. ۱۰۰۰۰ خانواده‌ی یهودی در این جا زندگی می‌کنند که در رأس آن‌ها رابی ناتان، رابی یهوشوا و رابی خانانیا قرار دارند. تا بغداد، پایتخت و مقر امیرالمؤمنین خلیفه‌ی عباسی دو روز راه است. خلیفه ازنسل پیامبر و رهبر مسلمانان است. شاه زادگان اسلامی همان منزلت را برای مسلمانان دارند که پاپ برای مسیحیان. خلیفه در بغداد قصری دارد که زمینی در حدود یک مایل را دربر می‌گیرد در وسط قصر بیشه بزرگی است با درختان میوه و انواع دیگر درخت و همچنین انواع حیوانات و در وسط بیشه حوضی ساخته شده که آب آن از شط العرب می‌آید و همیشه پر است. اگر زمانی خلیفه بخواهد برای آرامش و دور شدن از مشکلات در بیشه گردش کند، به صید پرندگان، حیوانات وماهی می‌پردازد، سپس با مشاوران و شاه زادگان به قصر خود برمی‌گردد. این شاه زاده‌ی بزرگ عباسی دوست بزرگ یهودیان است. بسیاری از یهودیان در دربار او خدمت می‌کنند. او به تمام زبان‌ها

1. Akbara.

۲ . Yechanjah ، دوم پادشاهان، ۲۴، ۸ .

صحبت می‌کند و دین موسی را به خوبی می‌داند، عبری را می‌خواند و می‌نویسد[1]، دشمن هدیه و پیش کش است و فقط از درآمد کار خود زندگی می‌کند. او حصیر می‌بافد و نام خود را روی آن‌ها می‌نویسد، شاه‌زادگان آن‌ها را به بازارمی برند و اشخاص ثروتمند این حصیرها را می‌خرند. سودی که از این راه به دست می‌آورد هزینه‌ی زندگی او را تأمین می‌کند. او خوب، حقیقت‌گو وقابل اعتماد است و از کارهای خوب حمایت می‌کند. او فقط یک بار در سال خود را به مردم نشان می‌دهد. اگر زائرینی هم که از راه دور برای زیارت مکه در آن‌جا پیاده می‌شوند، بخواهند او را ببینند، موفق نمی‌شوند. آن‌ها در مقابل قصر جمع می‌شوند و فریاد می‌زنند : ای سرور، نور مسلمانان، درخشش دین ما اجازه بده چهره‌ی نورانی‌ات را ببینیم. گو این که خلیفه توجهی نمی‌کند، ولی طبق معمول در چنین شرایطی، سرکردگان، خدمت‌کاران و نگهبانان میانجی می‌شوند و با هراس زیاد از او خواهش می‌کنند خلیفه بزرگ به این مردمی که از راه دور آمده‌اند تا به عنوان

۱. از نظر تاریخی این مطلب و دنباله آن، در تأیید نفوذ یهود در دربار عباسیان حائز اهمیت بسیاری است. رجوع شود : ناصر پورپیرار، پلی بر گذشته، بخش دوم، بررسی اسناد. فصل بنی امیه و بنی عباس. (ویراستار)

بندگان تحت حمایت شاهانه مورد توجه قرار گیرند، افتخار یک لحظه دیدار را بدهد، در این لحظه او بلند می‌شود و گوشه لباس‌اش را از پنجره بیرون می‌گذارد، آن‌ها گوشه‌ی لباس او را می‌گیرند و می‌بوسند. بعد از آن یکی از بزرگان رو به مردم می‌کند و می‌گوید : سرور شما، نور مسلمانان دوستی‌اش را به شما اعلام کرد و اطاعت و بندگی شما را با بزرگواری پذیرفت. حالا در صلح و آرامش به راه خود بروید. این سخنان و بوسیدن لباس خلیفه، که مقام پیامبر را دارد، برای آن‌ها کافی است و با خوش‌حالی از آن‌جا می‌روند. برادران او و دیگر شاه‌زادگان دربار در قصر شاهی زندگی می‌کنند، هر کدام یک قصر دارند اما آزادی همه‌ی آن‌ها محدود است و در مقابل اطاق‌شان نگهبان گذاشته‌اند تا نتوانند مثل آن زمان‌ها، که آزادانه به هر جا می‌رفتند، علیه خلیفه دسیسه کنند. آن‌ها یک بار علیه خلیفه شوریدند و یکی را از میان خود به تخت نشاندند. محدود کردن آن‌ها برای جلوگیری از تکرار چنین اتفاقی است. با وجود این هر یک از آن‌ها صاحب دهکده و شهرند و از درآمدی که کارمندان‌شان برای آن‌ها به دست می‌آورند زندگی می‌کنند.

درقصر خلیفه اطاق‌هایی از مرمر ساخته شده با ستون

های طلا و نقره و موزاییک که از سنگ‌های قیمتی فراوان درست شده است. ثروت قصر او از حد به در است : برج هایی که پوشیده از طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی است. او فقط یک بار در سال قصر خود را ترک می‌کند، فقط در عیدی که به آن رمضان می‌گویند. در این روزها مردم از نقاط دور می‌آیند تا او را ببینند. آن وقت او سوار بر استر می‌شود، لباس خلافت را که با طلا و نقره بافته شده به تن کرده و سرپوش او را که کلاهی پوشیده از سنگ‌های قیمتی است یک دستار سیاه کامل می‌کند تا به همه گوشزد کند: ببینید! زمانی بر این شکوه و جلال، سایه‌ی سیاه مرگ گسترده خواهد شد! در این هنگام شاه‌زادگانی از عربستان، ترکیه، مدائن، ایران، تیبت[1] و سمرقند، شاه‌زادگانی که از نقاطی دور آمده و مدت سه ماه در راه بوده‌اند، همه سوار بر اسب، لباس مخصوص جشن پوشیده، پشت سر او حرکت می‌کنند. او قصر را ترک می‌کند و به مسجد می‌رود که در کنار دروازه‌ی بتزرا[2] قرار گرفته و بزرگ‌ترین عبادتگاه مسلمانان است. در تمام طول راه دیوارها با ابریشم و ارغوان تزیین شده‌اند. زنان و مردان در حال نواختن سازهای مختلف و رقص کنان

1. Tibet. 2. Botzra.

در جلوی خلیفه می‌روند و با صدای بلند می‌گویند : در آرامش باشی ای سرور، پادشاه ما و نور مسلمانان! خلیفه هم با تکان دادن دست به آن‌ها پاسخ می‌دهد و به راه خود ادامه می‌دهد تا به حیاط مسجد می‌رسد. بر فراز منبری چوبی می‌رود و درباره ی قوانین دین اسلام برای آن ها توضیح می‌دهد. پس از آن زعمای قوم بلند می‌شوند و برای خلیفه‌ی خود دعا کرده و بخشش و محبت بی‌کران او را ستایش می‌کنند. مردم هم یکصدا «آمین» می‌گویند. خلیفه هم پاسخ دعای خیر آنان را می‌دهد و شتری را که برای او آورده‌اند مثل مراسم عید «پسح» یهودیان، قربانی می‌کند. سپس آن را به شاه‌زادگان می‌سپرد. آن ها نیز قربانی را تقسیم می‌کنند و به همه جا می‌فرستند تا همه‌ی مردم از گوشت شتری که به دست خلیفه قربانی شده است بخورند و خوش‌حال شوند.

بعد از پایان مراسم او به تنهایی از راهی در امتداد شط‌العرب به قصر بازمی‌گردد و بزرگان کشور او را با قایق همراهی می‌کنند. او از همان راهی که آمده است برنمی‌گردد. نگهبانان در تمام مدت سال از راهی که خلیفه از آن به قصر برمی‌گردد، مراقبت می‌کنند تا هیچ کس وارد آن نشود. خلیفه تا یک سال قصر خود

را ترک نمی کند. او مرد بزرگ و مؤمنی است. به دستور خلیفه در آن سوی شط العرب بر ساحل فرات، که از یک طرف شهرمی گذرد، قصری ساخته اند با ساختمان ها و میدان ها و مهمان خانه های بزرگ برای بیماران فقیری که برای مداوا به آن جا می آیند. شصت داروخانه دارد که هزینه ی داروها و دیگر مایحتاج آن ها از خزانه شخصی خلیفه تأمین می شود. هزینه ی مداوای بیماران نیز از همین خزانه پرداخت می شود. ساختمان دیگری به نام دارالمرابطان در این جا ساخته شده و محل نگه داری دیوانگانی است که بر اثر گرمای شدید در تابستان به این وضع می افتند. در این جا هر یک از آن ها را با زنجیر می بندند و نگه داری و پرستاری می کنند تا دوباره شعور خود را به دست آورند و اغلب آن ها زمستان به حال عادی برمی گردند. نمایندگان خلیفه ماهی یک بار آن ها را معاینه می کنند و اگر حال شان خوب شده باشد زنجیرهای آنان را باز می کنند و آزادند تا به راه خود بروند. خلیفه بسیار مؤمن است، هدف هایی که او دنبال می کند چه کمک به بیماران و چه نگه داری از دیوانگان، بسیار بزرگ است.

در بغداد ۱۰۰۰ خانواده ی یهودی زندگی می کنند که تحت حمایت خلیفه و بسیار خوش بخت اند. در میان

این یهودیان، عالمان روحانی و معلمان معتبر دیده می‌شوند. در مدارس به شاگردان قوانین دین موسی را آموزش می‌دهند. این منطقه دارای ده مدرسه است. رابی شموئیل ابن الی، که نسب او به حضرت موسی می‌رسد، رییس دبیرستان گاون یعقوب است که برادرش رابی خانانیا شاه‌زاده‌ی لوی اریسن دومین مدرسه، رابی دانیل رییس سومین، رابی الاذر ها ـ خابر، رییس چهارمین، رابی الاذر ابن صماخ رییس پنجمین مدرسه و سرپرست آموزش است. نسب او به ساموئل نبی می‌رسد. او و برادرش سرودهای معبد را می‌خوانند. رابی شزادیه، سرشناس‌ترین عالم روحانی رییس مدرسه‌ی ششم، رابی شاگای، شاه‌زاده، رییس مدرسه‌ی هفتم، رابی عزریا رییس هشتمین، رابی ابراهیم، معروف به ابوطاهر، رییس نهمین و رابی سکی ابن بُستَنه، رییس دهمین مدرسه است. به رؤسای مدرسه‌ها بطلانیم[1] می‌گویند، چون آن‌ها به هیچ کاری جز کارهای شورای یهودیان مشغول نیستند. در تمام روزهای هفته به غیر از دوشنبه‌ها جلسه‌ی دادگاه تشکیل می‌دهند. فقط روزهای دوشنبه همه نزد رابی شموئیل رییس دبیرستان گاون یعقوب

۱. Batlanim، کسانی که به کارها و شغل‌های دنیوی و مادی نمی‌پردازند.

جمع می‌شوند. شموئیل به اتفاق ده بطلانی تمام دعواها و شکایاتی را که به او داده‌اند، حل می‌کند. اما در رأس تمام آن ها رابی دانیل ابی شیزاوی قرار دارد که به او روحانی بزرگ و یا سرور ما می‌گویند. طبق شجره نامه‌ای که در اختیار دارد، نسب او به داوود می‌رسد. یهودیان او را سرور ما روحانی بزرگ خطاب می‌کنند و عرب‌ها او را سیدنا ابن داود[1] می‌نامند. عرصه‌ی حکومت او بر مناطق زیر نفوذ خلیفه‌ی عرب امیر المؤمنین، گسترده است. این سنت را محمد برای فرزندان خود نیز به ارث گذارده، خلیفه محمد دستور داده است[2] مُهری برای این روحانی بزرگ درست کنند که مؤید مقام او و در تمام مناطق تحت حکومت‌اش معتبر بود و دستور داد که همه، چه یهودی چه مسلمان و یا صاحب هر مسلک دیگر که در حیطه‌ی امپراطوری او قرار دارند، باید در مقابل روحانی بزرگ یهود به پا خیزند و به او احترام بگذارند. اما اگر کسی از این فرمان سرپیچی کند با صد ضربه چوب تنبیه می‌شود. اغلب، معمولاً هر پنج‌شنبه، که روحانی بزرگ برای انجام

۱. شاه‌زاده‌ای از نسل داوود.

۲. منظور محمد المکتفی است که مقام روحانیت بزرگ را به شاموئو اعطا کرده بود. رابی بتاخیا، فصل ۱۱ و ۱۹ و مقایسه کنید با کرتز، ص ۲۸۸ و یاورقی شماره ۱۰، در صفحات ۶۰-۴۵۹.

کارهای دیگر بیرون می‌آید سواران یهود و غیریهود در جلوی او می‌تازند و فریاد می‌زنند : کنار بروید، راه را برای سرور ما، پسر داوود باز کنید. او خود سوار براسب با لباسی از ابریشم و کلاهی که دستاری به دور آن بسته شده و زنجیری روی آن نصب است که از مُهر خلیفه محمد می‌گذرد، با این هیات در مقابل خلیفه ظاهر می‌شود و دست او را می‌بوسد. خلیفه نیز درمقابل او بلند می‌شود و به او اشاره می‌کند روی صندلی‌ای بنشیند که خلیفه اختصاصاً برای او ساخته است. تمام شاه‌زادگان مسلمان که در خدمت خلیفه‌اند باید بایستند و فقط روحانی بزرگ اجازه دارد بنشیند و این اجازه بنابر دستور خلیفه محمد طبق پیمانی مکتوب باید به اجرا درآید : «اقتدار سلطنتی روحانی بزرگ از یهودا تا شیلو است و همه‌ی ملت‌ها از او اطاعت کنند و جانشینان خلیفه نیز حق سرپیچی از این پیمان را ندارند»[۱].

تمام مناطق یهودی‌نشین در بابل، ایران، خراسان، سبا (یمن)، دیاربکر، بین‌النهرین، گوتا در کوه‌های آرارات، آلان، سرزمینی در میان کوه‌ها که تنها راه ورود به آن یک دروازه‌ی آهنی است، این دروازه به

۱ . تمام این مطالب حیرت‌انگیز محل تأمل بسیار است.

دستور اسکندر مقدونی ساخته شد و مقدونیه مسکن قوم آلان است. همچنین مناطق یهودی‌نشین سکایی[۱]، ترکستان تا کوه‌های آسپیزیا، گئورگ تا رودخانه‌ی کیشون که ساکنین قدیمی آن، گیرگاشیم‌ها[۲] مسیحی بودند، به انضمام مناطق سمرقند، تبت و هند، تمام این مناطق برای تعیین معلم مذهبی و پیش‌نماز باید از روحانی بزرگ اجازه بگیرند و نیز فقط کسانی به کار اداری گماشته می‌شوند که روحانی بزرگ آن‌ها را انتخاب کرده باشد. از تمام نقاط دوردست دنیا برای روحانی بزرگ هدایا می‌آورند. او در بابل املاک زیادی دارد، خانه‌ها، باغ‌ها و مزارع که بعضی از آن‌ها را از پدران‌اش به ارث برده است. نباید از اموال او چیزی دزدیده شود. او از مغازه‌ها، بازارهای کشور و تجار، مالیات سالانه[۳] می‌گیرد، به علاوه‌ی مالیاتی که از غریبه‌ها عاید او می‌شود. مبلغ مالیات در هفته بالغ بر دویست هزار سکه‌ی طلاست. او مردی بی‌اندازه

۱. در دست نوشته‌ی موزه بریتانیا به جای کلمه سکاها Siklia آمده است و در دست نوشته کازاناتان و چاپ آشر Sibirien آمده است. این مسئله که در یک هزاره پیش یهودیان در بین سکاها حضوری قدرتمند داشته‌اند، برای تاریخ بسیار اهمیت دارد.

۲. Girgaschim، پیدایش، ۱۰، ۱۶ و ۱۵، ۲۱. یوشع، ۲۵، ۱۱.

۳. هر نفر یک سکه‌ی طلا. مقایسه کنید رابی پتاخیا فصل ۱۱.

ثروتمند است و تورات و تلمود را به خوبی می‌داند. هر روز مهمانان زیادی با او غذا می‌خورند. اما اگر کسی بخواهد به این مقام گمارده شود باید هدایای زیادی به خلیفه، شاه‌زادگان و کارکنان خلیفه بدهد. در روزی که مراسم اعطای این مقام از طرف خلیفه در مکان رسمی انجام شد، روحانی بزرگ جدید در کالسکه‌ی درجه‌ی دوم کشور از قصر خلیفه در حالی که دسته‌ی موزیک و رقص او را همراهی می‌کنند، به خانه‌ی خود می‌رود. بعد از آن رؤسای مدارس را انتخاب می‌کند. در بین یهودیان بغداد عالمان روحانی و افراد ثروتمند، بسیار است. در الخورک[1]، در قسمت آن سوی شط‌العرب، چون این رودخانه شهر را به دو قسمت کرده است، ۲۸ کنیسه[2] وجود دارد. ستون‌های کنیسه‌ی روحانی بزرگ از مرمر به رنگ‌های مختلف ساخته و با لایه‌ای از طلا و نقره پوشیده شده است. روی این ستون‌ها مزامیر را با خط طلایی نوشته‌اند. در برابر صندوقچه‌ی نگه داری عهدنامه یک پلکان ده طبقه از جنس مرمر اعلا قرار دارد که در گذشته بر

1. Al-khork.

۲. رابی پتاخیا فقط چهار کنیسه را نام می‌برد (فصل چهارده). شاید او فقط کنیسه‌های بزرگ را شمرده است.

روی طبقه‌ی اول آن جایگاه روحانی بزرگ و سایر شاه‌زادگان قرارداشت[۱]. اطراف محیط بغداد را می‌توان در عرض سه روز پیمود (!). این شهر دارای نخلستان ها، باغ‌های میوه و پارک‌های بسیار است و در تمام سرزمین بابل نظیر ندارد، یک شهر تجاری است و تجار از همه‌ی نقاط دنیا به آن‌جا می‌آیند. در میان ساکنین بغداد حکما و فیلسوفان زیادی پیدا می‌شوند که در تمام علوم خبره‌اند و نیز ساحرانی که در رشته‌ی خود مهارت دارند.

از بغداد تا گی هیاگین[۲] یا رأس‌العین، شهر بزرگی که در کتاب مقدس به نام ریسن[۳] آمده است باید دو روز در راه بود منطقه‌ی یهودی‌نشین آن ۵۰۰۰ سکنه دارد[۴] و در وسط آن، کنیسه‌ی رباح[۵]، معلم تلمود و در مقابل کنیسه، مقبره‌ی او قرار دارد. در انتهای قبر رباح در داخل یک غار دوازده تن از شاگردان او دفن شده‌اند.

تا شهر قدیمی بابل[۶] از آن‌جا یک روز راه است. این

۱. این مطالب درباره آزادی عمل و مقام روحانی بزرگ یهود نزد خلیفه عباسی، محل تأمل بسیار است. (ویراستار)

2. Gihiagin.

۳. Resen، پیدایش، ۱۰، ۱۲.

۴. در اصل نیز سکنه آمده است، نه خانواده.

5. Rabbah.

۶. پیدایش، ۱۰، ۱۰ و ۱۱، ۹. دوم پادشاهان، ۱۷، ۲۴ و ۲۰، ۱۲. میکاه، ۴، ۱۰.

شهر که امروز از بقایای ویرانه ها[1] تشکیل شده حدود هشت مایل را دربر می‌گیرد. هنوز آثاری از قصر بخت النصر[2] در آن جا دیده می شود، اما از ترس نیش افعی ها و عقرب های آن جا هیچ کس به این قصر پا نمی‌گذارد. نزدیک این محل در فاصله ی پنج مایلی بیست هزارخانوار یهودی زندگی می کنند. آن ها مراسم عبادی خود را در کنیسه و بعضی نیز در کلبه ی زیر شیروانی دانیال که به دستور نبوکدنصر آن را از سنگ های خرد شده و آجر ساخته اند، انجام می دهند. در فاصله ی بین این کلبه و قصر بخت النصر کوره ای ساخته شده است. همان کوره ای که خانانیا، میشائیل و آذریا[3] راه انداخته اند. عمق این کوره خیلی زیاد است. تا حله که منطقه ی یهودی نشین آن از ده هزار خانوار تشکیل شده حدود پنج مایلی فاصله است. در منطقه ی یهودی نشین چهار کنیسه وجود دارد؛ کنیسه ی رابی مئیر[4] که خود در مقابل آن دفن شده، کنیسه ی رابی زئیری برخاما[5]، کنیسه ی رابی ماری و کنیسه ی مار

۱ . ارمیا، ۵۰، ۲-۱ و ۱۰-۹ و ۴۲-۴۱ . رابی پتاخیا نیز همین را می نویسد، فصل ۱۷ . آن چه را که این دو جهان گرد همعصر می نویسند کاملاً مورد تأیید اُبرمایر است، همان جا، ص ۲۸۸ .

۲ . دانیال، ۳، ۵، ۱۱، ۱۵، ۱۷ ۳ . دانیال، ۱، ۶ و ۲، ۱۷ .

4. Meir. 5. Seiri barchamah.

کشیشه[1] که قبر او نیز در مقابل آن قرار دارد. در این کنیسه ها هر روز مراسم عبادی انجام می‌شود.

در فاصله ی چهار مایلی از حله برجی دیده می‌شود[2]. خداوند مردمی را که این برج را ساخته بودند متفرق نمود. برج از خشت پخته‌ای که به آن آجر می‌گویند، ساخته شده، پی آن نیم مایل عرض و ۲۴۰ آلن طول دارد. ارتفاع آن ۱۰۰ کانا است. راهرویی دارد که شبیه پله ی مارپیچ است. پله ها هر یک ۱۰ آلن از دیگری فاصله دارد. این راهرو به سمت بالا می‌رود تا به بالای برج می‌رسد. در آن جا سطح وسیعی دیده می شود که مساحت آن بیست مایل است (!). از سمت آسمان آتشی به داخل برج افتاد و آن را تا سطح زمین شکاف داد.

فاصله ی ناپاخا تا برج، نصف روز راه است. منطقه ی یهودی‌نشین آن ۲۰۰ خانواده دارد. کنیسه ی رابی اسحاق ناپاخا در آن‌جاست و خود او در مقابل کنیسه به خاک سپرده شده است. از ناپاخا تا کنیسه ی یزقل نبی[3] درکنار رودخانه ی فرات سه مایل است. در برابر

1. Mar Kaschischa.

۲ . پیدایش، تمام فصل ۱۱ .

3. Ezechiel.

این کنیسه شصت برج قرار دارد که در فاصله ی هر دو برج یک کنیسه ساخته شده است. در حیاط کنیسه ی یزقل نبی یک صندوقچه ی مخصوص نگه داری پیمان نامه و در پشت آن قبر یزقل ابن بوزی ها ـ کوهن قرار دارد. تمام این قسمت را کنست یزقل[1] می نامند. بر روی قبر لاک یک لاک پشت گذارده شده و روی آن یک گنبد زیبا ساخته اند. این بنا متعلق به یهونیا[2]، پادشاه یهودا و ۲۵۰۰۰ سربازی است که با او آمده بودند. بخویاخیم تمام مزارع و تاکستان هایی را که اویل مردوک پس از آزاد کردن اش از زندان[3] به او داده بود به کنیسه ی یزقل نبی بخشید.

یزقل نبی در زمان حیات بخت النصر در محلی بین دو رودخانه ی فرات و خبورا از دنیا رفت. نام یهونیا، همچنین نام تمام مردانی که با او آمده بودند بر روی دیوار کنده شده، نام یهونیا قبل از همه و نام یزقل نبی در آخر آمده است. این محل امروز نیز برای یهودیان مقدس است و یکی از زیارتگاه های محبوب یهودیان از نقاط دور و نزدیک است. آن ها در ایام تعطیل مثل روز سال نو و روز صلح و آشتی به آن جا می آیند و دعا

1. Kneseth Jechezkel. 2. Jechoniah.

۳ . دوم پادشاهان، ۲۵، ۲۷ . ارمیا ۵۲، ۳۱ .

می‌کنند و نیز درجشن شادی که آن‌جا برگزار می‌شود شرکت می‌کنند. روحانی بزرگ و رؤسای مدارس بغداد نیز در میان زائران دیده می‌شوند. چادر آن‌ها در میان دشت، زمینی به طول نیم مایل را دربر می گیرد. فروشندگان عرب کالاهای خود را به آن جا می‌آورند. آن‌ها یک بازار سالانه که به‌آن پرا[1] می‌گویند برپا می‌کنند. در مراسم روزهای صلح توراتی، را که خود پیامبر نوشته است بیرون می‌آورند و می‌خوانند. بر روی قبر یزقل نبی همیشه یک چراغ روشن است که فقط فتیله ی آن را عوض می‌کنند و وقتی روغن آن تمام شد، دوباره روغن می‌ریزند. این کار از زمانی که برای اولین بار پیامبر این چراغ را روشن کرد، ادامه دارد. بنیادی در آن‌جاست که کتاب‌های به جا مانده از دوران معبد، هم از دوره ی اول و هم از دوره ی دوم را در خود جای داده است. زائران صدقات یک سال خود را جمع می‌کنند و به کنیسه ی نبی می‌دهند. به علاوه کنیسه صاحب تمام ثروتی است که یهونیا شاه به آن جا هدیه کرده و محمدالمکتفی نیز بعداً آن را تأیید کرده است. عده ای از بزرگان بنی‌اسراییل نیز به عشق پیامبر که آن‌ها او را دار ملی‌خا[2] می‌نامند، به این کنیسه می‌آیند

1. Pera. 2. Dar Melicha.

و به عبادت می‌پردازند. تعداد زیادی از اعراب نیز به دیدن این کنیسه می‌آیند. در نزدیکی کنیسه تقریباً به فاصله‌ی نیم مایل خانانیا، میشائیل و آذریا دفن شده اند[۱]. بر روی هر قبر یک گنبد ساخته اند. در طول جنگ ها این کنیسه به حرمت پیامبر نه از طرف یهودیان آسیب دید و نه از طرف اعراب.

از آن جا تا شهر الکوتسونات[۲] حدود سه مایل است. منطقه‌ی یهودی نشین این شهر سیصد خانوار دارد. در داخل این منطقه رابی پاپا، رابی هونا، یوسف سینایی و رابی یوسف بارخاما به خاک سپرده شده‌اند. در مقابل هر یک از قبرها کنیسه‌ای ساخته شده و مردم هر روز برای عبادت به این کنیسه ها می‌روند.

به فاصله‌ی سه مایل از آن‌جا به عین یافاتا می‌رسیم که قبر ناخوم ها ـ الکوشی پیامبر در آن‌جاست.

از آن جا تا دهکده‌ی الپاراز یک روز راه است. قبر رابی شیزده، رابی اکی با و رابی دوزا در آن‌جاست. پس از طی نصف روز راه از الپاراز به دهکده‌ی مُهم دبار[۳] می‌رسیم. رابی داود، رابی ابابر یهودا، رابی سخورا،

۱ . دانیال، ۳، ۱۲ . ۲ . Alkotzonoath، ارمیا، ۵۲، ۳۱ .

۳ . دست نوشته‌ی کازاناتان می‌نویسد : Mohdabar. به هر حال نظر می‌رسد که حرف اضافه‌ی اسمی باشد.

رابی آبا و رابی عبادیا در این دهکده دفن شده‌اند.
در کنار رودخانه‌ی لگا که یک روز از آن‌جا فاصله دارد، صدقیاهو[1] شاه به خاک سپرده شده و یک طاق گنبدی قبر او را می‌پوشاند.
به فاصله‌ی یک روز راه از آن‌جا به کوفه می‌رسیم که قبر یهونیا شاه در آن‌جاست. بر روی قبر او بنای بزرگی ساخته‌اند و رو به روی آن یک کنیسه قرار گرفته. در کوفه هفت هزار خانوار یهود زندگی می‌کنند. قبر علی ابن ابی‌طالب، شوهر دختر محمد که همه چیز بر او وحی می‌شد، داخل مسجدی بزرگ در این شهر است. این مسجد زیارتگاه مسلمانان است[2]
از کوفه تا سوره، همان ماتامخازیا، شهری که مقر روحانیون بزرگ و رؤسای مدارس بود، یک روز ونیم راه است. رابی شریره، پسرش های[3]، راب سعدیه الغایوحی، رابی شموئیل بارخافنی ها ـ کوهن، پیامبر زفانیا ابن کوشی ابن جدالیا و بسیاری از روحانیون بزرگ و رؤسای مدارس علمیه که قبل از ویران شدن این شهر

۱. دوم پادشاهان، ۲۴، ۱۷.
۲. این اشاره رابی بنیامین با مدفن کنونی امام علی مغایر است و در عین حال ترجمه انگلیسی آشر از سفرنامه بنیامین این قسمت را ندارد با این همه مطلبی است قابل تأمل.

3. Haï.

در آن جا بودند در همین شهر به خاک سپرده شده اند.
از سوره تا شفیاتیب دو روز راه است. در این محل کنیسه ای به نام شفیاتیب در نهارده وجود دارد. اسرائیلیان با خاک وسنگ هایی که از اورشلیم می آوردند، این کنیسه را ساخته بودند.
پوم بدیت ها[1] در نهارده که امروز الانبار نامیده می شود و در ساحل فرات قرار دارد، از شفیاتیب یک روز و نیم راه فاصله دارد. در آن جا سه هزار خانواده یهودی زندگی می کنند. رابی شموئیل یک کنیسه و یک مدرسه در این شهر ساخت. قبر او نیز در مقابل آن است.
از آن جا تا حله پنج روز راه است.
از آن جا راه سبا، «الیَمَن» درشمال بابل شروع می شود. پس از طی بیست و یک روز راه از طریق بیابان های وسیع به یهودیان بن رخاب[2]، ساکنین تماز[3] می رسیم. مقر شاه زاده رابی خانان فرمانروای تماز در همین شهر است. تماز شهر بزرگی است و محدوده ی آن فلات بلندی است که تا کوه های شمالی کشیده شده و گذر از آن ۱۶ روز طول می کشد. ساکنین این منطقه

1. Pumbeditha.

۲. Ben Rechab، دوم پادشاهان، ۱۰، ۱۵، ۲۳. ارمیا ۳۵، ۲. اول تواریخ، ۲، ۵۵.

۳. Themaz، ارمیا، ۲۵، ۲۳ و اشعیا ۲۱، ۱۴.

در شهرهای بزرگ و مستحکم آزادانه زندگی می‌کنند و برای دزدی به همراه همسایگان خود، مثل اعراب که با آن‌ها همپیمان‌اند، به سرزمین‌های دوردست می‌روند. این اعراب کوچ‌نشین‌اند و در مسیر صحرا که آن را سرزمین خود می‌دانند، چادرنشین‌اند و از راه غارت و دزدی زندگی می‌کنند. آن‌ها اغلب به نقاط مختلف یمن یورش می‌برند و اموال مردم این سرزمین را غارت می‌کنند.

یهودیان نیز باعث وحشت همسایگان خود می‌شوند. اما در میان آنان عده‌ای نیز به کار کشاورزی و گله داری مشغول‌اند، چون سرزمین وسیعی دارند. آن‌ها یک دهم محصول خود را به عالمان دینی که هیچ گاه مدرسه را ترک نمی‌کنند، به فقرا و مخصوصاً به کسانی می‌دهند که به خاطر صیون و اورشلیم ریاضت می‌کشند، گوشت و شراب[1] نمی‌خورند، لباس سیاه می‌پوشند، در غارها و خانه‌های نامناسب زندگی می‌کنند و تمام روزهای زندگی خود را به غیر از روزهای تعطیل و شَبَت روزه می‌گیرند و دعا می‌کنند که خداوند تمام بندگان یهودی تبعید شده و همچنین ساکنین تما

۱. این سنت ظاهراً به دوره‌ی قرون وسطی می‌رسد. مقایسه کنید، گرونهوت، هشکفه (Haschkafa)، ۱۹۰۲، شماره‌ی ۶، ص ۵۱.

و تالما را به بزرگی نام خود مورد رحمت قرار دهد. شمار یهودیان به صد هزار نفر می‌رسد. سلیمان، شاه‌زاده‌ی تالما برادر شاه‌زاده خانان است. این دو برادر حکومت این منطقه را بین خود تقسیم کرده‌اند. طبق شجره‌نامه‌ای که در اختیار دارند، نسب آنان به داوود می‌رسد[1]. آن‌ها برای روحانی بزرگ در بغداد که با آنان همنسب است، مشکل ساز شده‌اند: لباس‌های ژنده و مندرس می‌پوشند و سالی چهل روز به خاطر یهودیان پراکنده و آواره روزه می‌گیرند.

این منطقه دارای چهل شهر، دویست دهکده و یکصد قلعه‌ی مسکونی است که به صورت شهرند. صنعا پایتخت این امپراطوری است. تمام ساکنین این کشور سیصد هزار خانواده‌اند. صنعا شهری مستحکم و مساحت آن حدود چهار مایل مربع است. در این شهر فقط کشاورزی می‌شود. قصر شاه‌زاده سلیمان در این جاست. ولی برادرش شاه‌زاده رابی خانان در تما سکونت دارد که شهری است بسیار زیبا با باغ‌های میوه و پارک‌های فراوان. تلما نیز شهری بزرگ و مستحکم است که یکصد هزار ساکن یهودی دارد و بین دو کوه بلند قرار گرفته. در این شهر عالمان مذهبی،

۱. اشاره‌ای بر کثرت و قدرت یهودیان در یمن. (ویراستار)

حکما و اشخاص ثروتمند هم بسیار دیده می‌شوند. از تلما تا خیبر سه روز راه است. مردم این شهر می‌گویند از نسل قبایل رئوب، گاد و مناشه‌اند که شلمنصر، پادشاه آشور آن‌ها را در این منطقه مسکن داد، می‌گویند این شهرهای بزرگ و مستحکم را آن‌ها ساخته‌اند و با کشورهای همسایه پیروزمندانه جنگیده‌اند[1]. اما هیچ جنگ‌جویی نمی‌تواند به سوی آنان پیشروی کند، چون باید هجده روز درمیان صحرا در راه باشد. خیبر شهر بسیار بزرگی است که پنجاه هزار خانواده‌ی یهودی در آن زندگی می‌کنند. در میان آنان عالمان روحانی دیده می‌شوند و همچنین مردان شجاعی که با بابلی‌ها و دیگر کشورهای شمالی و ساکنین یمن که با هندوستان هممرز است، می‌جنگند.

بازگشت از آن‌جا به سوی منطقه‌ی نَهَر ویرا در یمن بیست و پنج روز طول می‌کشد. در این محل ۳۰۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند.

در وزیت که هفت روز راه از آن‌جا فاصله دارد، ده هزار خانواده‌ی یهود سکونت دارند. تا بصره در کنار شط‌العرب پنج روز راه است. جامعه‌ی یهودی این شهر

۱. بیش‌تر اشارات این سفرنامه، بی‌این که به این قصد فراهم شده باشد، درستی اشارات تاریخی تورات را تأیید می‌کند. (ویراستار)

از ۱۰۰۰۰ عضو تشکیل شده است و در بین آنان عالمان مذهبی و مردم ثروتمند بسیارند. پس از طی دو روز راه از بصره به نهر سامره یا شط العرب در مرز ایران می‌رسیم. ۱۵۰۰ خانواده‌ی یهودی ساکن این شهرند. معلم مذهبی، عزرا در این‌جا دفن شده، چون وقتی او از اورشلیم نزد اردشیر[1] شاه بازگشت، در همان‌جا فوت کرد). در مقابل قبر او کنیسه‌ی بزرگی قرار دارد و در سوی دیگر عرب‌ها مسجدی ساخته‌اند که در آن به عبادت می‌پردازند. عرب‌ها برای عزرا احترام زیادی قائل‌اند، به همین دلیل یهودیان را نیز دوست دارند.

از آن‌جا تا خوزستان چهار مایل است که در کتاب مقدس به نام الام (ایلام)[2] آمده است. امروز نیمی از این شهر بزرگ ویران است. در این ویرانه‌ها آثاری از یک قصر زیبا در شهر شوش دیده می‌شود، که از عهد باستان به جا مانده و متعلق به سلطان خشایارشا بوده است[3]. در منطقه‌ی یهودنشین این شهر ۷۰۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند و چهارده کنیسه دارند. رودخانه

1. Artaxerxes.

۲ . دانیال، ۸، ۲، عزرا، ۴، ۹ .

۳ . King Acha shverosh انگلیسی و Königs Achashwerosh آلمانی .

«اولای» از وسط شهر می‌گذرد و آن را به دو قسمت می‌کند که به وسیله‌ی یک پل به هم راه دارند. در یک طرف رودخانه قبر دانیال نبی قرار دارد و نیز چند بازار که باعث شده، زندگی مردم آن‌جا پررونق‌تر و به‌تر از وضع زندگی مردم آن سوی رودخانه باشد و تا حدی رفت و آمد آن‌ها قطع است. این مردم حسرت زده دلیل واقعی فقر و بدبختی خود را نمی‌دانند و بیش‌تر فکر می‌کنند، چون قبر پیامبر در قسمت آن‌ها نیست، فقیر مانده‌اند. به همین دلیل از مردم قسمت دیگر خواستند که تابوت دانیال را به آن‌ها بدهند، اما چون قبول نکردند، جنگی خونین و طولانی بین دو طرف درگرفت تا سرانجام از این جنگ، که در نتیجه‌ی آن تجارت نیز از رونق افتاده بود، به ستوه آمدند و به توافق رسیدند که تابوت هر سال در یک قسمت باشد. این کار انجام گرفت و هر دو قسمت شهر از ثروت بهره‌مند شدند. مراسم جا به جایی تابوت در هر نوبت با جشن باشکوهی توأم بود که یهودیان و مسلمانان آن‌ها را همراهی می‌کردند. یک بار وقتی سنجر[1] شاهنشاه ـ که بر تمام ایران حکومت می‌کند و چهل و پنج شاه‌زاده تحت فرمان او قرار دارند، عرب‌ها سلطان

۱ ـ سلطان سنجر سلجوقی، از ۵۱۱ تا ۵۵۲ هجری قمری سلطنت کرد. (ویراستار)

الفارس الکبیر خطاب اش می کنند، امپراطوری او از دروازه های شط العرب تا سمرقند وقزل اوزن به اضافه نیشابور، شهرهای مدائن، تیسفون، سرزمین کوهستانی خفتان تا مرزهای تبت کشیده شده که در جنگل های آن حیوانات نافه دار زندگی می کنند و خلاصه فرمانروای منطقه ای که عبور از آن چهارماه و چهار روز طول می کشد ـ وقتی این حاکم مقتدر به شوش آمد و آیین جا به جایی دانیال را دید، آن را برخلاف شأن پیامبر یافت که استخوان های او به این شکل آزار ببیند و دستور داد استخوان ها را در فاصله ای مساوی از دو قسمت شهر بگذارند و چون پل در وسط دو قسمت شهر بود، تابوت را پس از آن که به دستور سلطان سنجر در یک تابوت شیشه ای قرار دادند، با یک زنجیر آهنی از وسط پل آویزان کردند. هنوز نیز تابوت از زیر پل آویزان است و در جایی که قبلاً دفن شده بود یک عبادتگاه ساخته اند، که آن نیز به دستور سلطان سنجر بود[۱].

منطقه ی یهودنشین رودبار که از خوزستان سه روز راه فاصله دارد، دارای بیست هزار خانوار یهودی است،

۵ . این اطلاعات درباره بقایای جسد دانیال، به این سفرنامه منحصر است. رابی بنیامین می نویسد به زمان او نیز تابوت شیشه ای از پل آویزان بوده و در عین حال از وجود بارگاه کنونی دانیال نیز خبر می دهد. آیا بارگاه کنونی همان ساخته سنجر است و آیا بالاخره بقایای جسد به این مقبره بازگشته است؟ (ویراستار)

که در بین آنان عالمان مذهبی و اشخاص ثروتمند دیده می‌شوند. اما آن‌ها به سختی تحت فشار و تعقیب‌اند.
نهاروند با منطقه‌ی یهودی‌نشین که ۴۰۰۰ خانواده در آن زندگی می‌کنند به فاصله‌ی دو روز راه از آن‌جا قرار دارد.
تا ملاحد[1] چهار روز راه فاصله است. این سرزمین کوهستانی مسکن قوم ملاحده از نژاد عرب است که اسلام را قبول ندارند و شیخی از میان خود را به رهبری انتخاب کرده‌اند. چهار منطقه‌ی یهودی‌نشین دارد که مثل همسایگان خود مستقل از حکومت ایران زندگی می‌کنند و به اتفاق یکدیگر با آنان می‌جنگند، و برای غارت به شهرها شبیخون می‌زنند، در حالی که هیچ‌کس قدرت جنگیدن با آن‌ها را ندارد چون خانه‌های خود را در کوه‌های مرتفع ساخته‌اند. در میان یهودیان این منطقه عالمان مذهبی نیز زندگی می‌کنند ولی تحت فرمان روحانی بزرگ در بابل‌اند.
از آن‌جا تا حمدیه پنج روز راه است. منطقه‌ی یهودی نشین آن از ۲۵۰۰۰ یهودی تشکیل شده و در کوه‌های هفتان[2] در مرز تیسفون قرار دارد.

1. Malehet.

۲. سلسله جبال Karduch نیز نامیده می‌شود.

از آن‌جا تا گیلان در ایران ۲۵ روز راه است. بیش از صد منطقه‌ی یهودی‌نشین دارد. آن‌ها از نسل اولین یهودیان تبعیدی‌اند که شلمنصر[1] آن‌ها را به این منطقه راند. به زبان آرامی صحبت می‌کنند. عالم مذهبی در میان آن‌ها زیاد است. آن‌ها تحت حکومت پادشاه ایران‌اند و مانند سایر یهودیان تحت فرمان امپراطوری باید مالیات سالانه بپردازند. حاکم هر منطقه که نماینده پادشاه است مالیات‌ها را جمع‌آوری می‌کند. مالیات برای هر نفر از سن پانزده سالگی یک سکه‌ی طلای امیری معادل ۱/۵ سکه‌ی طلای مارابدی[2] است.

پانزده سال پیش مردی به نام داوود الرویی اهل حمدیه علیه پادشاه ایران قیام کرد. او نزد ربانی بزرگ و الی، رییس دبیرستان گاون یعقوب در بغداد، درس خواند و نه تنها قوانین دین موسی و متعلقات آن، از جمله کتاب مقدس و تلمود را آموخت، بل‌که به علوم غیردینی نیز پرداخت. عربی را به خوبی می‌نوشت و صحبت می‌کرد. هم ادبیات کلاسیک عرب را به خوبی می‌دانست و هم نوشته‌های بسیار مشکل و پیچیده، که اغلب اعراب از درک آن‌ها عاجز بودند، برای الرویی

۱. دوم پادشاهان ۱۷، ۳ و ۱۸، ۹.

2. Marabedi.

قابل فهم و آسان بود. او در این فکر بود که یهودیان هفتان را علیه ملت‌های دیگر وادار به جنگ کند تا سرانجام اورشلیم را بگیرند. با انواع تردستی‌ها و ترفندهایی که به کار می‌برد و نشانه‌هایی که از خود می‌داد، سعی داشت مردم را متقاعد کند که خداوند او را فرستاده تا یهودیان را از یوغ ملت‌های دیگر رها کند و به اورشلیم بازگرداند.

همان طور که می‌دانیم عده‌ای به او ایمان آوردند، حتی عده‌ای او را «منجی ما» خطاب می‌کردند. وقتی پادشاه ایران از این واقعه خبردار شد، او را به نزد خود خواند. داوود بدون وحشت فرمان او را پذیرفت. پادشاه از او پرسید، آیا او پادشاه یهودیان است و هنگامی که الرویی جواب داد بله دستور داد او را بگیرند و به زندانی بیاندازند که مخصوص زندانیانی است که به حبس ابد محکوم شده‌اند. این زندان در طبرستان در کنار رودخانه‌ی بزرگ و معروف اوزون است. سه روز بعد از دستگیری، هنگامی که پادشاه با مشاوران خود مشغول شور بودند که چه مجازاتی برای کسی که علیه شاه قیام کرده است در نظر بگیرند، ناگهان داوود که خود را بدون آن که کسی بفهمد از زندان آزاد کرده بود، در مقابل آن‌ها ایستاد. پادشاه پرسید چه

کس غل و زنجیر تو را باز کرد؟ داوود جواب داد، فقط دانش و هوش و تدبیر خودم، من نه از تو وحشت دارم و نه از خدمت کارانت. پادشاه دستور داد فوری او را دستگیر کنند ولی خدمت کاران با اطمینان گفتند او را نمی بینند و فقط صدای او را می شنوند. دانش داوود پادشاه را غافلگیر و متعجب ساخت. اما داوود رو به او کرد و گفت : من به راه خود می روم! پادشاه با مشاوران و خدمت کاران خود تا کنار رودخانه او را تعقیب کردند. داوود که به کنار رودخانه رسیده بود، دستمالی را روی آب پهن کرد. دستمال برای او به پل تبدیل شد و از روی آن گذشت. خدمت کاران پادشاه سوار بر زورق به دنبال او رفتند اما نمی توانستند به او برسند. آن ها اقرار کردند که ساحری مثل او دیگر وجود ندارد. با کمک خدایی که او خود را بنده و خدمت گزار او می دانست راه بیست روزه را در عرض چند ساعت پشت سر گذارد و همان روز به عمدیه رسید و ماجرا را برای کسانی که حیرت زده او را نگاه می کردند، تعریف کرد.

و اما پادشاه ایران وضعیت را به اطلاع خلیفه ی بغداد، امیرالمؤمنین رساند و در انتها تهدید کرد که اگر ربانی بزرگ و رییس مدرسه مانع کارهای الرویی نشوند،

تمام یهودیان امپراطوری خود را گردن خواهد زد. یهودیان ایران دچار وضعیت غم‌باری شدند. آن‌ها نیز دست به دامن ربانی بزرگ وسران مناطق یهودی نشین بغداد شدند، که مانع داوود شوند تا خون این همه افراد بی‌گناه ریخته نشود. سرانجام نه این اعتقاد و استدلال که هنوز زمان رهایی فرانرسیده است و هنوز قدرت کافی برای پیروزی ندارند داوود را از تصمیم خود بازداشت و نه تذکرات تهدیدآمیز آن‌ها، نه اخطار های زاخاهی رهبر یهودیان موصل و یوسف برهان الفلخ که یهودیان ایران از آنان نیز کمک خواسته بودند. داوود از افکار شرورانه‌ی خود دست بر نمی‌داشت. در این زمان یک شاه‌زاده‌ی ترک به نام زین‌الدین، حاکم شهر و خادم مخلص پادشاه دست به کار شد. پدرزن داوود را نزد خود طلبید و به او وعده داد اگر داوود را مخفیانه از بین ببرد ده هزار سکه‌ی طلا پاداش خواهد گرفت. همین طور هم شد. او داود را در رختخواب، وقتی‌که در خواب عمیق بود، کشت. علی رغم کشته شدن داوود خشم پادشاه ایران نسبت به یهودیان ازبین نرفت، مجبورشدند از ربانی بزرگ کمک بخواهند. او به نزد شاه آمد و برای همکیشان خود که جان‌شان در خطر بود وساطت کرد. پس از آن که ۱۰۰ قنطار

طلا به خزانه ی شاهی تحویل داد پادشاه نرم شد. حالا دوباره آرامش به کشور بازگشته و خشم سلطان مدت هاست فراموش شده است[۱].

از این رشته کوه‌ها تا شهر بزرگ همدان، پایتخت مادها، ده روز راه است. در این شهر پنجاه هزار خانواده ی یهودی زندگی می‌کنند. در برابر یکی از کنیسه ها مردخای و استر دفن شده اند.

از همدان تا طبرستان در کنار رود اوزن، چهار روز راه است. در این جا چهار هزار خانواده ی یهودی زندگی می کند.

پس از یک سفر هفت روزه از همدان به اصفهان می‌رسیم، شهر بزرگی که مقر حکومت و فاصله دو سر آن سه مایل است. تقریباً ۱۵۰۰۰ خانواده ی یهودی در این شهر زندگی می‌کنند. سرشلوم[۲] که از طرف ربانی بزرگ به ریاست تمام مناطق یهودی نشین ایران انتخاب شده، یک خاخام مذهبی است.

تا شیراز، شهر مستحکم فارس، چهار روز راه است. در این شهر ۱۰۰۰۰ خانواده ی یهودی ساکن اند.

۱ . داوود الرویی تنها شخصیت تاریخی نیست که در قصه‌های مردم با قدرتی اسرارآمیز و افسانه‌ای، در موارد لازم، جلوه می کند. (ویراستار)

2. Sar Schalom.

پس از طی هفت روز راه از آن‌جا به خیوه می‌رسیم، یک شهر بزرگ تجاری بر ساحل رود جیحون که مردم از تمام نقاط امپراطوری به آن‌جا می‌آیند و یک منطقه‌ی یهودی‌نشین متشکل از ۸۰۰۰ خانواده دارد. این سرزمین بسیار وسیع است.

در سمرقند، شهر بزرگی که از فارس پنج روز راه فاصله دارد و در مرز امپراطوری قرار گرفته، ۵۰۰۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند و شاه‌زاده، رابی عبادیه[1] در رأس آنان است. ولی در میان این خانواده‌ها حکما و افراد ثروتمند، بسیار است.

از سمرقند تا تبت[2] که در جنگل‌های آن حیوانات نافه‌دار زندگی می‌کنند، چهار روز راه است.

از تبت تا رشته کوه‌های قزوین[3] که تا کناره‌ی رود اوزون کشیده شده، ۲۶ روز راه است. مردمی که در ایران سکونت دارند با اطمینان می‌گویند که ساکنین شهرهای اطراف نیشابور از چهار قبیله‌اند: قبیله‌های دن، زبولون، آشر و نفتالی. این قبایل اولین تبعیدیانی بودند که شلمنصر آن‌ها را تبعید کرد. آن طور که نوشته‌اند: «و او قوم اسرائیل را به آشور راند و آن‌ها را در خالوخ، خابور، بر ساحل رود ازون و شهرهای

1. Obadjah. 2. Tübet. 3. Cazwin.

منطقه‌ی مداین ساکن کرد»[1]. عبور از سرزمین این قبایل بیست و یک روز طول می‌کشد. شهرها و قلاع مستحکم آن‌ها برروی رشته کوهی است که رودخانه‌ی جیحون راه ورود به آن را از یک طرف کاملاً بسته است. هیچ قدرت بیگانه‌ای بر آن‌ها حکومت نمی‌کند و فرمانروای آن یک شاه‌زاده‌ی یهودی است به نام رابی یوسف امرخه ها ـ لوی[2].

در میان این اقوام، عالمان مذهبی نیز دیده می‌شوند. کار آن‌ها کشاورزی است و اغلب برای جنگ در امتداد کویر به کوش نقل مکان می‌کنند. متحد این قبایل، کافران صحرانشین تورس‌اند. آن‌ها باد پرست‌اند، نان نمی‌خورند، شراب نمی‌نوشند و فقط از گوشت خام تغذیه می‌کنند، نجس یا پاک بودن آن فرقی ندارد. آن‌ها بینی ندارند، بل‌که از دو سوراخ که به جای آن است نفس می‌کشند. با یهودیان در صلح زندگی می‌کنند و با آن‌ها دوست‌اند. پانزده سال پیش با قدرت تمام به ایران حمله کردند و ری را گرفتند. همه را از لبه‌ی تیز

۱. دوم پادشاهان ۱۷، ۶ و ۱۸، ۱۱. توجه به این نکته حائز اهمیت است که آمار رابی بنیامین از جمعیت یهود ساکن شام و فلسطین بسیار اندک است ولی هر چه به ایران و خراسان نزدیک‌تر می‌شود. شمار خانوار یهودیان فزونی می‌گیرد تا جایی که حاکم‌نشین‌های مستقل و موازی قدرت مرکزی دارند. (ویراستار)

2. Amarkala ha-levi.

شمشیر گذراندند و با غنایم بسیار دوباره به سرزمین خود برگشتند. سالیان دراز بود که چنین حادثه‌ای در ایران روی نداده بود. وقتی این خبر به پادشاه رسید، از شدت خشم بدون در نظر گرفتن هیچ خطری قسم خورد آن‌ها را نابود کند. تمام سپاه خود را جمع کرد و در جست‌وجوی راهنمایی بود که راه را به آن‌ها نشان دهد. مردی که از همان قبیله کفار تورس بود، حاضر شد این کار را انجام دهد. پادشاه وعده داد که اگر به قول خود عمل کند، ثروت زیادی به او خواهد داد و از او پرسید : برای گذشتن از این صحرای بزرگ چه قدر آذوقه لازم است؟ مرد جواب داد : برای رسیدن به آن جا پانزده روز در راه خواهید بود و در این فاصله هیچ چیز در سر راه خود پیدا نمی‌کنید، بنابراین باید برای این مدت آب و آذوقه همراه داشته باشید. طبق گفته‌ی راهنما عمل کردند. پانزده روز تمام شد ولی هنوز هیچ چیز دیده نمی‌شد، سربازان و چهارپایان به تدریج ازگرسنگی و تشنگی تلف می‌شدند. پادشاه راهنما را صدا زد و پرسید : پس چه شد آن قولت که دشمن را به ما نشان می‌دهی؟ مرد گفت که احتمالاً راه را گم کرده است. پادشاه خشمگین شد و دستور داد آن مرد فریب‌کار را سر ببرند. اما به سپاه

خود فرمان داد هر کس غذای خود را نصف کند و پس از آن که سیزده روز دیگر راه رفته و در این مدت چهار پایان را سر می‌بریدند، سرانجام درست در مراسم هفته ی مقدس به منطقه یهودی نشین کوه های نیشابور رسیدند. آن ها در یک بیشه و کنار چشمه های این طرف رودخانه ی اوزن اردو زدند. از میوه های نورس درختان تا می‌توانستند خوردند و بسیاری را نیز از بین بردند، اما هنوز هیچ کس در آن جا دیده نمی‌شد، در حالی که شهرها و قلعه های روی کوه کاملاً معلوم بودند. همان موقع شاه دستور داد دو تن از خدمت کاران اش، با قایق و یا شنا کنان از رودخانه بگذرند و برای او خبر بیاورند که چه کسانی در شهرها و قلعه های روی کوه زندگی می‌کنند. دو مأمور پس از جست وجوی طولانی پل بزرگی را پیدا کردند با سه برج و یک دروازه که در آن لحظه بسته بود و در ساحل آن سوی رودخانه شهر بزرگی را در مقابل خود دیدند. با شنیدن صدای فریاد آن ها مردی جلو آمد و پرسید که کیستند و چه می‌خواهند؟ از آن جا که زبان شان برای یکدیگر ناآشنا بود، یهودیان مترجمی را صدا زدند و با کمک او فهمیدند که آن دو تحت حکومت پادشاه ایران اند و از طرف او آمده اند که بپرسند چه کسانی در این جا

زندگی می‌کنند وتحت فرمانروایی کیستند؟ آن‌ها جواب دادند، یهودی‌اند، نه زیر فرمان پادشاه‌اند و نه شاه زاده‌ای از اقوام دیگر. آن دو نفر درباره‌ی کفار، در اصل درباره‌ی غُزها از قبیله‌ی کفار پرسیدند. یهودیان گفتند که کفار با آن ها دوست و متحدند و اگر کسی بخواهد به آن ها صدمه بزند، مثل این است که به یهودیان صدمه زده است[1]. این خبر شاه ایران را به وحشت انداخت. روز بعد یهودیان به او اعلام جنگ دادند. پادشاه جواب داد: من برای جنگ با شما به این جا نیامده‌ام، بل‌که آمده‌ام تا با دشمن خود کفارالتور بجنگم. با این حال اگر شما بخواهید با من بجنگید، من هم با کشتن تمام همکیشان شما در سرزمین خود از شما انتقام خواهم گرفت. شاه ادامه داد: من می‌دانم که در این جا از شما شکست خواهم خورد به خصوص این که سپاهیان من از گرسنگی و تشنگی ضعیف و ناتوان شده‌اند و سختی‌های این صحرای بزرگ آن‌ها را از پای درآورده است. من انتظار دارم شما محبت خود را به من نشان دهید اول این که با من نجنگید،

۱. این مطالب در تواریخ رسمی و سنتی دیده نمی‌شود و هر چند به شدت بوی افسانه از آن بلند است، اما در عین حال از کثرت تجمع‌های قدرتمند یهود در ایران و در سده‌های آغازین طلوع اسلام خبر می‌دهد. (ویراستار)

دوم این که در جنگ با کفار برای من اسلحه بفرستید. اما مهم‌تر از همه این که با دادن غذا و وسایل مورد نیاز به من و سپاهیانم، ما را حمایت کنید. یهودیان با یکدیگر مشورت کردند و تصمیم گرفتند به خاطر برادران یهود خود در ایران به خواسته‌های پادشاه سلجوقی عمل کنند. آن‌ها دروازه‌ها را باز کردند، شاه و سپاهیان‌اش با احترام وارد شهر شدند و یهودیان پانزده روز تمام از آنان پذیرایی کردند. در این فاصله موضوع را مخفیانه به متحدین صحرانشین خود خبر دادند و آن‌ها با نیرویی عظیم حرکت کردند و تمام راه‌های عبور را بستند. وقتی پادشاه ایران وارد جنگ شد، دشمن او را محاصره کرد و به سختی شکست داد. قسمت زیادی از سپاه ایران کشته شدند و شاه با اندک سپاه باقی مانده عقب‌نشینی کرد.

یکی از جنگ‌جویان سپاه ایران یک یهودی را به نام موشه با حرف‌های خود فریب داد و به ایران برد و به عنوان خدمت‌کار نزد خود نگاه داشت. یک روز که در حضور پادشاه مسابقه‌ی تیراندازی برپا کرده بودند، موشه به عنوان به‌ترین تیرانداز انتخاب شد. پادشاه با کمک مترجم از او پرسید که اهل کجاست و موشه آن چه را بر او گذشته بود تعریف کرد و گفت که چه‌گونه

آن سوار جنگ‌جو او را فریب داده است. سلطان فوراً آزادی‌اش را به او بازگرداند، دستور داد لباسی از ابریشم بر تن او کنند و هدایای فراوان به او داد. در ضمن پیشنهاد کرد که اگر دین اسلام را بپذیرد، ثروت زیاد و یک مقام عالی در دربار به او می‌دهد. اما آن مرد پیشنهاد شاد را رد کرد و گفت: «پادشاه و سرورم، نمی‌توانم این کار را انجام دهم» سلطان او را نزد سرشلوم، خاخام اصفهان فرستاد و او دختر خود را به ازدواج آن مرد درآورد. این حادثه را شخص رابی موشه برایم تعریف کرد.

از آن جا به خوزستان برگشتم که در ساحل شط العرب است. از خوزستان از طریق رودخانه‌ای که به دریای هند[1] می‌ریزد، به جزیره‌ای به نام قشم می‌رسیم. طول این جزیره را در عرض شش روز می‌شود پیمود. ولی زمین کشاورزی ندارد. هیچ رودخانه‌ای درتمام جزیره دیده نمی‌شود، فقط یک چشمه هست و به همین دلیل مردم این جزیره مجبورند از آب باران برای نوشیدن استفاده کنند. تاجران هندی کالاهای خود را مثل ادویه جات برای فروش به این جا می‌آورند تجار جزایر دیگر و همچنین تاجران بابل، یمن و ایران نیز کالاهایی مثل

۱. به خلیج فارس می‌ریزد.

ابریشم، ارغوان، کتان، پشم، گندم، جو، انواع کالاهای دیگر و همچنین انواع حبوبات را با خود به جزیره می‌آورند و در معاملات پایاپای به فروش می‌رسانند. بومیان جزیره نیز از راه دلالی و واسطه‌گری میان تجار زندگی خود را تأمین می‌کنند. در جزیره ی قشم پانصد خانواده یهود زندگی می‌کنند.

پس از یک سفر ده روزه ی دریایی به قدیف[1] می‌رسیم. در این شهر پنج هزار خانواده‌ی یهودی زندگی می کنند. کار مردم این منطقه صید مروارید است. در بیست و چهارم نیسان[2] هر سال باران می‌بارد، قطرات باران داخل صدف‌هایی می‌ریزد که در سطح آب شنا می‌کنند، در نتیجه صدف‌ها بسته می‌شوند و به کف دریا می‌افتند. در نیمه‌ی ماه تیشری[3] صیادان به زیر آب می‌روند و صدف‌ها را از کف دریا جمع می‌کنند، آن‌ها را در برابر آفتاب می‌گذارند. صدف‌ها بر اثر تابش آفتاب خشک می‌شوند و ترک برمی‌دارند. آن وقت مرواریدها را از داخل آن‌ها بیرون می‌آورند. امور تجاری این کار را که حقوق آن متعلق به حاکم است، یک کارمند یهودی اداره می‌کند.

1. Cathip.

۲ . مطابق با ماه آوریل. ۳ . مطابق با ماه اکتبر.

از آن جا تا کولام[1] هفت روز است. از این شهر منطقه ی امپراطوری آفتاب پرستان که از کوش آمده اند، شروع می شود. مردم این شهر سیاه پوست اند، در علم نجوم وطالع بینی مهارت دارند و درتجارت بسیار امین ودرست کارند. اگر یک تاجر غریبه وارد بندر آن ها شود سه دفتردار دربار، پیش آن ها می روند، نام شان را یادداشت می کنند و آن ها را با خود نزد شاه می برند. پادشاه امنیت دارایی های شان را، که بدون نگهبان رها کرده اند، ازهمه نظر تضمین می کند. در یک مغازه، کارمندی نشسته است که تمام اجناس گم شده را تحویل می گیرد و اگر صاحب جنس نشانی دقیق آن را داد، جنس را به او پس می دهد. این کار در سراسر امپراطوری یک رسم است. در تمام طول تابستان از عید پاک تا جشن سال نو[2] هوا به شدت گرم است. شب ها برای کار از خانه بیرون می روند و ساعت سه بعد از نیمه شب به خانه های شان برمی گردند. همه ی چراغ های شهر در شب روشن است و مردم در زیر این نور کار می کنند، چون کار در گرمای روز غیر ممکن است.

در این منطقه فلفل به عمل می آید. کشتزارها در بیرون

1. Kulam.

۲. از آوریل تا اکتبر.

شهرند. هر یک از ساکنین صاحب یک باغ است. درختان کوتاه‌اند، فلفل روی بوته مثل برف سفید است، اما وقتی آن‌ها را می‌چینند داخل حوضچه‌های آب داغ می‌ریزند و بعد جلوی آفتاب پهن می‌کنند تا خشک شود. رنگ فلفل پس از خشک شدن سیاه می‌شود و می‌توان مدت‌ها آن را نگاه داشت بدون آن که خراب شود. دارچین و انواع مختلف ادویه نیز در این جا یافت می‌شود. در این جا مردگان را دفن نمی‌کنند، بل که با ادویه آن را مومیایی می‌کنند، بعد جسد را روی یک نیمکت می‌گذارند و با پارچه روی آن را می‌پوشانند. همه با اجساد خویشاوندان خود به همین طریق عمل می‌کنند و چون جسدها به این روش خشک می‌شوند سال‌ها به همان شکل مثل یک آدم زنده باقی می‌مانند و هر کس می‌تواند تا سالیان دراز والدین و یا اقوام خود را شناسایی کند.

مردم این سرزمین خورشید را می‌پرستند. معبد آن‌ها در فاصله ۱/۵ مایل از شهر قرار دارد. هر صبح، قبل از طلوع آفتاب به آن جا می‌روند. در هر معبد یک صورت از خورشید، مجهز به یک وسیله‌ی جادویی هست که هر وقت خورشید طلوع می‌کند، آن صورت با صدای بلندی برمی‌گردد. آن‌گاه همه‌ی مردم، زن و

مرد، آتشدان خود را برمی‌دارند و با مواد دود کردنی، خورشید را دود می‌دهند. عجب رفتار احمقانه‌ای! میان این‌ها فقط ۱۰۰ خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند[۱]. یهودیان این منطقه نیز مثل سایر مردم سیاه‌پوست‌اند. آن‌ها یهودیان خوب و متدین‌اند، کتاب‌های موسی و پیامبران را به خوبی می‌دانند ولی از تلمود و هَلَخَه[۲] شناخت زیادی ندارند.

بعد از طی ۲۲ روز راه بر روی دریا به خنراج[۳] می رسیم که ساکنین آن دروزیان نامیده می‌شوند و آتش پرست‌اند. ساکنین یهودی این شهر ۲۳۰۰ خانواده‌اند. در بتکده‌های خود کاهن دارند، این کاهنان ساحران زبردستی‌اند و نظیر آن‌ها در سراسر کشور پیدا نمی شود. در مقابل محراب هر معبد گودال عمیقی است که آتش داخل آن همیشه روشن است و به آن الاهوتا می گویند. آن‌ها فرزندان خود را قربانی می‌کنند و گاهی نیز جسد را داخل آتش می‌اندازند تا بسوزد[۴]. بعضی

۱. در متن آلمانی ۱۰۰/۰۰۰ خانواده‌ی یهودی آمده است. بی‌شک چنین تجمعی به ویژه با توجه به قید «فقط» ناسازگار است. (ویراستار)

2. Halacha. 3. Chenerag.

۴. این‌که رابی بنیامین، در سراسر سو زمین ایران، به هیچ زردشتی برنمی‌خورد، از دین زردشت و زردشتیان و اوستا و آتشکده نام نمی‌برد، در حالی که به دیگر باورهای حتی خرافی نیز اشاره دارد، محل تأمل بسیار است و بیش‌تر معلوم می کند که دین و کتاب زردشتیان را قرن‌ها پس از اسلام ساخته‌اند. (ویراستار)

از شخصیت های ممتاز شهر نذر می‌کنند که در زمان حیات، خود را آتش بزنند. وقتی خانواده و اقوام خود را از این پیمان باخبر می‌کنند. در جواب به او می‌گویند: به سلامت، تندرست باشی. در روز اجرای پیمان، جشن بزرگی برپا می‌کنند و به همه غذا می‌دهند، سپس قربانی، اگر ثروتمند باشد با اسب و اگر فقیر باشد پیاده به سمت قربانگاه حرکت می‌کند وخویشاوندان اش نیز همراه او می‌روند وقتی به آن جا رسیدند، قربانی خود را به شعله های حریص آتش می‌سپارد. در همین حال کسانی که دور او ایستاده‌اند، رقص و پای کوبی را شروع می‌کنند و با صدای بلند آواز می‌خوانند و آن قدر ادامه می‌دهند تا قربانی به زغال بدل می‌شود. بعد از سه روز دو تن از کاهنان برجسته به خانه ی او می‌روند و به بازماندگان اش می‌گویند : خانه را برای پذیرایی از پدرتان آماده کنید، زیرا او امروز در این جا ظاهر می‌شود تا آخرین خواسته های خود را به شما بگوید! دو شاهد از شهر بیاورید و ببینید! شیطان در قالب مرده ظاهر می‌شود. همسر و فرزندان از حال و وضع قربانی در آن دنیا می‌پرسند. او جواب می‌دهد : من رفته ام پیش دوستانم، اما تا وقتی که قرض هایم را به خدمت کاران و همسایگان نپردازم در میان آن ها

پذیرفته نمی‌شوم. آن وقت وصیت نامه خود را تنظیم، ثروت خود را بین فرزندان اش تقسیم وسفارش می کند هر چه را که به دیگران بدهکار است بپردازند و طلب های او را بگیرند. دو شاهد آن چه را که او می گوید می‌نویسند، سپس او می‌رود و دیگر هرگز ظاهر نمی‌شود. کاهنان با چنین دروغ و ترفند و چشم بندی فریب کارانه موقعیت خود را محکم می‌کنند و به این ترتیب می گویند نظیر آن ها در دنیا وجود ندارد.

از آن جا تا چین چهل روز راه است. این کشور در دورترین نقطه ی شرق قرار گرفته. مردم می گویند راه چین در اقیانوس از کنار دریای یخ می گذرد. ستاره ی اُریونِ منظومه جبّار فرمانروای این دریاست. اگر به دستور او دریا طوفانی شود، این طوفان آن قدر شدید است که اگر یک کشتی در اقیانوس باشد هیچ ناخدایی نمی‌تواند آن را کنترل کند وکشتی به دریای یخ می افتد و از حرکت بازمی‌ماند. سرنشینان کشتی تا وقتی زنده می‌مانند که چیزی برای خوردن داشته باشند و بعد از آن همگی از گرسنگی می میرند. تا به حال کشتی های زیادی به این وضع دچار شده اند و از بین رفته اند. اما سرانجام دانش بشر در این جا نیز پیروز شد و وسیله ای یافت که بتواند از این محل خطرناک جان

سالم به در ببرد. این وسیله، پوست گاو بود. حال اگر اقیانوس طوفانی می‌شد و کشتی به دریای یخ پرت می‌شد. سرنشین کشتی یک چاقو برمی‌داشت و به داخل پوست گاو می‌رفت و آن را از داخل می‌دوخت تا آب وارد آن نشود و خود را روی یخ ها می‌انداخت. آن وقت عقابی که به آن سیمرغ می‌گفتند با این تصور که یک چهارپا آن جاست پایین می‌آمد و طعمه را می‌گرفت و با خود به خشکی می‌برد و در یک دره یا بر روی یک کوه فرود می‌آمد، وقتی می‌خواست طعمه را بخورد، آن شخص با مهارت به کمک کاردی که در دست داشت، سیمرغ را می‌کشت و از پوست بیرون می‌آمد و آن قدر می‌رفت تا به جایی برسد. خیلی از آدم ها به این طریق نجات پیدا کرده اند[1].

از آن جا تا جین گوله[2] ۱۵ روز راه دریایی است. در جین گوله یک هزار خانواده ی یهودی زندگی می‌کنند. از آن جا پس از یک سفر هفده روزه ی دریایی به خولان[3] می‌رسیم. اما در آن جا هیچ یهودی دیده نمی‌شود.

۱ . بی‌شک تمام این مطالب افسانه است. یادداشت های بنیامین درباره نقاطی که خود ندیده از قصه های رایجی انباشته است، که بیان و باور آن، به زمان او عادی بود. (ویراستار)

2. Gingoleh. 3. Khulan.

پس از ۱۲ روز راه دریایی به سبید[1] می‌رسیم. تعداد خانواده‌های یهودی در این شهر خیلی کم است.

از سبید پس از هشت روز راه به هند میانه می‌رسیم. عدن[2] که در کتاب مقدس با عنوان «عدن تلوزار» آمده، کشوری است که از میان کوه‌ها می‌گذرد. در این منطقه یهودیان بسیاری زندگی می‌کنند. این یهودیان زیر قید هیچ ملتی نیستند و برای خود شهرها و قلعه‌هایی بر روی قله‌های کوه‌ها ساخته‌اند. آن‌ها به سرزمین ماتوم[3] حمله می‌کنند که نام دیگر آن نوبین[4] است و مسیحیان بر آن حکومت می‌کنند. بعد از حمله اموال مردم شهر را غارت می‌کنند و به سرزمین خود که نفوذ به آن برای دیگران غیرممکن است، برمی‌گردند. اکثریت یهودیان عدن از ایران و مصر آمده‌اند.

از عدن تا آسوان بیست روز راه است. راهی که به این شهر می‌رود از صحرای سبا در امتداد رودخانه‌ی پیشون[5] می‌گذرد. این رودخانه از سرزمین کوش سرچشمه می‌گیرد که پادشاهی به نام سلطان الحبش

1. Sebid.

۲. Aden، دوم پادشاهان، ۱۹، ۱۲ و اشعیا، ۳۷، ۱۲.

3. Maatum.

۴. سرزمینی در شمال آفریقا است.

۵. Pischon، نام دیگر نیل است.

بر آن حکومت می‌کند. بعضی از قبایل سرزمین کوش مثل حیوانات زندگی می‌کنند. از علف هایی که بر ساحل رود پیشون و یا در دشت ها می‌روید، تغذیه می‌کنند، لباس بر تن ندارند و با خواهران خود و یا هر کس دیگر روابط جنسی دارند. وقتی مردم آسوان برای دزدی به کوش حمله می‌کنند، با خود نان، گندم، کشمش و انجیر می‌آورند و با این خوراکی های خوشمزه آنان را فریب می‌دهند، اسیر می‌کنند و با خود به قاهره[1] و سایر شهرهای ثروتمند می‌برند و به عنوان برده می‌فروشند. این ها همان بردگان سیاه اند.

پس از یک سفر ۱۲ روزه از آسوان به خالوَه[2] می‌رسیم. سیصد خانواده ی یهودی در این شهر زندگی می‌کنند. از آن‌جا با کاروان پس از پنجاه روز عبور از کویر صحرا به سرزمین ساویلا[3] در منطقه ی غنا می‌رسیم، نام این سرزمین درکتاب مقدس حاویله[4] است. کوه های شنی این کویر برای مسافران خیلی خطرناک و اغلب باعث مرگ آن‌ها می‌شود. در زمان طوفان ممکن است مسافران در زیر شن‌هایی که در اثر طوفان به هر طرف می‌روند مدفون شوند. اما کسانی که به این

1. Caïro. 2. Chaluah. 3. Chavila.

۴. پیدایش، ۱۰، ۷.

خطرات توجه نمی‌کنند و به ساویلا می‌روند از آن‌جا با خود آهن، برنز، گندم، انواع میوه‌های درختی، حبوبات و نمک و همچنین طلا و سنگ‌های قیمتی می‌آورند. در سرزمین کوش نیز که الحبش[1] نامیده می‌شود و در غربی‌ترین نقطه واقع است. وضع به همین نحو است.

از خالوه تا شهر کوتز[2] در مرز کشور مصر که سی هزار خانواده‌ی یهودی در آن زندگی می‌کنند، بیست و یک روز راه است.

تا فیوم[3] پنج روز راه است. بیست خانواده‌ی یهودی در این شهر سکونت دارند و در کتاب مقدس با نام پی‌توم[4] آمده است. امروز نیز هنوز آثاری از بناهایی که پیشینیان ما در این شهر ساخته‌اند دیده می‌شود.

از فیوم تا قاهره چهار روز راه است. این شهر خیلی بزرگ که در کنار رود نیل قرار گرفته در کتاب مقدس با نام پیشون[5] آمده و مردم آن را النیل[6] می‌نامند. منطقه‌ی یهودی‌نشین قاهره را یهودیان بابل، منطقه‌ی یهودیان فلسطین را شام و منطقه‌ی یهودیان بابل را

1. Al-Habasch. 2. Kuts. 3. Fajuhm.

۴. Pithom، خروج ۱، ۱۱

5. Pischon. 6. el-nil.

عراق می‌گویند. هر یک از این دو منطقه در خواندن پنج کتاب تورات رسم خاص خود را دارند. بابلی‌ها مثل یهودیان اسپانیا هرهفته یک بخش ازکتاب را می‌خوانند، به طوری که تمام کتاب در عرض یک سال خوانده می‌شود. ولی یهودیان فلسطین هر بخش را به سه قسمت می‌کنند و به این ترتیب هر سه سال یک بار کتاب را دوره می‌کنند. البته در جشن تورات و جشن ظهور[1] رسم بر این است که یهودیان دو منطقه گرد هم جمع می‌شوند، تا با هم و یکصدا عبادت کنند.

رابی ناتانائل، حاکم الحکام، اولین مقام مدرسه ی دینی و رییس تمام مناطق یهودی‌نشین مصر است. او معلم مذهبی، پیش‌نماز و در ضمن خدمت‌کار پادشاه و قصرش در آسوان[2] نزدیک قاهره است. در ضمن این شهر مهم‌ترین شهر اعراب و مقر حکومت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب است[3]. اما ساکنین این شهر به نام یاغی شهرت دارند، چون علیه امیرالمؤمنین خلیفه ی عباسی در بغداد قیام کرده‌اند. بین این دو خلیفه کینه

۱ . جشن تورات در بیست وسوم تیشری وجشن ظهور هرهفته برگزار می‌شود.
2. Zoan
۳ . در متن چنین است. شاید بنیامین برداشت خود از شیعیان و فاطمیان مصر را چنین بیان کرده باشد. (ویراستار)

و حسادت همیشگی وجود دارد. اولی در آسوان نزدیک میرزائیم بر تخت نشسته و دیگری در بغداد[1]. دو بار در سال در میان مردم ظاهر می‌شود، یک بار در روز جشن و یک بار در زمانی که آب نیل بالا می‌آید.

به دور شهر آسوان حصار کشیده شده است ولی قاهره حصار ندارد چون از یک طرف به وسیله‌ی رودخانه غیرقابل نفوذ می‌شود. این شهر بزرگ دارای بازارها و مهمان‌خانه‌های عمومی است و ازطریق آن‌ها بسیاری از یهودیان ثروتمند شده‌اند. در آن‌جا باران نمی‌بارد، هرگز برف و یخ را ندیده‌اند و هوا بسیار گرم است. رودخانه نیل سالی یک بار در ماه الول[2] طغیان می‌کند و این سرزمین را تا مسافت زیادی که عبور از آن پانزده روز طول می‌کشد به زیر آب می‌برد. این آب‌ها تا دو ماه باقی می‌مانند، یعنی تا ماه تیشری، و زمین را سیراب می‌کنند. درجزیره‌ای درمیانه‌ی رودخانه‌ی نیل یک ستون مرمری به ارتفاع دوازده الن از سطح رودخانه بسیار ماهرانه نصب شده است. این ستون حد بالا آمدن آب رودخانه را نشان می‌دهد. اگر آب

۱. با توجه به تاریخ سفر بنیامین به مصر، منظور او فقط می‌تواند دوران عاضد عبدالله، آخرین خلیفه فاطمی مصر باشد. (ویراستار)

2. Elul.

روی ستون را بگیرد بدین معنی است که تمام سرزمین مصر در سطحی که در عرض پانزده روز می‌توان آن را دور زد به زیر آب فرو رفته است. اما اگر آب تا نصف ستون بالا آمده باشد، به این ترتیب، کشور نیز نصف آن مقدار در زیر آب است. مردی هر روز ستون را اندازه می‌گیرد و در آسوان و میرزائیم جار می‌زند: خدا را شکر کنید رودخانه این یا آن قدر بالا آمده است. این کار هر روز انجام می‌شود. اگر آب تا بالای ستون برسد در آن سال در مصر سیل جاری می‌شود. آب رودخانه ی نیل یکباره بالا نمی‌آید بل که به تدریج، به نحوی که پس از پانزده روز تمام کشور را آب فرا می گیرد. مالکین زمین کارگران روزمزد استخدام می‌کنند و در قسمتی از زمین خود گودالی حفر می‌کنند. با بالا آمدن آب رودخانه ماهی‌ها همراه با آب به داخل این گودال‌ها می‌افتند و وقتی آب پایین می‌آید، آن‌ها در گودال‌ها باقی می‌مانند. به این ترتیب مالک زمین نه فقط یک غذای خوب به دست می‌آورد بل که استفاده ی خوبی هم می‌کند، زیرا باقی مانده ی ماهی‌ها را به مغازه داران می‌فروشد و آن‌ها نیز ماهی‌ها را نمکسود و به بازارهای شهرهای دیگر صادر می‌کنند. ماهی‌های رودخانه ی نیل خیلی چرب‌اند به طوری که طبقه ممتاز شهر از

چربی آن ها به عنوان روغن چراغ استفاده می کنند. با وجود چربی زیاد اگر بعد ازخوردن این ماهی بلافاصله از آب رودخانه بنوشیم هیچ ضرر و صدمه ای به انسان نمی زند، می گویند این آب شفابخش است.

وقتی از یک قاهره‌ای دلیل بالا آمدن آب را بپرسی، جواب می دهد : به دلیل بارندگی شدید در قسمت بالا در سرزمین الحبش است، که به آن خاویلا می گویند. آب باران پس از جاری شدن به رودخانه ی نیل می پیوندد و در نتیجه آب نیل زیاد می شود و بالا می آید. اما اگر یک سال آب رودخانه بالا نیاید در آن سال کشت و زرع نخواهد بود و قحطی شروع می شود. کشت در ماه مرخشوان[۱]، پس از آن که آب رودخانه به بستر خود برمی گردد، انجام می شود و برداشت محصول در ماه های مختلف: جو در ماه ادر[۲]، گندم در ماه نیسان. در این ماه گیلاس، فندق، خیار، تمشک، کدو، حبوبات، دانه های روغنی وسبزیجات مثل خُرفه، مارچوبه، انگور جنگلی، کاهو، گشنیز، کلم و هویج و انگور نیز به دست می آید. در این کشور وفور نعمت است. آن ها حوضچه هایی برای آبیاری باغ ها می سازند، از آب رودخانه ها که در مصر فراوان است نیز برای

۱. Marcheschwan ماه نوامبر. ۲. مارس.

آبیاری استفاده می‌کنند. زیرا رودخانه ی نیل درنزدیکی میرزاییم به چهار شعبه تقسیم می‌شود. یکی از شعبه ها ازکنار شهر دمیته[1] می‌گذرد که در کتاب مقدس با نام کفتور[2] آمده است و از آن جا به دریا می‌ریزد. دومی تا شهر روسته[3]، نزدیک اسکندریه می‌رود و از آن جا به دریا می‌ریزد. سومی به سمت آشمون[4] که از شهرهای مهم است، جاری می‌شود و از آن جا به دریا می‌ریزد، چهارمین شعبه از تمام سرزمین مصر می‌گذرد. در سواحل این چهار شعبه نیز مثل ساحل نیل شهرها، دهکده ها و قلعه های زیادی ساخته شده است که هم به آب و هم به خشکی راه دارد. سرزمینی به این بزرگی، پرجمعیتی و پرنعمتی بر روی زمین نیست.

فاصله ی بین شهر قدیم وجدید میرزاییم دو مایل است. شهر قدیم ویران شده است. اما آثاری از دیوارها و ساختمان های آن به جای مانده است. ساختمان انبار ذخیره ی مواد که یوسف - روح اش قرین آرامش - ساخته بود، ستونی که با یک قدرت جادویی بنا شده و نظیر آن در تمام این سرزمین و همچنین سرزمین های

1. Damiette.

۲. Kaphthor، عاموس ۹، ۷.

3. Rosseta. 4. Aschmun.

دیگر پیدا نمی‌شود. این ستون با آهک و سنگ ساخته شده و بسیار محکم است. کنیسه‌ای در خارج شهر که از عهد قدیم به جا مانده و آن را به موسی ـ روحش‌اش قرین آرامش ـ نسبت می‌دهند و پیرمرد سرشناس و فرهیخته‌ای به نام الشیخ ابونصر، خادم این کنیسه است. این بناها هنوز پابرجا مانده‌اند. شهر قدیم میرزاییم حدود سه مایل را دربر می‌گیرد.

از آن جا تا شهر جوشن[1] که امروز به آن بولسیر[2] می‌گویند، هشت مایل است. در این شهر بزرگ سه هزار خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند.

از بولسیر تا ایسکیل عین الشمس[3] که در کتاب مقدس رامسس[4] نامیده شده نصف روز راه است. این شهر امروز ویران است، اما هنوز آثار بناهایی که پیشینیان ما ساخته‌اند به جا مانده است. بناهایی از سنگ و آجر دیده می‌شوند که شبیه برج‌اند.

از عین الشمس تا بوبیج[5] یک روز راه است. در این شهر دویست خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند.

Bulsir.

پیدایش ۴۵، ۱۰ و ۴۶، ۲۸ و ۳۴ و ۴۷، ۲۷ و ۵۰ و خروج ۹، ۲۲

3. Iskīil Ain Al-schems.

۴. پیدایش ۴۷، ۱۱ و خروج، ۱، ۱۱ و ۱۲، ۳۷ و اعداد، ۳۳، ۵-۳.

5. Bubaig.

از بنحه[1] تا شهر مینیت سفیته[2] نیز نصف روز راه است.
در این شهر پانصد خانواده ی یهودی زندگی می کنند.
در شهر سامتی که نصف روز راه از آن جا فاصله دارد، دویست خانواده ی یهودی ساکن اند.
در دمیره به فاصله ی چهار فرسخ از سامتی هفتصد خانواده ی یهودی و در مخاله به فاصله ی پنج روز راه از دمیره، پانصد خانواده ی یهودی زندگی می کنند.
از مخاله تا اسکندریه، شهر زیبا و مستحکمی که اسکندر مقدونی آن را بنا کرد و به همین دلیل به اسکندریه معروف شد، دو روز راه است. خانه ها، قصرها و سایر بناهای این شهر همه به یک نسبت زیباست.
مدرسه ارسطو، معلم اسکندر در بیرون شهر اسکندریه است. ساختمان مدرسه بسیار بزرگ و زیبا است. در فاصله کلاس های درس ستون های مرمری نصب شده است. این مدرسه بیست کلاس دارد، زیرا دانش پژوهان از سراسر دنیا به آن جا می آمده اند تا از دانش ارسطو، فیلسوف بزرگ استفاده کنند. این شهر از روی یک نقشه ی خردمندانه ساخته شده است. مثلاً برای آن که حومه ی شهر را صاف و قابل دید کنند بر روی زمین های گود پل زده اند به طوری که روی پل ها ساختمان

1. Banha. 2. Miniet Sefita.

و زیر آن‌ها خالی است. در نتیجه خیابان‌ها و کوچه های شهر چنان صاف است که می‌توان از یک نقطه ی شهر نقطه ی دیگر، مثلاً از رشیدر[1] تا دهانه ی دریا، به فاصله ربع مایل را دید. اسکله را طوری کار گذاشته اند که تا ربع مایل در دریا پیش می‌رود، در آن‌جا برجی ساخته‌اند و در نوک آن یک آینه ی شیشه‌ای نصب کرده‌اند، نام آن را برج فانوس و به زبان عربی، منار الاسکندریه گذارده‌اند. این آینه رسیدن کشتی را از فاصله‌ای برابر پانزده روز راه نشان می‌دهد. به همین دلیل مردم اسکندریه همیشه مسلح و مجهز با کشتی دشمن رو به‌رو می‌شوند، تفاوتی نمی‌کرد که این کشتی از کجا بیاید، از یونان و یا از سرزمین‌های غربی. با وجود این یک بار مدت‌ها پس از مرگ اسکندر، زمانی که یونان هنوز تحت نفوذ اسکندریه بود، یک کشتی یونانی در این بندر لنگر انداخت. ناخدای کشتی، یک یونانی بود به نام تئودور که به تمام علوم آگاهی داشت. او هدیه‌ای بسیار گران‌بها برای پادشاه مصر آورد. این هدیه از نقره، طلا، ابریشم و ارغوان ساخته شده بود. کشتی او مثل همه ی کشتی‌های تجاری در برابر برج روشنایی لنگر انداخت. ناخدا هر روز نگهبان

1. Raschider.

چراغ روشنایی را به کشتی دعوت می‌کرد و به او و خدمت‌کاران‌اش غذا می‌داد تا این که با یکدیگر دوست شدند به طوری که با هم رفت و آمد پیدا کردند. یک روز ناخدا دستور داد در کشتی غذای مفصلی برای آن‌ها درست کنند و آن قدر به مهمانان خود شراب داد که همه مست شدند. آن وقت به کارگران خود دستور داد آینه ی برج را بشکنند و بعد از این کار شبانه حرکت کرد و رفت. از فردای آن روز کشتی‌های مسیحیان، از کشتی‌های بزرگ گرفته تا قایق به طرف بندر اسکندریه آمدند و دو جزیره‌ی کرت[1] و قبرس[2] را که هنوز نیز زیر نفوذ مسیحیان است، ازمصر جدا کردند مصر دیگر قدرت نداشت در برابر نیروی یونان مقاومت کند.

هنوز هم برج روشنایی راهنمای مسافران کشتی‌ها است. تمام قایق‌هایی که به سمت اسکندریه می‌آیند این برج را در روز از فاصله ی صد مایلی می بینند و شب‌ها نوری که از مشعل روی برج پخش می‌شود، از فاصله ی دور دیده می‌شود. به این ترتیب کشتی‌ها مسیر خود را گم نمی‌کنند. اسکندریه یک بندر تجاری برای همه ی ملت‌هاست. برای ملل مسیحی : ونیز، والنسیا، توسکانا، لومباردی، پوگلیا[3]، آمالفی، سیسیل،

1. Kreata. 2. Cypern. 3. Apulien.

راگوزیا، کوردووا، اسپانیا، روسیه، آلمان، دانمارک، ساکسونیا، گالیسین[1]، انگلستان، هلند، ایرلند، فلاندر، هی ناولت، نرماندی، فرانسه، پوی تون، آینوبورگوند، مدیانا، پرووونس، پیزا، گاسکون، کالابری، آراگونی، جنوا، رمانی، سرزمین خزر، بیزانس، مجارستان، ترانی، بلغارستان، پاریس، سرزمین های اسلاو و ناوارا. ملل غربی : عرب های آندلس، الجزایر، آفریقا و مراکش[2]، سرزمین های خاویله، حبشه، نوبیر، یمن، بابل، سوریه و بالاخره یونان و ترکیه. انواع مختلف ادویه را از هندوستان به این بندر وارد می کنند و به تاجران مسیحی می فروشند. هر ملتی بازارچه ی مخصوص به خود دارد و تجارت در این بندر بسیار پررونق است.

در ساحل دریا قبری است که سنگ آن از مرمر ساخته شده و روی آن تصویر انواع پرنده ها و حیوانات کنده شده وتعدادشان آن قدر زیاد است که هیچ کس نمی تواند آن ها را بشمرد. این تصاویر علائم یک خط قدیمی اند[3]. احتمالاً این قبر متعلق به پادشاهی است که در دوره ی

۱. امپراطوری سابق در شمال غربی اسپانیا.

۲. نام هایی را که در دست نوشته ی موزه ی بریتانیا بود تا آن جا که توانستم، در این جا اضافه کرده ام.

۳. احتمالاً خط هیروگلیف.

قبل از تاریخ یعنی قبل از طوفان نوح زندگی می‌کرده است. طول این قبر پانزده و عرض آن شش وجب است. سه هزار خانواده‌ی یهودی در اسکندریه زندگی می‌کنند. از اسکندریه تا دمیته[1] همان شهر قدیمی کفتور[2] دو روز راه است. در این شهر دویست خانواده‌ی یهودی ساکن‌اند.

از دمیته تا شهر زیمزین[3] یک روز راه است. در آن‌جا یکصد خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند.

به فاصله‌ی نصف روز راه از زیمزین شهر زونبط[4] قرار گرفته. مردم این شهر به کشت دانه‌ی کتان و نخ ریسی مشغول‌اند و آن را صادر می‌کنند.

از زونبط تا منطقه‌ی عیله چهار روز راه است. نام این شهر در کتاب مقدس الیم[5] و متعلق به صحرانشینان عرب است.

پس ازطی دو روز راه به رفیدیم[6] می‌رسیم که یک منطقه عرب‌نشین است و هیچ یهودی در آن ساکن نیست.

از آن‌جا تا کوه سینا دو روز راه است. بر روی قله‌ی آن دیری ساخته شده که متعلق به راهبان سوری

1. Damitte. 2. Caphtor. 3. Simsin. 4. Sunbet.

۵. Elim، خروج، ۱۶، ۱ و اعداد ۲۲، ۹

6. Rephidim.

است. شهر تورسینا در پای این کوه است. زبان مردم این شهر آرامی است و از امپراطوری مصر فرمان برداری می‌کنند. دریای نی، شعبه‌ای از دریای هند به فاصله ی یک روز راه از کوه سینا فاصله دارد.

از آن‌جا به کفتور برگشتم. از کفتور تا تونس، جزیره ای در دریا که کتاب مقدس آن را شانیس[1] می‌نامد، یک روز راه است. در تونس که هنوز هم به امپراطوری مصر تعلق دارد، چهل خانواده یهودی زندگی می‌کنند. امپراطوری مصر به این بزرگی است.

پس از یک سفر بیست روزه‌ی دریایی از تونس به مسینه[2]، شهر مرزی امپراطوری سیسیل در تنگه‌ی لونیر[3] می‌رسیم که کالابریا[4] را از سیسیل جدا می‌کند. در این شهر دویست خانوار یهودی ساکن‌اند. این شهر بسیار زیبا و پر از باغ‌های میوه و پارک است و بندر آباد آن ایستگاه تجمع زایران اورشلیم است.

از این شهر تا بندر پالرمو دو روز راه است. پالرمو شهر بزرگی است که وسعت آن نیم مایل مربع است قصر شاه ویلهلم[5] در آن‌جاست. یک هزار و پانصد

۱. Chanes، اشعیا، ۲۰، ۴.

2. Messina. 3. Lunir. 4. Calabria.

۵. منظور ویلهم دوم (۱۱۸۹-۱۱۶۶) است.

خانواده ی یهودی در آن زندگی می کنند، اما عده ی مسیحیان و عرب ها بیش تر است. چشمه ها و رودخانه های زیادی دارد. در زمین های کشاورزی آن گندم و جو به عمل می آید و باغ های میوه و پارک های آن در تمام سیسیل بی نظیر است. در باغ سلطنتی الحصینه انواع درخت های میوه را می توان یافت و در وسط باغ چشمه ی پرآبی است که آب آن با شدت فوران می کند. دیواری به دور آن کشیده اند و آن را تبدیل به آب انباری کرده اند که عرب ها به آن البحیره می گویند. در این مخزن انواع ماهی ها نگه داری می شود. کشتی تفریحی شاه وهمسران اش که با طلا ونقره تزیین شده، در آن جاست. دراین باغ قصربزرگی نیز ساخته اند که دیوارهای آن نقاشی شده و روکشی از طلا و نقره دارد. کف آن سنگ مرمر است. روی این سنگ ها را با شکل های مختلفی ازجنس طلا ونقره زینت داده اند. چنین بنایی را درهیچ جا نمی توان دید. جزیره ای که عبور از آن شش روز طول می کشد و شهر ثروتمند مسینه در ابتدای آن قرارگرفته، ایالات سیراکوس، کاتانیا، ماسارا، پانتاکئون و تراپانی را دربر می گیرد. در تراپانی مرجان وجود دارد و عرب ها به آن المرجان می گویند. از آن جا تا شهر رم با کشتی سه روز راه است.

از رم تا لوچا[1] از راه خشکی پنج روز و تا وردون[2] که در مسیر آن می‌بایست از وسط کوه‌های ماورین[3] و کوره راه‌های ایتالیا عبور کرد، دوازده روز راه است. وردون، شهری پوشیده از کوه‌ها و تپه‌ها، در مرز آلمان قرار گرفته. مناطق یهودی‌نشین آلمان در شهر های کنار رود راین، مهم‌ترین رودخانه‌ی این کشور قرار دارند. از کلن[4]، پایتخت امپراطوری تا رگنزبورگ در مرز آلمان که کتاب مقدس آن را اشکناز[5] می‌نامد، پانزده روز راه است.

در شهرهای مختلف آلمان: متس، تیون ویل[6] در ساحل رودخانه‌ی مورل[7]، کوبلنز، آندرناخ، بُن، کلن، بینگن، مونستر و وُرنر مناطق یهودی‌نشینی وجود دارد که مردم آن افرادی خیر ونیکوکارند. این گونه قوم اسرائیل در سراسر کشورهای دنیا پراکنده شده‌اند. کسی از اتحاد دوباره‌ی این ملت جلوگیری می‌کند و در دوباره عزت یافتن قوم اسرائیل را همراهی نمی‌کند، خوبی را درک نمی‌کند. اما زمان آن خواهد رسید که خداوند از این رانده شدگان با احترام یاد کند و منتخبان خود را مقامی والا بدهد، آن‌گاه همه می‌گویند من یهودیان را

1. Lucca. 2. Verdun. 3. Maurienn. 4. Köln. 5. Aschkenaz. 6. Thionville. 7. Mosel.

همراهی می‌کنم، من آنان را گرد هم می‌آورم.
عالمان مذهبی و تمامی یهودیان مناطق یهودی‌نشین این شهرها برادران همکیش خود را دوست دارند و به آن‌ها کمک می‌کنند چه دور باشند و چه نزدیک. اگر مهمانی برای‌شان برسد خوش‌حال می‌شوند از او پذیرایی می‌کنند و سعی دارند به او شهامت بدهند و می‌گویند : خوش‌حال باشید برادران، زیرا کمک خداوند ناگهان خواهد رسید و اگر از این بیم نداشتیم که دوره‌ی پایان رنج‌های ما فرا نرسیده است، آن وقت دور هم جمع می‌شدیم. فقط پیش از آن که زمان سرودهای خوش‌بختی فرا رسد و آوای مرغ عشق در تمام کشور شنیده شود، نباید دست به‌کاری بزنیم و آن‌گاه سفیران نجات ظاهر می‌شوند و ندا در می‌دهند. خداوند بزرگ است برای و برای! آمین. آن‌ها دائم با یکدیگر مکاتبه دارند و در فراگیری قوانین موسی جدیت می‌کنند، برای صیون و اورشلیم عزاداری می‌کنند، لباس سیاه می‌پوشند، امید به کرم خداوند دارند و دعا می‌کنند که خداوند برادران آن‌ها را مورد بخشش خود قرار دهد. علاوه بر آن شهرهای آلمان که نام بردیم، شهرهای آستراننربورگ[1]، وورتس بورگ،

۱. احتمالاً همان Aschattenburg است.

مان ترن، پیزنیگاز، بامبورگ و گنزبورگ نیز دارای مناطق یهودی‌نشین‌اند. عالمان مذهبی و اشخاص ثروتمند در میان آنان دیده می‌شوند.

در فاصله‌ای نه چندان دور از آلمان به کشور بومن می‌رسیم که آن را پراگ می‌نامند و آغاز سرحد کشورهای اسلاو است. در این کشور یکصد و شش خانواده‌ی یهودی زندگی می‌کنند. آن‌ها این کشور را کنعان[1] می‌نامند، زیرا ساکنین آن مثل مردم روسیه پسران و دختران خود را به سایر ملت‌ها می‌فروشند. این سرزمین، امپراطوری بزرگی را تشکیل می‌دهد و از دروازه‌ی پراگ تا دروازه‌ی کیف کشیده شده. کیف شهر بزرگی است در انتهای مرز امپراطوری با رشته کوه‌ها و جنگل‌های متنوع. در این جنگل‌ها سمور زندگی می‌کند. زمستان‌های این منطقه بسیار سرد است به طوری که نوک بینی آدم یخ می‌زند. به همین دلیل زمستان‌ها کسی از خانه‌اش بیرون نمی‌آید. امپراطوری روسیه به این بزرگی است.

فرانسه که به آن زرفد[2] می‌گویند، از آلزودو تا پاریس، پایتخت امپراطوری کشیده شده و در عرض شش روز

۱. Kanaan، در عبری به معنای فروشنده نیز آمده است. هوشع، ۱۲، ۷

۲. Zarfath، در منابع قدیمی عبری به کشور فرانسه گفته شده است.

می‌توان از آن عبور کرد. پاریس در کنار رودخانه‌ی سن مقر حکومت شاه لوئی[1] است. در این شهر عالمان مذهبی برجسته‌ای زندگی می‌کنند. آن‌ها شب و روز به امور دین مقدس می‌پردازند، از مسافران به خوبی استقبال می‌کنند و یهودیان را مثل برادران خود می‌دانند. این که خداوند ما و آن‌ها را مورد رحمت خود قرار می‌دهد و به اراده‌ی او وعده‌ای را که داده بود به زودی به انجام خواهد رسید، با این جملات بیان می‌کنند:

«به این ترتیب وجود ابدی، خدای تو، تو را مورد مرحمت خود قرار می‌دهد و از اسارت و زندان نجات می‌دهد، به هر ملتی که تعلق داری و خدایت تو را از آن‌ها جدا و پراکنده کرده، دوباره همه را به دور هم جمع خواهد کرد[2]. آمین، آمین. متبارک باد».

۱. لودویگ هفتم (۸۰-۱۱۳۷)
۲. تثنیه، ۳۰، ۲.

اعلام

آ

آبزالوم : ۴۵
آبکاماس : ۸۸
آدلر، مارکوس : ۱۵، ۱۶
آذریا : ۱۰۸، ۱۱۲
آشر : ۷، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۳۲، ۵۳، ۶۳
آلتدورف، ناگل : ۱۶
آمالک : ۳۰
آمون : ۶۴، ۶۵
آمیته ی نبی : ۸۴
آنتی پاترس : ۵۱
آنتیوخوس : ۶۲
آهارون : ۷۰
آیش هورن : ۲۲

الف

ابرمایر، یاکوب : ۲۱
ابن تئودوروس : ۳۷
ابن میمون : ۲۹
ابن رابی ابراهیم ابن شیزده ای: ۳۵
ابوالکیر : ۳۷
ابی شیل تل : ۳۵
ایشتاین، الف : ۱۴، ۱۵، ۱۷
اخاب : ۶۹
ادریسی : ۲۷
اردشیر شاه : ۱۱۸
ارسطو : ۱۵۰
استر : ۱۲۶
اسکندر مقدونی : ۵۱، ۵۴، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۵۱
اکونوموس ماگنوس : ۵۵
الشیخ ابونصر : ۱۲۹
الیاس پیامبر : ۶۸
امانوئل : ۵۵
اویل مردوک : ۱۱۰

ب

بخت النصر : ۱۰۸، ۱۱۰
بخویاخیم : ۱۱۰
برک ابن ابی نوام : ۸۶
برلینر : ۱۶، ۴۳
بلعم بن : ۹۱
بوعموند یوشی توین باویه : ۶۲
بیرونوموس : ۲۰

پ

پاپ الکساندر : ۴۲، ۴۹
پارشی، (استوری ـ ها) : ۲۱
پتاخیا : ۲۰
پرین، هایل : ۱۷
پی پین : ۴۳

ت

تارکینیوس : ۴۲
توروس : ۶۱
تی توس : ۴۲، ۴۵
تئودور : ۱۵۱

ج

جولیانوس اسپریاکو : ۶۴

چ

چمادبن هدد : ۸۷

خ

خالب : ۸۴
خاناتل : ۴۷
خانانیا : ۱۰۸، ۱۱۲
خونی ها ـ ماگل : ۸۵

د

دان : ۸۶
دانیال : ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰
داورد : ۷۶، ۷۷، ۷۸
داورد الرویی : ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
داورد رئوبن : ۲۴
دوروث، سدر ـ ها : ۱۷
دوک ریموند : ۳۹
دوکوس : ۵۵
دومینوس : ۵۵

ر

رابی آبا : ۶۱، ۱۱۲
رابی آبتالیون : ۵۹
رابی آخیماتز : ۴۸
رابی آدنیل : ۵۲
رابی آشر : ۳۸
رابی آهارون کوئی : ۵۲
رابی ابایر یهودا : ۱۱۲
رابی اباماری ابن رابی اسحاق : ۳۹، ۴۰
رابی ابراهیم : ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۸، ۵۱، ۷۸، ۱۰۲
رابی ابراهیم الکنستانتینوس: ۷۷
رابی ابراهیم بن رابی داود: ۳۸
رابی ابراهیم بن رابی یهودا: ۳۹
رابی ابراهیم منجم : ۸۲
رابی ابراهیم ناربون : ۴۷
رابی ابن بنیستی : ۳۹
رابی ابی جا : ۶۰
رابی اسحاق : ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۵۳، ۶۸، ۸۸، ۸۹، ۹۴، ۹۵
رابی اسحاق بن رابی موشه: ۳۹
رابی اسحاق بن رابی یعقوب: ۳۹
رابی اسحاق مگاس : ۶۰
رابی اسحاق ناپاخا : ۱۰۹
رابی اسرائیل : ۴۹
رابی اسماعیل : ۶۲
رابی افرئیم میزری : ۶۷
رابی اکی با : ۱۱۲
رابی الاذر : ۳۹
رابی الاذر ابن آذرپاه : ۸۵
رابی الاذر ابن آروخ : ۸۵
رابی الاذر ابن صماخ : ۱۰۲
رابی الاذر هاخابر : ۱۰۲
رابی الخنان : ۹۵
رابی الیا : ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱
رابی الیاخیم : ۹۵
رابی الیاکاید : ۶۰
رابی الیاکیم : ۵۹
رابی الیان : ۵۲
رابی الیجا : ۴۹
رابی الیجا تارنتو : ۵۲
رابی الیجا کوهن : ۴۷
رابی الیزر : ۵۳
رابی الیشاه : ۴۷
رابی اولاهار کوهن : ۹۰
رابی اهرون : ۳۸، ۸۳

رابی اهرون کوزپو : ۵۹
رابی اهود : ۹۴
رابی بُستنی : ۹۵
رابی بنیامین : ۳۹
رابی بنیامین ابی رابی شباته: ۴۲
رابی بنیامین بار : ۸۵
رابی بنیامین تودولایی : ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷، ۴۹، ۶۳
رابی پاپا : ۱۱۲
رابی پتاخیا : ۶۲، ۷۲، ۷۴
رابی تمان : ۴۷، ۴۰
رابی توبی : ۴۰
رابی تئودوروس : ۳۶
رابی جدایه : ۵۱
رابی جزایا : ۵۵
رابی جوئل : ۶۱
رابی خانان : ۱۱۴، ۱۱۶
رابی خاناتیا : ۹۶، ۱۰۲
رابی ختانل : ۶۱
رابی خیا : ۸۴، ۹۲، ۹۳
رابی خیجا : ۶۳
رابی خین : ۹۵
رابی خییم : ۶۲
رابی دانیل : ۴۲، ۱۰۲
رابی دانیل رابی شیزاوی: ۱۰۳
رابی داود : ۴۶، ۱۱۲
رابی دوزا : ۱۱۲
رابی روبین : ۳۷
رابی زادک : ۴۸
رابی زاراخ : ۴۸
رابی زاکن : ۴۶
رابی زماخ : ۴۸، ۸۳
رابی زئیری برخاما : ۱۰۸
رابی ساخای : ۹۴
رابی سخورا : ۱۱۲
رابی سعدیه الفایوحی : ۱۱۳
رابی سکی : ۹۲
رابی سکی ابن بُستنه : ۱۰۲
رابی سلیمان : ۳۵، ۴۰، ۵۱، ۵۴، ۸۳، ۸۹، ۹۲
رابی سلیمان خالافتا : ۳۶
رابی سلیمان کوهن : ۳۸، ۴۷
رابی سیکن : ۹۵
رابی شابلها : ۵۰
رابی شاجیم : ۵۱
رابی شاگای : ۱۰۲
رابی شالوم : ۴۷، ۵۱
رابی شباته : ۵۴، ۶۰
رابی شث : ۹۱
رابی شریره : ۱۱۳
رابی شزادیه : ۱۰۲
رابی ششت : ۳۵
رابی شلاخیا : ۵۰
رابی شلمیا : ۳۷
رابی شلومو : ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۶۵
رابی شلوموها ـ میزری : ۵۹
رابی شمارجا : ۶۱
رابی شمایا : ۶۰
رابی شموئیل : ۴۱، ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۹۱، ۹۵
رابی شموئیل ابن الی : ۱۰۲، ۱۰۳
رابی شموئیل ابن بلم : ۴۰
رابی شموئیل بارخافنی ها ـ کوهن : ۱۱۳
رابی شموئیل زاتان : ۳۷، ۳۸
رابی شی جا : ۵۲
رابی شیزده : ۱۱۲
رابی شیزکیجه : ۴۷
رابی شیزکیه : ۵۱، ۹۴
رابی شیلو : ۵۴
رابی شیم خا : ۶۵
رابی شیمون ابن جمدیل : ۸۵
رابی شیمون ابن رابی ابتولیو: ۴۰
رابی شئیر : ۸۸
رابی شئیم : ۴۱
رابی صدق : ۸۹
رابی صدقیاهو : ۹۲
رابی عبادیه : ۶۵، ۱۱۳، ۱۲۷
رابی عبیده : ۵۹
رابی عزرا : ۸۸
رابی عزریا : ۱۰۲
رابی کالی نیموس : ۴۸
رابی کلب : ۵۰، ۵۲
رابی کولونیموس : ۳۶
رابی کومیاس : ۴۵
رابی کونتیلو : ۴۸
رابی گیزری : ۵۱
رابی لبارو : ۴۰
رابی لئون : ۵۱
رابی ماخیر : ۵۵
رابی ماری : ۱۰۸
رابی مازلیاخ : ۸۸
رابی ماشیر : ۳۶
رابی مالک زدک : ۴۷
رابی مالی : ۴۹، ۵۰
رابی مختار : ۸۴
رابی مردخای : ۳۷، ۶۲
رابی مشولام : ۳۷، ۳۸
رابی مناخیم : ۴۲، ۵۰
رابی موب خار : ۹۳
رابی موس اسرائیل : ۲۴
رابی موشه : ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۲، ۶۰، ۹۵، ۱۳۳
رابی موشه الکنستانتین : ۹۱
رابی میر : ۴۰، ۵۰
رابی مئیر : ۶۵، ۶۷، ۱۰۸
رابی میشائیل : ۵۴، ۵۵
رابی ناتان : ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۹۵، ۹۶
رابی ناتان ابن سراخیا : ۳۷، ۴۰
رابی ناتانل : ۹۶، ۱۴۴
رابی ناتانیا : ۵۲
رابی ناخمن بارپاپا : ۹۵
رابی نتانئس : ۳۶
رابی ندیب : ۹۲
رابی هراکلس : ۵۰
رابی همان : ۸۸
رابی هونا : ۱۱۲
رابی یافث : ۶۸
رابی یزاجا : ۴۰
رابی یشیل : ۴۲
رابی یعقوب : ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۰، ۶۵
رابی یعقوب بن رابی لوی : ۳۹
رابی یعقوب پرپینانو : ۴۰

رابی یفت : ۸۵
رابی یواب : ۴۲
رابی یوخنان ابن سکی : ۸۴
رابی یوزه : ۸۵
رابی یوسف : ۲۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۲، ۶۵، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۶
رابی یوسف ابن بیلات : ۸۸
رابی یوسف امرخه ها ـ لوی : ۱۲۸
رابی یوسف بارخاما : ۱۱۲
رابی یوسف برمان القلخ : ۹۴، ۱۲۵
رابی یوسف رگنو : ۵۹
رابی یوکتان : ۵۲
رابی یونا : ۶۸
رابی یوهان : ۲۲، ۲۵
رابی یهودا : ۳۶، ۴۷، ۶۰، ۹۵
رابی یهود ابن بتی : ۸۵
رابی یهوداها ـ نامسی : ۸۴
رابی یهوشوا : ۹۶
رابی یهوناتان ابن لوی : ۸۴
راحیل : ۷۸
رباح : ۱۰۷
روبرتسون : ۳۲
روحانی عزرا : ۸۳
رومولوس : ۴۶

ز
زاخاری : ۱۲۵
زارشالوم : ۸۸
زقانیا ابن کوشی ابن جدالیا : ۱۱۲
زین الدین : ۱۲۵

ژ
ژولیوس سزار : ۴۳

س
سابیر، یعقوب : ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷
سامسون : ۴۵
ساموئل زاهد : ۸۵
ساموئل نبی : ۱۰۲
سانتا یوهان دلاتران : ۴۵
سرشلوم : ۱۲۶، ۱۳۳
سلام بن ساموئل : ۳۴
سلطان الجیش : ۱۴۱
سلطان خشایارشا : ۱۱۸
سلطان سنجر سلجوقی : ۱۹، ۱۱۹، ۱۲۰
سلطان مسعود : ۵۸
سلیمان ابن داود : ۳۴، ۷۷
سوئس . ۱۳
سیرسون شادارسر : ۴۶
سیلوکوس : ۵۴
سینایی، یوسف : ۱۱۲

ش
شارل کبیر : ۴۲
شامه : ۸۵
شاه داود : ۴۶
شاه سلیمان : ۳۴، ۷۴، ۸۹، ۹۰، ۱۱۶
شاه سیف الدین : ۹۴
شاه لوئی : ۱۶۱
شاه نورالدین : ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۴
شلمنصر : ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۷
شوارتز : ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۲۵
شیخ ابوالغالب مختار : ۹۰
شیخ الحشیشن : ۶۳

ص
صدقیاهو : ۱۱۳

ع
عبادیه : ۹۳
عزرای معلم : ۹۲، ۹۳، ۱۱۸
علی ابن ابی طالب : ۱۱۳، ۱۴۴
عمربن خطاب : ۷۳، ۹۳
فرارا : ۱۷
فرعون : ۸۹

ک
کاریسی : ۲۰
کازاناتنزه : ۱۶
کنستانتین : ۴۵

گ
گالیان : ۴۴
گاون، رابی سعدیان : ۲۲، ۳۰
گرتز : ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۴۹، ۵۹
گرونهوت : ۷، ۱۲
گزینوکس : ۲۳
گیبون : ۲۲

ل
لاک : ۱۱۰
لیرشت : ۱۴، ۱۷

م
مارکشیشه : ۱۰۸، ۱۰۹
مارکوس آدلر : ۷
مارگولیوس : ۱۵
ماگنوس : ۵۵
مانوئل اول : ۵۰، ۵۷
محمد المکتفی : ۱۱۱
مردخای : ۱۲۶
مگادو مستیکوس : ۵۵
میشائیل : ۱۰۸، ۱۱۲

ن
ناپلئون : ۲۵
ناخوم ها الکوشی : ۹۴، ۱۱۳
ناصرالدین شاه : ۲۱
نایب سلطان : ۲۱
نبوکد نصر : ۱۰۸
نیات : ۸۶
نیبور : ۲۷، ۲۸

و
وسپاسیانوس : ۴۳، ۴۵
ویلهلم : ۱۷، ۱۸، ۴۹، ۱۵۵

ه
های : ۱۱۳
هایل برن : ۳۳
هرودوس : ۶۸

هیله : ۸۵

ی

یروبعام : ۸۶
یزقل ابن بوزی‌ها ـ کوهن : ۱۱۰
یزقل نبی : ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
یعقوب : ۷۸
یفون : ۸۴
یواب : ۴۶
یوحنان ابن آمیته : ۹۴
یونا : ۸۴
یهود بن تیبون : ۳۸
یهونیا : ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳

اعلام اماکن

آ

آبیدوس : ۵۵
آبولیا (پول) : ۴۸
آخلوس : ۵۰
آدیابنه : ۶۱
آرارات : ۶۲، ۹۳، ۱۰۴
آراگونی : ۱۵۳
آرتا : ۵۰
آرلس : ۳۹
آرمیروس : ۵۴
آستراننربورگ : ۱۵۸
آسکولی : ۴۸
آسوان : ۲۳، ۲۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
آشمون : ۱۴۸
آشور : ۱۱۷، ۱۲۷
آفریقا : ۱۹، ۱۵۲
آلان : ۱۰۴، ۱۰۵
آلزودو : ۱۵۹
آلما : ۲۴، ۸۵
آلمان : ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
آمالفی : ۴۷، ۱۵۲
آناتولی : ۵۱
آنتیوخیا : ۶۲
آندرناخ : ۱۵۷
آندلس : ۱۵۳
آینو بورگوند : ۱۵۳

الف

اتیوپی : ۲۴
ادوم : ۶۴
اربیل : ۹۴
اردن : ۷۰، ۷۵، ۸۴، ۸۵، ۸۶
ارمنستان : ۶۱
اسپانیا : ۲۹، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۵۶، ۱۴۴، ۱۵۳
استرالیا : ۲۲
اسرائیل : ۸۰، ۸۳، ۸۶
اسکندریه : ۳۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
اسلاو : ۱۵۳، ۱۵۹
اشدودها هاپیس گا : ۸۴
اشقلون (بنه براک) : ۸۲
اصفهان : ۱۹، ۲۰، ۳۲، ۱۲۶، ۱۳۳
اکبره : ۹۶
الام (ایلام) : ۱۱۸
الانبار (پوم بدتیا) : ۹۵
الپاراز : ۱۱۲
الحبش : ۱۴۷
الجزایر : ۱۵۳
الخورک : ۱۰۶
الکوتسونات : ۱۱۲
الهدر : ۹۵
ان ـ ستوم : ۲۴
انگلیس : ۳۷، ۱۵۳
اوتراندو : ۵۰
اورشلیم : ۲۲، ۲۶، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۶۷، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۸۱، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۵۵، ۱۵۸
ای بلین (یابن) : ۸۲
ایتالیا : ۴۹، ۱۵۷
ایران : ۱۸، ۱۹، ۵۶، ۶۷، ۹۴، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱
ایرلند : ۱۵۲
ایسکیل عین الشمس (رامسس) : ۱۴۹

ب

بابل : ۱۹، ۵۶، ۹۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۵۳
بارسلون : ۳۵
بالز (پتورا) : ۹۱
بامبورگ : ۱۵۹
بایر : ۲۱
بت چیبرین (مریشه) : ۸۰
برینديسی : ۵۰
بزیرز : ۳۶
بسکوئیه : ۳۸
بصره : ۳۱، ۱۱۷، ۱۱۸
بعلبک (بعلت) : ۳۱، ۸۹، ۹۰
بعل چاد : ۶۳
بغداد : ۲۱، ۵۶، ۹۶، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵
بلغارستان : ۱۵۳
بن : ۱۵۷
بنحه : ۱۵۰
بنه ونتو : ۴۸
بوبیج : ۱۴۹
بودیا : ۵۶
بومن (پراگ) : ۱۵۹
بیت لشم (بیت لحم) : ۷۸، ۷۹
بیت نوبی (نوب) : ۸۱
بیروت : ۶۵
بیزانس : ۲۱، ۱۵۳
بین النهرین : ۹، ۲۱، ۳۱، ۵۶، ۹۲، ۱۰۴
بینگن : ۱۵۷

پ

پاتره : ۵۱
پاتزناکیا : ۵۶
پاریس : ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۰
پالرمو : ۱۵۵
پال میس (آشدود) : ۸۲، ۸۳
پامیز (دان) : ۸۶
پانتاکئون : ۱۵۶

پترا : ۶۰
براگ : ۱۵۹
برتقال : ۳۷
برنادم (کفر ناخوم) : ۶۸
بروونس : ۲۱، ۱۵۳
بوکلیا : ۱۵۲
بوسولی (سورنتو) : ۴۶
بوم بدیت‌ها (الانیار) : ۱۱۴
بوی تون : ۱۵۳
بیزا : ۳۶، ۴۱، ۵۴، ۱۵۳
بیزنیگاز ۱۵۹

ت
تاذمر : ۳۱، ۸۹
تاراگونا : ۳۵
تارانتو : ۴۹
تارسوس : ۶۲
ثبت : ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۷
تبن : ۵۲
تراپانی : ۱۵۶
تراتستور : ۴۲
ترانی : ۳۸، ۱۵۳
ترکیه : ۹۹، ۱۵۳
تریپولی : ۶۴
تل آیالون (وال دلونا) : ۷۲
تلما : ۱۱۶، ۱۱۷
تما : ۱۱۵، ۱۱۶
تماز : ۱۱۴
تودلا : ۲۹، ۳۳، ۳۵
تورتوسا : ۳۵
تورسینا : ۱۵۵
تورنو دلوس کابالروس (شونم) : ۸۰
توسکانا : ۱۵۲
تونس (شانیس) : ۱۵۵
ثیبت : ۹۹
تی بریا : ۲۴، ۳۵، ۸۴
تیروس جدید : ۶۶، ۶۷
تیسفون : ۱۲۰، ۱۲۱
تی مین (تی منه) : ۳۰، ۸۵
تیون ویل : ۱۵۷

ج
جزیرة الامار : ۹۳
جلیله : ۳۰
جنوا : ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۵۴، ۱۵۲
جوشن (بولسیر) : ۱۴۹
جیل بوع (مونته گالبان) : ۷۱
جین گوله : ۱۴۰

چ
چین : ۳۲، ۱۳۹
چی یو : ۶۰

ح
حاویله : ۱۴۲
حبشه : ۱۵۳
حران : ۹۲
حله : ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۴
حلب (آلپو، آلپو زریا) : ۹۱
حمدیه : ۱۲۱، ۱۲۲

خ
خابور : ۱۲۷
خالوخ : ۱۲۷
خالوه : ۱۴۲، ۱۴۳
خاویلا : ۱۴۷
خاویله : ۱۵۳
خراسان : ۱۰۴
خفتان : ۱۳۰
خنراج : ۱۲۷
خوزستان : ۳۱، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۳۲
خولان : ۱۴۰
خیبر : ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۱۷
خیفا : ۶۸
خیوه : ۳۲، ۱۲۷

د
دانمارک : ۱۵۳
دراما : ۵۵
دمشق : ۱۸، ۸۶، ۸۷، ۹۴
دمیته (کفتور) : ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵
دمیره : ۱۵۰
دیاربکر : ۱۰۴

ر
راکا (خالنه) : ۹۲
راگوزیا : ۱۵۳
رامله (رامه، هاراما) : ۸۱، ۸۲
رشیدر : ۱۵۱
رفیدیم : ۱۵۴
رگنزبورگ (اشکناز) : ۲۱، ۱۵۷
رم (داروما) : ۱۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۹، ۵۶، ۱۵۶، ۱۵۷
رودبار : ۳۲، ۱۲۰
رودتسو : ۶۰
رودوس : ۶۱
روسته : ۱۴۸
روسیه : ۵۶، ۵۹، ۱۵۳، ۱۵۹
رمانی : ۱۵۲
روویناکا : ۵۲، ۵۳
رهبه (رحوبوت) : ۹۴
ری : ۱۲۸
ریخا، شاذر : ۹۱

ز
زالخت (ملخه) : ۸۹
زرفته : ۶۶
زونیط : ۱۵۴
زیمزین : ۱۵۴

س
سارگوزا : ۳۵
ساکسونیا : ۱۵۴
سالرنو : ۴۷
سالونیکی : ۵۴
سامثی : ۱۵۰
سامرا : ۳۲
ساموس : ۶۱
سانتادی باردی : ۴۹
سانتا ساموئل : ۸۱
سانتا گئورگ (لود) : ۶۹، ۸۳
سانتو استفانو : ۴۴
ساویلا : ۱۴۲، ۱۴۲
سبا (یمن) : ۲۲، ۲۴، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۴۱
سبسته (شومرون) : ۶۹
سبید : ۱۴۱

سپفوریس : ۲۵
سریل : ۸۳، ۸۴
سزار (گات) : ۶۸
سمرقند : ۳۲، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۷
سنت جین داکره : ۶۷
سوره (ماتامخازیا) : ۱۱۳، ۱۱۴
سوریه (طرابلس) : ۱۹، ۲۱، ۳۱، ۶۴، ۱۵۳
سوفوری (سوپفوریس) : ۸۴
سی یونته : ۴۷
سیراکوس : ۱۵۶
سیسیل : ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۴۹، ۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
سینون پوتامو : ۵۳

ش
شام : ۱۴۳
شاماس : ۹۰
شفیاتیب : ۱۱۴
شکیم : ۷۰، ۷۱
شوش : ۱۱۸، ۱۲۰
شیراز : ۳۲، ۱۲۶
شی نتار : ۹۲
شیلو : ۸۱

ص
صنعا : ۱۱۶
صیدون : ۶۵
صیون : ۷۵، ۷۶، ۱۱۵، ۱۵۸

ط
طبرستان : ۱۲۳، ۱۲۶
طبس : ۳۲

ع
عدن : ۲۳، ۲۴، ۱۴۱
عراق : ۱۴۴
عربستان : ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۶، ۹۹
عمدیه : ۱۲۴
عیله (الیم) : ۱۵۴
عین یافاتا : ۱۱۲

غ
غنا : ۱۴۲

ف
فارس : ۱۲۶، ۱۲۷
فرانسه (زرفد) : ۲۷، ۷۳، ۱۵۳، ۱۵۹
فرانکفورت : ۷
فلاندر : ۱۵۳
فلسطین : ۱۹، ۲۰، ۳۱، ۳۷، ۵۶، ۶۴، ۶۵، ۸۸، ۱۴۳، ۱۴۴
فیوم (پی توم) : ۱۴۳

ق
قاهره : ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵
قبرس : ۱۵۲
قدیف : ۱۳۴
قزوین : ۳۲، ۱۲۷
قسطنطنیه : ۲۵، ۲۷، ۴۵، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۰
قشم : ۱۳۲، ۱۳۴

ک
کاپوا : ۴۵
کاتانیا : ۱۵۶
کادس (کدش نفتالی) : ۸۵
کادموس : ۶۳
کارکاسون : ۶۷
کاریانیم : ۹۰
کاریتین : ۳۱
کاستیلین : ۲۹، ۳۲
کاکون (کیله) : ۶۹
کالابری : ۱۵۳
کالابریا : ۱۵۵
کالاجیابر، زلامید بارا : ۹۱
کایره : ۴۴
کرت : ۱۵۲
کرفو : ۵۰
کریسا : ۵۱
کریستوپل : ۵۵
کریکوس : ۶۱
کلن : ۱۵۷
کنعان : ۱۵۹
کوبلنز : ۱۵۷
کوتا : ۴۰
کوتز : ۱۴۳
کورینت : ۵۱، ۵۲
کوردووا : ۱۵۳
کوش (الحبش) : ۲۳، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
کوفه : ۱۱۳
کولام : ۱۳۵
کیپ روس : ۶۱
کیف : ۱۵۹
کیزیه (کرکمیش) : ۹۴
کیشون : ۶۸
کی لیا : ۶۰

گ
گاردیکی : ۵۳، ۵۴
گالی پولی : ۶۰
گاسکون : ۱۵۳
گالیسین : ۱۵۳
گالی لئای سقلی : ۸۴، ۸۵
گبا بنیامین : ۸۱
گران دیوید (جبعون) : ۷۲
گرونا : ۳۶
گنزبورگ : ۱۵۹
گوتا : ۱۰۴
گوش خالب : ۸۵
گیلان : ۱۲۲
گیله آد : ۸۸، ۸۹
گی هیاگین (ریسن، رأس العین) : ۱۰۷

ل
لبنان : ۶۲، ۶۳، ۸۹، ۹۰
لپانتو : ۵۱
لگا (لاتاشیه) : ۶۲
لمدین : ۹۱
لندن : ۷، ۱۵
لوچا : ۴۱، ۴۲، ۱۵۷
لومباردی : ۳۷، ۴۶، ۵۶، ۱۵۲
لوزل : ۳۷
لونیر : ۱۵۵
لیورنو : ۲۴